سال اول شماره دوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۰ بها ۱۵ ریال

# تماشا

## قمر خانم با داماد خود ازدواج کرد

یک رپرتاژ اختصاصی از مراسم ازدواج پروین ملکوتی و محسن هرندی

جدول وشرح کامل برنامه‌های این هفته رادیو و تلویزیون



درهیچیك از دورانهای قدیم ایرانیان روز سیزده نوروز را برای تفریح
فرح از خانه بیرون نمی‌رفتند و این‌کار مربوط به بعداز اسلام است . پس از
یلای عرب بر ایران با اینکه ایرانیان بیشتر آداب و رسوم خود را از یاد
ند جشن نوروز با همه صلابت خویش بر جای ماند . ایرانیان باستان بجای
ز سیزده فروردین روز ششم آن ماه را جشن می‌گرفتند و شادی می‌کردند .
این روی تردیدی باقی نمی‌ماند که عقیده به نحوست سیزده ، بعداز اسلام
یان ایرانیان رواج یافته است . در کتب مذهبی بــه بسیاری از احــادیث
ی‌خوریم که در آن حکم به نحوست عدد سیزده شده است . ایرانیان مسلمان
برای فرار از نحوست عدد سیزده پس از آنکه دوازده روز از فروردین ماه
به شادی به پایان می‌بردند ، روز سیزده را به دامان دشت و باغ می‌رفتند تا از
ادثه در امان بمانند و به اصطلاح نحوست سیزده را از خانه خویش بیرون
ند . در دوره مأمون ، خلیفه عباسی که نهضت ترجمه در عالم اسلام قوت
فت و مسلمانان دست بکار ترجمه آثار یونان زدند بسیاری از آرا و عقاید
سفه یونان وارد اسلام شد ، ازجمله اعتقاد به نحوست عدد سیزده که نزد
غورسیان جدید عددی شوم و منحوس شمرده می‌شد ، چه آنها بیشتر مسائل
ه عدد می‌نمودند . نحوست را به سیزده و نیکی را به هفت .

ایرانیان خود عدد هفت را مقدس می‌شمردند و هفت امشاسپند و هفت
نی و هفت خوان رستم یادگار آن دوران است ، ولی اعتقاد به نحوست
ده و اینکه در سیزدهم فروردین ماه باید از خانه بیرون رفت و بآغوش
را و دشت پناه برد و نحوست را بدر کرد ، در دوران بعداز اسلام نشأت
ته‌است .

اعتقاد به نحوست عدد سیزده که فیثاغورسیان جدید به عالم اسلام وارد
ند با مراسمی که ایرانیان در روز ششم نوروز در زمان ساسانیان برپـا
اشتند باهم درآمیخت و جشن سیزده را پدید آورد . عقیده نحس بودن عدد
ده رفته رفته از یونان بسایر کشور ها سرایت کرد . معروف است مردی از
ص ادوارد ششم شکایت کرد که یکی از مدارس کمبریج یکنفر رئیس و
زده عضو دارد و این سیزده نفر عدد شومی را پدید آورده‌اند لازم است‌عضو
دی براین هیأت افزوده و به‌این‌راه نحوست را از میان برداشت . و نیز معروف
وقتی که آلفونس سیزدهم پادشاه اسپانیا متولد شد و او را نام دادند ، رجال
ت دولت راضی نمی‌شدند که نوزاد را آلفونس سیزدهم بنامند و از نحوست
ه سخت ناراحت و نگران بودند .

ملکه سابق ایتالیا از عدد سیزده تاآنجا احتراز داشت که از حاضر
در ضیافتی که ۱۲ نفر در آن حضور داشتند فراری بود و در روز هائی
ی‌خواست اشخاص را بپذیرد به رئیس تشریفات خود تأکید می‌کرد کــه
ب باشد و نگذارد در تالار پذیرائی شماره حضار به سیزده برسد .

می‌گویند ژرژسیمون در ۱۸۹٤ به یك میهمانی در کلوپ شماره سیزده
ت شد. چون معتقد به نحوست سیزده بود نامه‌ای به‌این مضمون به میزبان
نوشت .

« آقایان . رقعه دعوت شما را نزد شما اعاده می‌دهم . از مهربانی شما
می‌کنم . اگر متعهد معاش جمع کثیری نبودم و مراعات حال آنها را لازم
انستم با نهایت شعف به میهمانی حاضر می‌شدم ومقدرات آسمانی‌را خوش‌آمد
فتم . اما غیراز خودم کسانی هستند که باید کفیل زندگانی آنها باشم .
سم نحوست حضور درکلوپ شماره سیزده مرا بگیرد . و خانواده من‌برای
ی بی‌سرپرست بمانند .

**عاطفه گرگین**



# ۱۳۵۰ ، سال کوروش بزرگ

شاهنشاه آریامهر در پیامی که در آستانه سال نو بملت ایران‌فرستادند ضمن اشاره بتحولات اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی شگرف سال ۱۳٤۹ ، برای سال نو طرحی درخشان و امید بخش ترسیم فرمودند واین سال پربرکت را به نشان ادای احترام به بنیانگزار شاهنشاهی عظیم ایران ، که دوهزارو پانصدمین سال آن در مهر ماه همین سال جشن گرفته میشود ، سال کوروش بزرگ نامیدند .

اینك توجه خوانندگان گرامی را به پیام شاهنشاه آریامهر جلب‌میکنیم :

**« فرا رسیدن نوروز باستانی را به همه مردم ایران شادباش میگویم و شادکامی ورفاه روز افزون همگی را در سال نو از خداوند مسئلت دارم .**

**سالی که اینك آغاز میشود سال برگزاری جشن دوهزارو پانصدمین سال شاهنشاهی ایران است وازاین جهت بەنشان ادای احترام ملی بەخاطره بنیانگذار این شاهنشاهی ، این سال را سال کوروش بزرگ اعلام میکنیم . مسلما بهترین هدیه‌ای که ما میتوانیم در آغاز چنین سالی به این قهرمانی جاودانی تاریخ ایران بدهیم . وجود ایرانی سربلند ومترقی و آباد است که با اتکا به میراث عظیم گذشته خود روی به آینده‌ای بازهم درخشانتر دارد وبه پیروی از سنتی که بدست کوروش هخامنشی اساس شاهنشاهی ایران قرار گرفت ، همچنان مدافع اصول عالیه بشر دوستی واحترام بحقوق‌انسانی ودفاع از موازین جاودانی عدالت ومعنویت در دنیای امروز است .**

**شاید در تاریخ جهان موردی دیگر نتوان یافت که ملتی علیرغم سهمگین‌ترین حوادث و سوانح ، اصالت روحی و شخصیت معنوی خویش را تا بدین درجه خفظ کرده باشد و توانسته باشد با الهام از همین نیروی لایزال ، پس از هر دوران فترتی بار دیگر نیرومندتر و سازنده‌تر از گذشته راه پرافتخار خویش را بسوی آینده‌ای درخشان از سر گیرد .**

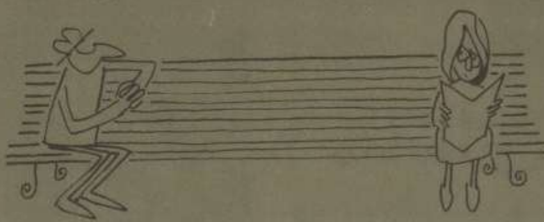
**سالی که گذشت یکی از درخشانترین سالهای تمام دوران تاریخ ایران بود . دراین سال همه برنامه های وسیع و متنوع کشور در زمینه های مختلف اقتصادی ، صنعتی ، کشاورزی ، بهداشتی ، کارگری ، آموزشی ، علمی ، فرهنگی ، دادگستری ، ساختمانی و کلیه شئون دیگر بلااستثنا و حتی غالبا بصورتی بیشتر و بهتر از آنچه در برنامەها پیش بینی شده بود بمعرض اجرا درآمد . رشد اقتصادی سالانه کشور در رقم کمی بیش از ده درصد بەقیمت ثابت باقی ماند وشاید تذکر این نکته بیمورد نباشد که در سال گذشته‌که آخرین سال دهه پنجم قرن حاضر بود نسبت به آخرین سال دهه چهارم درآمد سرانه ملت ایران به بیش از دوبرابر بالغ گردید .**

**امر اصلاحات ارضی که تقریبا در آغاز این دهه شروع شده بود تا نیمه سال ۱۳۵۰ بکلی خاتمه خواهد یافت وبدین ترتیب یکی از بزرگترین تحولات اجتماعی تاریخ کشور ما به صورت تحقق کامل درخواهد آمد .**

**انجمن های استانها و شهرستانها برای نخستین‌بار در تاریخ‌مشروطیت ایران در سال گذشته شروع بکار کردند و امر سپردن کار مردم بمردم بمقیاسی**

بقیه در صفحه ۵۰

# آقای تماشا



# سلامی دیگر و سخنی با خوانندگان

نخستین شماره مجله تماشا ، پس از انتظاری ــ درچشم ما ــ طولانی در شرایط خطرناکی منتشر شد . عوامل تهدید کننده از هر سو گرد آمده بود تا حاصل یك تلاش‌چندین ماهه را یکسره درهم‌کوبد . این عوامل چاپ بد مجله ، تاخیر درکار چاپ و در نتیجه تاخیر در انتشار مجله بود قصد این نیست که با گلایه از شتابکاری چاپخانه از بار مسئولیت خویش شانه خالی کنیم . اعتراف‌می‌کنیم که اینجا عذرما ، اطمینان کردن ، احترام گذاشتن به قول‌ها و وعده ها و تکیه کردن‌به‌اصل‌سلامت روح و اخلاق است و شما خواننده‌ای که شماره اول تماشا را در بازار پیدا کردید یا پیدا نکردید ، حق دارید برما خرده بگیرید چرا که به راستی عذر ما بدتراز گناه بود .

گردانندگان‌مجله‌تماشا در راه اجرای وظیفه‌ای که به عنوان یك کار تازه ، نه یك بنای ساخته شده و متشکل ــ به عهده‌گرفته بودند ، چند ماه پیش از انتشار مجله به مطالعه ، طرح ریزی ، پیش‌بینی دشواری ها ، فراهم آوردن نیروه های کافی‌ومجهز ساختن این نیروها پرداختند و چنین پیش آمد که‌حاصل تلاش های همبسته و صادقانه گروهی ، به دست ناتوانی بیفتد که خیال برداشتن هشت هندوانه را با هم ، در سر می‌پروراند .

بگذریم ، در این مدت ، دوش به دوش تمام تلاش های ما ، یك نگرانی آمیخته با امید وجود داشت وآن‌این‌که « تماشا » به عنوان یك نشریه تلویزیونی و حاصل یك اقدام آزمایش نشده ، تا کجا پذیرفته خواهد شد

امروزکه‌باشما سخن می‌گوییم ، دلمان گرم است . نگرانی روز های گذشته ، جای خود را به آرامش و رضایت بخشیده است.هجوم روزنامه فروش ها به دفتر مجله و چاپخانه و اظهارات آنها برای ما امید بخش بود . دو روز پس از انتشار مجله ، « تماشا » در تهران نایاب شدونمایندگان شهرستانها به وسیله تلگراف تقاضای ارسال تعداد بیشتری را داشتند .

شما ما را پذیرفتید . ما را به‌خانه های خویش راه دادید و این پیوستگی دلگرم کننده‌ای است که پشتوانه تلاش های یك یك همکاران « تماشا » است . از همه شما سپاسگزاریم .

سردبیر

سال اول شماره دوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۰ بها ۱۵ ریال

# تماشا

سال اول . شماره دوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۰

صاحب امتیاز و مسئول : رضا قطبی
مدیر : ایرج گرگین
سردبیر : ژیلا سازگار
طرح و تنظیم : قبادشیوا ــ هیلدا وارطانیان
روی‌جلد و عکس های رنگی : علی قشقایی
چاپ زیبا تلفن : ۳۰۱۵۳۷

نشانی مجله : تهران . خیابان تلویزیون . ساختمان تولید تلویزیون ملی ایران صندوق پستی ۲۵۵۹ تلفن : ۶۲۱۱۰۱
دریافت آگهی : دفتر مجله تماشا



صبح تا غروب ساطور می‌زنیم و با مشتری کلنجار می‌رویم . عصر به‌امید برنامه های تلویزیون به خانه می‌رویم ، ولی موسیقی ایرانی و فیلمهای تلویزیون کم است و هیچوقت ما را راضی نمی کند .

# «تماشای تلویزیون گناه ندارد»

## ● این شهر مذهبی تلویزیون را چگونه پذیرفته است

## ● در شاه عبدالعظیم سرکار استوار و قمرخانم در شمار محبوب ترین برنامه‌های تلویزیونی هستند





حرمت‌حرم، عکاس‌مجله‌را بر آن‌داشت تاسلاح عکاسی را درپناه چادر کارسازی کند .

ان ظهر بود که ما از ماشین پیاده شدیم . قدری
ی کج و کوله را دور زدیم و سرمان را از شیشه‌ی
یرون گردیم و چیز هایی پرسیدیم ، تا سرانجام ،
ستانه را یافتیم « تهرانی» و « خانم زندی» می‌روند
خواندن سنگ قبر ها و من بدیدن دفتر آستانه و
ت می‌روم . اتاق که تازه ساز است و نمور و تاریك ،
خسته می‌کند . وسط یك میز نسبتاً بزرگ مستطیل یك
ماهوت سبز ـ که رنگ سبزش را به سختی می‌توان
داد ـ پهن کرده‌اند . روی میز چند قلم خاك گرفته
دراز درجا قلمی‌لمیده‌اندو یك مدادکپیه به «بندمداد»
است . روی کتابهای تلنبار شده‌ی گوشه‌ی اتاق ،
ه با مهره های زرد و سیاه کهنه دیده می‌شود انگارکه
کتابها را با چرتکه جمع و تفریق می‌کند ! مردی که
من نشسته خیلی چاق است . نمیدانم چرا می‌ترسم
ن دگمه‌ی جلـو کش جدا شود و بپرد توی صورتم
اهنمایی پیدا شد و جلو افتاد ، ، وما به دنبالش
اخل ایوان حرم . عکاس ما ، رفت توی یك چادر
و با یك سنجاق قفلی زنگ زده چادر را زیر چانه‌اش
د . جوانکی که مشول کفش کن بود وقتی از لای
وتیك شلوار عکاس را دید ، بازهم نگاه کرد ـ که
زدم هرسه جفت را یك شماره بزن ، جوانك‌چرتش
. زیر گنبد آینه کاری حرم بوی دود های معطر بود و
ران ، همراه با صلوات جماعت طائف و صدای مردی

که روضه‌ی « علی اکبر » می‌خواند . توی نمازخانه آدم هایی ساده دل برگرد تجلی گاه تجسمی از معنویت می‌چرخیدند و گاه می‌گریستند و مراد می‌طلبیدند . سقاخانه توی نورکمرنگ وزرد شمعها روشنایی ضعیفی داشت ومردی شمعی‌را روشن می‌کرد ، شاید به نیتی که ستاره‌ی اقبالش روشن شود .

عکاس ما ، روی و موی پیچیده ، دستها از سراپرده‌ی چادر بدر کرده و گرد دوربین حلقه زده ، تند و تند فلاش می‌زد و عکس می‌گرفت . بیرون ، بازار در خواب بعداز ظهر بود و سکوت ، انگار به پیشخوانها آویزان بود که صدای موتور زبان دل بازار و سکوت را شکافت . قهوه خانه بوی‌آبگوشت و دود قلیان می‌داد . صدای متناوب قند شکن روی هونگ برنجی بود و صدای جرینگ جرینگ استکانها توی نعلبکی و آواز « قناری » و « سره » و « بدبده » ، و تلویزیون در گوشه‌یی روشن بود و گوینده داشت خبر ها را می‌گفت . روبروی من مردی روستایی چمباتمه زده بود روی نیمکت و داشت با گوشت کوب فلزی نخود و گوشت را توی جام مسی له‌میکرد « علی » که یك پایش را روی صندلی پشت دستگاه گذاشته بود زیر پای دیگر یك دستمال خط خطی ابریشمی دورگردنش بود که گهگاه دماغش را با آن پاك می‌کرد . روی پیشخوان ، یك طرف پراز پولهای خرد یابك چرتکه بود .

« علی » آمد کنار ما نشست ـ بی‌آنکه کسی تعارفش کند . اول نگاهش را ولوگرد روی دوربینها وضبط صوت و بعد پرسید : مال تلویزیون هستید ؟

ـ بله .

ـ اینجا چیز جالبی نیست که خانم عکس می‌گیرد .

ـ لابد برای او جالب است ، پدرجان .

دوباره همان نگاههای اول و قدری سکوت .

این دفعه من پرسیدم : شما از برنامه های تلویزیون به‌کدام یکی بیشتر علاقه دارید ؟

« علی » که انگار به طاسش نشانده باشند ، روی صندلی قدری تنه‌اش را تکان تکان داد و گفت : والله مشتریها بیشتر « قمرخانم » و برنامه‌ی « صمد » را دوست دارند .

ـ منظورتان از برنامه « صمد » چیست ؟

ـ « صمد » که توی « سرکار استوار » بازی می‌کند .

ـ شما از قول مشتریهایتان صحبت‌کردید. من‌می‌خواستم بیشتر نظر خودتان را بگویید .

ـ والله من هر فیلمی که « صمد » باشد دوست دارم .

ـ غیراز این برنامه ها که گفتید چه‌برنامه ها و چه کسانی را دوست دارید ؟

ـ من از « داش‌غلام » هم در « خانه‌ی قمر خانوم » خوشم می‌آید .

ـ قبل‌از اینکه به‌قهوه خانه‌ی شما بیایم ، من از کسی شنیدم که شما علاوه بر پول چای ، از هر مشتری بابت تماشای برنامه های تلویزیونی پنج ریال می‌گیرید . درست است ؟

ـ نه آقا : من فقط‌پول چای می‌گیرم ، اما از وقتی که



انسان وقتی به جایی مثل حرم حضرت عبدالعظیم می‌رود وباخود خلوت می کند ، می‌بیند بشر هنوز هم نیازمند ایمان و محبت است ،

ن خریده‌ام تعداد مشتریها خیلی بیشتر شده ، و جهت من با داشتن تلویزیون پول بیشتری از قهوه‌خانه رم . از او می‌پرسم که تماشای تلویزیون ازنظر شما ندارد ؟ و او زیرکانه می‌خندد و می‌گوید : وقتی گناه‌های زرگ را مرتکب می‌شویم نگاه کردن به تلویزیون چه به کسی می‌رساند ؟ مگر اینکه کسی مثل من ، مثلا اش را دوست نداشته باشد ، یا فلان برنامه‌اش را . ی‌گردد و پشت دستگاه می‌نشیند و من توی فضای دود همهمه و آواز « قناری» ، « سره » و « بدبده » ی مچاله شده‌یی روی پیشخوان می‌گذارم و خارج

***

ی گوشت قصاب گزلیك به‌دست دور « لاشه» و دی که چشم به دست های قصاب دوخته مرا به یاد « بوف‌کور » می‌اندازد . شاگرد قصاب با یك کارد ه چوبی چرب ، تکه ریزه های گوشت را از استخوان ثلثی کتف میتراشد . زن که فقط چشمهایش از پشت ه‌دست یك اسکناس سبزرنگ و رورفته را همراه با توی مشت می‌فشارد . ضبط صوت را روی تنه‌ی که از پهنا قطع شده و گوشت را روی آن ساطور . می‌گذارم و قصاب ، همچنان که استکان چای را به ی‌فرستد خودش را معرفی می‌کند : من حمید شاهرخی ساکن شهر ری و شغلم ، می‌بینید که قصابم .

ـ شما درباره‌ی برنامه های تلویزیون چه نظری دارید ؟

ـ آقا من معتقدم که هر کسی برای خودش نظری دارد که ممکن است با نظر بقیه جور در نیاید .

ـ خوب . . . شما نظر خودتان را بگویید .

ـ آقا به عقیده‌ی من ، اوائل ، تلویزیون فیلمهای جالبی داشت مثل « گرفتار » « سیمارون » و چند تایی دیگر که واقعاً جالب بود و بجای آن فیلم ها ، حالا یك مشت فیلم که بیشتر بزن بزن است ، مثل « غرب وحشی وحشی » و فیلمهای این جوری که بدرد بچه ها میخورد آمده در مورد موسیقی هم برنامه‌ی موسیقی ایرانی که باب طبع ماایرانی هاست خیلی کم است و به‌جایش آهنگهای خارجه‌یی را زیاد کرده‌اند .

ـ شما درباره‌ی سریال های ایرانی چه عقیده‌یی دارید ؟

ـ به‌نظر من فیلمهای «سرکار استوار» «خانه‌ی قمرخانم» و « اختاپوس » جالب است ، مخصوصاً « اختاپوس » که موارد انتقادی زیادی دارد .

ـ از فیلمهای خارجی ؟

ـ فکر می‌کنم « پیتون پلیس » .

وقتی از مغازه بیرون می‌آییم ، او باهمان فروتنی و ادب تا پیاده رو خیابان به بدرقه می‌آید . به غرب آسمان نگاه می‌کنم . خورشید دارد به پشت کوه ها می‌رود که سوار می‌شویم و این دفعه از جاده‌ی آرامگاه که خلوت‌تر است می‌آییم . جلوی ما یك تاکسی‌بار سکوت جاده‌ی خلوت رابه‌هم زده . به « تهرانی » می‌گویم چطور است کنار جاده چند کلمه‌یی هم با این آدم حرف بزنیم ؟ او درحالیکه با چراغ علامت می‌دهد ، جلوی تاکسی بار ترمز می‌کند . بیرون ، هوا کمی سرد است . جوان که حدود بیست و دوسه سال دارد موهای فرفری مایل به سرخش را دستی می‌کشد و نگاه که می‌کند چشمهایش می‌خندد اول کمی جا می‌خورد ، اما وقتی حرفهامان را می‌شنود ، آرام می‌شود و می‌خندد و میگوید : داداش من خیلی‌کم تلویزیون نگاه می‌کنم .

ـ چرا ؟ علاقه نداری یا برنامه ها خوب نیست ؟

ـ نه ، اصلا دوست ندارم بنشینم و زل بزنم تو چشم تلویزیون . اما . . . بعضی برنامه ها را دوست دارم .

ـ کدام را ؟

ـ داداش واللهمن « خانه‌ی قمرخانم » و « سرکار ـ استوار » را بیشتر دوست دارم .

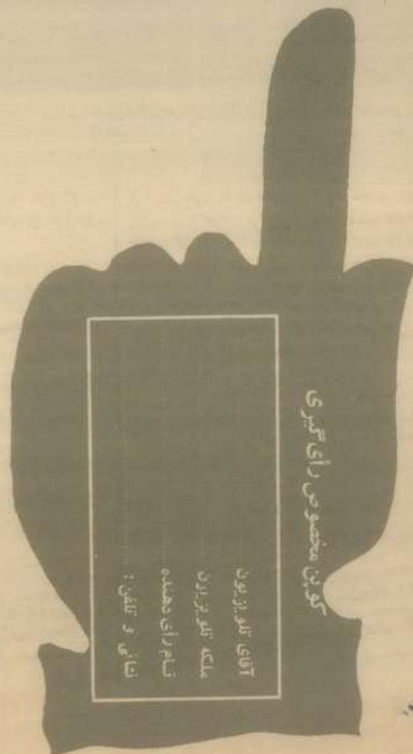
ـ چرا ؟

ـ برای اینکه برنامه شان خنده دارد . پهلوانان را هم دوست دارم

من به‌یاد برنامه‌ی « پهلوانان » می‌افتم و فکر می‌کنم که چه چیزش خنده آور است . جاده‌ی آرامگاه دوباره از صدای قارقار موتور سه‌چرخه پرمی‌شود که من نام فامیلش را می‌پرسم و او تقریبا داد می‌زند : « حسن فلاح » راننده‌ی تاکسی‌بار .




## آقای تلویزیون ؟
## ملکه تلویزیون ؟
## یك نظر خواهی
## و سرگرمی جالب
## شما هم انتخاب کنید




مسابقه انتخاب برگزیده ترین چهره های تلویزیونی در سال ٤٩ را هفته گذشته آغاز کردیم و توضیح دادیم که خوانندگان عزیز مجله تماشا تا پایان تیر ماه برای شرکت در این مسابقه فرصت دارند .

روال مسابقه‌چنین است‌که شما‌از میان‌گویندگان اجرا کنندگان و بازیگران برنامه های تلویزیون‌حق دارید فقط یك نفر را به عنوان آقای سال ٤٩ و یك نفر را به عنوان ملکه سال ٤٩ انتخاب کنید . در پایان تیر ماه سال جاری براساس آراء خوانندگان مجله ، این دو چهره محبوب معرفی می‌شوند و در ضیافت پرشکوهی با کلیه کسانی که به آنها رای داده‌اند آشنا می‌شوند . در همین ضیافت ، از میان کسانی که به آقای تلویزیون رای داده‌اند یك نفر و از میان کسانی که به ملکه تلویزیون رای داده‌اند یك نفر به عنوان برندگان نهایی مسابقه انتخاب می‌شوند . جایزه این دو نفر شرکت در پنجمین فستیوال شیراز ( بلیط هواپیما ـ مخارج اقامت در بهترین هتل شهر و آبونمان کامل برنامه های جشن هنر ) است .

هفته گذشته نظر های چند تن از چهره های آشنا ، چند روزنامه نگار ، کارگردان و هنرپیشه را خواندید . از دوستان دیگری برای این هفته نظر خواسته‌ایم . شاید شما تصمیمتان را قبلا گرفته باشید . به هرحال نظر های دوستان ما ، حسین خانی ، ژازه طباطبایی ، عزیز اصلی ، دلکش ، ایرج زهری ، مجید دوامی‌و هوشنگ‌کاووسی نیز جالب‌و خواندنی است .



## حسین خانی : «قاطبه» آقای تلویزیون است و قمر خانم ملکه تلویزیون



د آرایشگاه که شدم بوی فیکساتور های
اغم را پر کرد و چهره های بدون توالت
و طرز نشستن خانمها بخوبی نشان می‌داد که
حل مردی نیست یا اگر هم هست خیلی
.

شبختانه خود حسینخانی صاحب آرایشگاه
ت زدگی در آورد . بعد از چاق سلامتی
دم که :
می‌خواهیم در سال ٤٩ ملکه و آقای
را انتخاب کنیم و بنظر او این لقب به
شتر می‌برازد .
ت : از مردان آقائی هست که اسمش را
همان آقائی که نقش قاطبه رادر مجموعه
بازی می‌کند . فکر می‌کنم که او شایسته
است . به نظر من او خصوصیات گروهی
را توی خودش جمع کرده و بخوبی نشان

رسم : مگر بنظر شما این شخصیتی را که
نشان دهد چه خصوصیاتی دارد ؟

جواب می‌دهد : « والله شخصیت آدمی رانشان می‌دهد که می‌خواهد توی اجتماع به هر ترتیبی شده خودش را جا کند و خیلی هم تو دهنی می‌خورد و کسی هم بهش رو نمی‌دهد که مبادا از خودش جلوتر بیفتد .

می‌گویم : « خوب از خانمها کی ملکه تلویزیون است ؟

جواب می‌دهد « فکر می‌کنم ملکه تلویزیون قمر خانم است . که خیلی هم باب طبع ما ایرانی هاست .

بیشتر ما در روز با افرادی نظیر او سروکار داریم و این خانم هم رل قمر خانم را خیلی خوب و طبیعی بازی می‌کند .

می‌پرسم : تا حالا نیامده که سرش را درست کنید ؟

می‌گوید : متاسفانه نه .

دیگر وقت رفتن است . چشمم به‌یکی‌از تابلو‌های ژاله‌طباطبائی روی‌دیوارمی‌افتد و یادم می‌افتد که بسراغ ژاله هم باید بروم .

## ژاله طباطبائی : ملکه ، ژیلا خواجه نوری و آقای تلویزیون اسماعیل میرفخرایی است

ژاله سخت گرفتار درست کردن کار های دو نمایشگاهی بود که می‌خواست پشت سرهم درگالریش برپا کند .

بالاخره در بین کارتها و تابلو ها و سیم های برق جائی پیدا کردیم تا کمی صحبت کنیم .

او می‌گوید : « بعضی از چهره های تلویزیون اصلا به درد گویندگی نمی‌خورد . البته گاهی‌چهره های بامزه‌وقشنگی بین‌این‌ها پیدا می‌شود . عیب‌بزرگ گروهی‌از گویندگان که‌خیلی‌آدم‌را حرص میدهداین تعارف‌های‌بی‌معنی‌است ازقبیل: «انشاالله‌در آینده‌شما را خواهیم دید » و « وقت ما دیگر تمام شده است » آخر اگر وقت ندارید ، برنامه نگذارید اگر دارید، بگذارید حرف به نتیجه برسد .

می‌گویم : «خوب از هرچه‌بگذری سخن‌دوست خوش‌تر است . برویم سر سئوال اصلی . »

می‌گوید : « بله من آن خانم ژیلا خواجه‌نوری را خیلی خوش تیپ و راحت می‌دانم خیلی هم تحمل خوبی دارد . یعنی اگر طرف دیگر صحبت دو ساعت هم‌حرف بزند تحمل‌می‌کندوچیزی نمی‌گوید.»

می‌پرسم : « از نزدیك با ایشان آشنا شده‌اید؟»

جواب می‌دهد : « من یکی دوبار با ایشان مصاحبه داشته‌ام . بنظرم خیلی گیرائی دارند . و خیلی هم صادق هستند . »

می‌گویم : « از آقایان چی ؟ »

می‌گوید : اسماعیل میر فخرائی خوب است هم خوش تیپ است و هم‌برنامه راخوب اجرامی‌کند. البته یکی دوتای دیگر هم هستند که تیپشان خوبست و خوب هم حرف می‌زنند ، ولی توی کارهایشان غرور و کینه‌ای احساس می‌شود که ناخوشایند است و آدم را ناراحت می‌کند .



## هوشنگ کاووسی: اسدالله پیمان و همه خانم‌ها !

هوشنگ کاووسی می‌گفت : بعضی اوقـات و برحسب تصادف تلویزیون نگاه می‌کنم .اگر بخواهم از بین گویندگان کسی را انتخاب کنم ، پیمان را انتخاب می‌کنم . بخاطر تسلطی که به دوربین و میکروفن دارد . می‌دانید ، یعنی آدم وقتی جلوی دوربین و میکروفن قرار می‌گیرد واهمـه‌ای حس میکند . ولی در پیمان اصلا چنین واهمه‌ای حس نمیشود .

پرسیدم : از خانم‌ها چه‌کسی‌راانتخاب‌می‌کنید ؟

گفت : بله ولی این انتخاب مرا بـه حساب دوستی نگذارید .

پرسیدم: از خانم‌ها چه کسی‌را انتخاب‌می‌کنید؟

می‌گوید « از خانم ها که من جرأت نمی‌کنم بگویم کداشان بهتر است ، چون همه‌شان خوبند .

ـــ چرا ؟ از خانمتان می‌ترسید ؟

می‌گوید « خیر ، تصادفاً از خود این خانم ها می‌ترسم که باب گله را باز کنند .

و ادامه می‌دهد « واقعا نمی‌شود انتخاب کرد . همه‌شان خوبند . همه‌شان خوبند . خدا حفظشان کند.



## ایرج زهری : ژاله کاظمی و ایرج گرگین

...نداز کلی وقت که معطل شدم تا ضبط برنامه ...هری تمام شود بالاخره فرصتی دست داد تا ... صحبت بنشینم .

...رسیدم « بنظر شما بهترین اجرا کننده زن ...۴۹ چه‌کسی بود ؟ از زنان شروع می‌کنیم که ...اسم خودتان را ببرید !

...واب داد : « نه خیال هم نداشتم اسم خودم ... . ولی‌راستش‌را بگویم مطابق‌همان‌ضرب‌المثل ... ـــ کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد ، ... خانه تلویزیون ندارم بنابراین کمتر هـم ...ن نگاه می‌کنم . ولی همان مدت کمی هم که ...کرده‌ام ، توی خانمها ژاله کاظمی نظرم را ...ست .

...رسیدم : چرا از او خوشتان می‌آید .

... چون حس کرده‌ام که واقعا بکارش علاقمند ...ی من این خیلی مهم است که یك نفر چگونه ...کند و چطور گوش می‌دهد و این خیلی ...ست که یکنفر به حرف‌گوش بدهدو درجایش ...ناسب بدهد و باز در جریان صحبت باشد . ... در بسیاری از گویندگان این صفت وجود ... وقتی یك‌نفر دارد صحبت می‌کند آنها توی ...دشان هستند . از طرف دیگر ...

...ی من و من میکند و می افزاید : و خیلی ... قیافه است .

...گویم : از آقایان چطور ؟

...واب می‌دهد « از گرگین ـــ چون مدتی ...ار کرده‌ام و می‌شناسمش ـــ خیلی خـوشم ... وقتی حرف می‌زند حس می‌کنم راحت و ... است . دیگران را کمتر می‌شناسم .

...فتی که در ایرج گرگین جلب توجه می‌کند ...اوست . وقتی فکر و ایده‌ای دارد دائم درپی ... ، یعنی در حقیقت خواب و آرام ندارد تا ...ام گیرد .



## عزیز اصلی: تابش آقای تلویزیون‌است خانم‌هارا هم نمی‌شناسم

عزیز اصلی را که دور چشم راستش کبود شده بود و به‌گفته خودش علاوه بر چشمش کتفش هم در بازی روز قبلش آسیب دیده بود توی فروشگاهش وسایل ورزشی می‌فروخت که سر صحبت را با او باز کردم .

می‌گفت : « از میان آقایان من تابش رادوست دارم و فکر می‌کنم که هنرمند خوبی است . و مثل بعضی ها که نمی‌خواهم اسم ببرم سعی نمی‌کند برای جبران بی‌هنریش کارهای جلف و سبك کند . »

ـــ تابش را غیر از روی صفحه تلویزیون جای دیگری هم دیده‌ای ؟

ـــ از نزدیك با او آشنائی ندارم ، ولی یکی دوبار اتفاقی دیده‌امش . خیلی سرزنده و خنده رو است .

ـــ از بین خانم ها میانه تان با کدامشان بهتر است .

فکری کرد و گفت « خانم فروزنده اربابی . » توضیح دادم که ایشان در تلویزیون برنامـه اجرا نمی‌کنند .

گفت « راستش را بخواهید به خانمها توجـه زیادی نکرده‌ام .

طرح یك مساله

# چهار دیواری اختیاری نیست !

بهشت آپارتمان نشینی و آپارتمان سازی که به همت والای بخش دولتی و بخش خصوصی روزبروز اوج میگیرد ، درعین‌حال که مسائلی از قبیل کمبود مسکن را کم و بیش حل میکند ، مسائل و مشکلات دیگری پیش میآورد که میتوان آنها را مشکلات و مسائل انسانی و عزیمی نام نهاد وبناطبع حل این مشکلات از عهده سازمانهای خانه سازی و بخش دولتی و خصوصی برنمی‌آید.

البته بحث من در اینجا روی مساله مالکیت خصوصی نیست و اینکه آیا مردم اینقدر پول در بساط دارند که بتوانند آپارتمانهای « ماماني » به آن گرانی را بخرند یانه ... و آیا اگر چنین پولی در جیب بنده و شما باشد ترجیح نمیدهیم یك خانه حیاطدار بخریم که لااقل بچهمان بتواند سه‌چرخه‌اش را دور آن بچرخاند و میدانی برای درجه وورجه داشته باشد ، مسائلی است که اصلا ربطی به من ندارد و به‌فکرش هم نیستم . آنچه برای من مطرح است و قصددارم‌دربارهاش حرف بزنم مساله‌اجاره نشینی‌یا بقول معروف «خوش‌نشینی» است که البته هیچ خوشی‌ای‌درش نمانده ، چون « رشد » روزمره اجاره بها آدم را چنان در آپارتمانش بچهار میخ میکشدکه سالها و سالها در یکجا میماند و سرنوشت آب یکجا مانده را پیدا میکند !

بهرحال ، من گردن شکسته سالهاست از زورسی به بهشت آپارتمان نشینی ــ که متاسفانه چندان سهل و آسان هم نیست ــ پیوسته‌ام و بهمان دلایل بالا بیش‌از شش هفت سال است در طبقه سوم یك آپارتمان معماری ساز سه اتاقه گیر کرده‌ام و راه پس و پیشم نیست ؛ اما دیگر مستاجرین این ساختمان چهار طبقه هشت آپارتمانی ظاهرا وضعشان بهتر از من است چون هرکدام دوسه ماه بیشتر اینجا بند نمیشوند و اسباب کشی میکنند و میروند و بلافاصله هم یکی دیگرجایشان را میگیرد . با این ترتیب میتوانید حدس بزنید که در مدت این هفت هشت سال‌چه قیافه های جور واجوری زیارت کرده‌ام . لیکن مشکل اصلی اینجا نیست بلکه آنجاست که این هشت خانواده دائما متغیر ، در ۷۰ متر مربع از زمین خدا باید «چسبیده » بهم زندگی کنند . اجازه بدهید طرحی از این « دنیا » بدست بدهم :

مستاجر طبقه چهارم ، آپارتمان الطرفی ، خانم کدبانوئی است که میخواهد خانهاش همیشه از نظافت برق بزند . این خیلی خوبست . اما ایشان هر روز موزائیك کف هال آپارتمانش را میساید و بعدپاشتك آنرا پاك میزند . میدانید که درهای امروزی آستانه ندارد ( یعنی بجای چهارچوب « سه‌چوب » دارد ) و در نتیجه آب کثیف «هال » نظافت شده ایشان به بیرون‌ازدر راه مییابد و از پله ها سرازیر میشود و تا دم در خروجی ساختمان را نظافت میکند و خانم‌کدبانو فقط باگرد دم در آپارتمان خود و احیانا ( اگر سرحال بودند ) چهار پله طبقه چهارم راتمیز میکند و هرگز باین فکر نیست مردم سه طبقه پائین چه‌گناهی کرده‌اند که باید جور « کدبانوگری » ایشان را بکشند !

مستاجر طبقه‌سوم ــ همسایه روبروئی ما ــ هر روز رختشوئی دارد و بهوای روزهایی که حیاط و حوض کاشی داشته ، طشت و لگن را توی بالکن قسطی آپارتمان میگذارد و چهار زانو مینشیند و لباسهای‌ملافه ها را همانجا میشوید و آب میکشد و بعد هم از بالکن‌توی کوچه میچلاند بدون آنکه ملاحظه این را داشته باشد که همسایه بدبخت ماشینش را زیر بالکن او پارك کرده و رهگذر بدبخت از زیر بالکنش میگذرد . بعد هم البته لباسها را ــ از شورت بچه گرفته تا زیرپوش خودش و شوهرش توی بالکن بند میآویزد که چه منظرهبدیعی بوجود میاورد !

همسایه طبقه دوم گلدانهایش را توی بالکن چیده و هر روز بفراوانی آنها را آب میدهد که باز هم گل‌ولای و کثافتش توی سر مردم رهگذر میریزد . آن یکی همسایه طبقه دوم ظاهرا زورش میاید سراغ ظرف آشغال برود و هرچه در اتاق میخورد آشغالش را توی کوچه میاندازد و دستمال کاغذی و چوب کبریت هم همچنین ... سفره غذا و توتری و لباسها را هم که البته توی کوچه میتکاند !

اما مستاجر طبقه اول ، هر روز هوس کباب میکند و منقل پراز ذغال را توی راهرو ساختمان ــ بخیالش که حیاط‌دار است ! ــ میگذارد تا گل‌انش شود ... و گاز کربنیك و دود آن تمام‌طبقات‌رابر میکند و ساعتها طول میکشد تا بیرون برود ... و در آن لحظه که ایشان کباب میل میفرمایند ما بدبخت ها برای نجات از سردرد باید آسپرین بخوریم !

و مستاجر طبقه چهارم ، اینطرفی که بالای سر بنده جا دارد ، امروزی امروزی است و هرشب درخانه‌اش پارتی راه میاندازد و تا ساعت دو و سه بعداز نیمه‌شب رقص و پایکوبی و عربده کشی بعراهاست.

ولابد به هرکدام از اینها اعتراض بکنی ( البته اگر جرات اعتراض داشته باشی که بنده ندارم ! ) خواهد گفت :

ــ بتوچه مربوطه ! چهار دیواری اختیاری !

و مشکل درست همین‌جا است که دیگر این کلام نغز و دلنشین پدرانمان مثل بسیاری از چیزهای دیگر دوران گذشته رنگ و خاصیتش را از دست داده است و در عصر ما ، در زندگی آپارتمانی ، دیگر چهاردیواری اختیاری نیست !

بله ، گرفتاری این است که ما شرایط زندگیمان بسرعت عوض شده ، وسایل و محیط تغییر کرده درحالیکه روحیه و افکارمان هنوز درجا میزند . ما شرایط زندگی امروزی را پذیرفته‌ایم بدون اینکه خود را با آن وفق بدهیم . نمونه‌اش همین که ما از خانه های دراندرونی با دیوار های‌سربفلك کشیده به آپارتمانهای یك وجبی نقل مكان کرده‌ایم اما خواستها و روحیه‌مان هنوز جوابگو همان شرایط قبلی است و خیال میکنیم حق داریم ازراهرو ساختمان و کوچه بجای حیاط استفاده کنیم و بهیچکس هم مربوط نیست .

اما چه‌کسی باید این حرفها رابمردم بزند ؟ چه کسی باید مردم را آماده پذیرفتن شرایط جدید بکند ؟ این وظیفه بعهده وسایل ارتباط جمعی یعنی روزنامه ها ، مجلات ، رادیو و بخصوص تلویزیون است که باید ذهن مردم را نسبت به مسائل اجتماعی موجود روشن کنند .

همین تلویزیون خودمان ، برنامه‌ای دارد بنام کانون خانواده . این برنامه هفته‌ای سهربع از وقت تماشاگران تلویزیون را میگیرد ، امادر آن چه بخورد مردم داده میشود ؟ آشپزی ، گلسازی و عروسك سازی ؛ بدون اینکه منکر ارزش و اهمیت این هنر ها بشوم ، میخواهم بپرسم : آیا برای‌خانواده‌های ایرانی جز پختن کیك یف کرده و بیف استروگانف ، اسنیك و کیوسلی و ساختن عروسك و گل مصنوعی مشکل و مساله دیگری وجود ندارد ؟ آیا نمیتوان در این برنامه مشکلات‌اساسی‌خانواده ها را مطرح کرد و مثلا به مردم نشان داد که آویختن لباسهای زیر زنانه و مردانه در بالکن ها چقدر مشمئز کننده و زشت است ؟ نمیتوان به مردم حالی کرد که‌زندگی در آپارتمان غیراز زندگی در چهاردیواری خانه های مستقل است و باید خود را با شرایط ارزندگی تطبیق داد ؟

البته تصدیق‌میکنم‌که تهیه اینگونه برنامه ها براحتی و آسانی تهیه برنامه آشپزی و گلسازی ــ که در یك آشپزخانه با یك اطاق و با یك مجری سروتهش هم میاید ــ نیست و طبعا دوندگی وزحمت زیادی لازم دارد ، اما آیا آسان جوئی و راحت طلبی منطق صحیحی برای توجیه یك برنامه است ؟ برای برنامه کانون خانواده چه هدفی بالاتر از آشنا کردن خانواده ها با مسائل زندگی این‌عصر میتواند وجود داشته باشد ، البته اگر کسی نظر هدف هم باشد ! ... واین داستان در مورد رادیو و مطبوعات هم صادق است ، اگر داستانهای پلیسی و عشقی و مطالب سکسی اجازه بدهد .

بهرصورت ، از ما گفتن !

، قنداق بچه‌اش را با یك لچك و كهنه‌ی
بود روی كولش و گره لچك را انداخته
سلته»ی(۱) مخمل‌سرخ‌رنگش. نفسهای‌لطیف
ای پشت گردنش را می‌خاراند . بچه گاهی كـه
ی‌خارید آن‌را روی كولزن و به سطح نرم
لته» می‌سایید توی راه مارپیچ تپه «الیاس»
د وسایه‌ی درختان سنجد . زن ، ازبابت‌بوی
رای بچه‌اش نگران بود اما ایمان به‌امامزاده ته
قرص» نگهداشته بود . پایین ، توی دره، رود
» پرسروصدا وبارنك سبز ــ درست بـه رنك
های كنار مرداب ــ دل زمین را می‌شكافت و
صدای‌عبورآب‌جرینك‌جرینك«خلخلهای» (۲)
ایش‌مهره‌های‌سرخ‌وكبود روی«الخالق» (۳)
ه درهم‌شده‌بود وسكوت غروب رامی‌شكست
ردپای«دارمراد» (٤) تاازآب چشمه‌ی « شفا»
ند كه در حكم واكسن بـرای بچه هـای
آن حوالی بود ، وبه‌همین جهت سالهای
این «چوله» (٥) آب زیر سایه «دارمراد»
امامزاده «الیاس» زلال وآرام زیسته بود.
كه سیلابها وبارانهای بهار قطره‌یی بـه‌آب
ده بود . زن از دور «داول» (٦) درخت
یادش افتاد كه یك روز پـای «دارمـراد»
بست‌و زیر پارچه‌ی سبزی كه چهار گوشه‌اش
ه بسته بـود خوابید . دم غـروب كه بیدار
ش را برای چشمه تعریف كرد ودید توی
برك سبز ومهره‌یی كبود وصاف افتاده.این
حالا به‌موهای جلو سربچه آویزان بود روی
اف و بی‌چروكش می‌لغزید . امروز صبح
روی دیوار كاهگلی اتاق كه زیر لایه‌یی
پشكل» پنهان بود چهلمین خط را كشید با
ند آب روی سربچه ریخت واورا آورد كه

طبق سنت مردمان آنجا ازآب چشمه‌ی «شفا»بـه او بخوراند . بچه می‌بایست توی « پنگول » (۷) راست مادرش زیر «دارمراد» و روبه امامزاده «الیاس» از آب چشمه بنوشد . زن توی سایه نشـت « كلاغی » (۸) بزرك ورنك برنك ترمه‌یی راكه روی كلاه منجوق دوزش بسته بود از سر برداشت . بعد بانوك‌انگشتان شت و سبابه قلاب زیر «چناكه» (۹) را كه مهره های كبود ازآن رد شده بود باز كرد . بچه را زیر بغل زد و سراو را به سوی چشمه خم كرد.زن« پنگول »دست راستش را مثل «چمچه» گود كـرد و وقتی بچه از دهنش صدای ملچ ملوچ ماهی آمـد « انگال» (۱۰) های طلای دست زن زیر آخرین تیغه‌های نور آفتاب برق زد ویك لحظه تـوی تخم چشم بچه تیغ كشید. بچه چشمش را بست وباز كرد ...

غروب داشت روی سرپیشه چادر می‌كشید كه زن آخرین پیچ «گدوك» تپه «الیاس» را گذشت و داخل « توله » (۱۱) راه مستقیم آبادی شد . باد برسر سبزه‌ها كشیده می‌شد و زمزمه‌های لالایی وارزن را توی گوش علفها می‌گفت و بوی حرفهای زن را با خود می‌برد ، وزن‌باصدای لطیف‌روستایی‌اش دلتنگ دلتنگ می‌خواند :

ترانه كردی :

كرم ــ كرانی كـردیه
چن سال شووانی كردیه
شوتا شووكی نخفتیه
تا جور روسم هل كفتیه

ترجمه :

پسرم ، جوانمردی كرده‌است
چندین سال چوپانی كرده است
شبها تا سحر در كوهها گشته و نخوابیده
تا مثل رستم برازنده شده است



ژاندارمها آخرین قوس كوه « شیرخان» را توی تاریكی و سینه خیز دور زدند وسایه را « گله به گله » دنبال كردند . به پاسگاه خبر داده بودند « مراد علی» امشب برای زیارت به امامزاده « الیاس» می‌رود و استوار « پلنگ » سرجوخه « كاكی» و دوسه تا ژاندارم دیگر را برداشته بود تا توی دل شب « مراد علی » ــ این رونده‌ی شبگرد ــ را كه كسی حریفش نمی‌شد زیر رواق « الیاس » دستگیر كند واگر نشد خونش را روی سنـگ قربانگاه امامـزاده بریزد . «مراد علی» زیر سایه‌ی«دارمراد» نشـت . ماه‌كمرنگ از لای شاخ و برگ درخت روی او گرد نقره الك می‌كرد . مرد ، به برفهای سپید قله‌ی « شاهو » نگاه كرد و سردش شد . لحظاتی گذشت كه ناگاه درمغزش صدای انفجار بلند شد . سالها بود كه این صدای‌لعنتی آرامشی برای او نگذاشته بود . از صدای انفجار به گذشته برگشت ، به روزیكه لول«برنو» ( ۱۳ ) كمر شكن را به طرف مادرش گرفته بود و سئوال پیچش كرده بود و درباره‌ی پدرش از او پرسیده بود . «چطورمادرش‌بعدازبیست‌سال زناشوئی، از «خدامراد» حامله شده‌بود؟ چرا«خداداد»قبل‌از اینكه معجـزه «دارمراد» را ببیند مرده بود و «مراد علی » را ندیده بود ؟» و سرانجام ، صدای تیری كه از لول «برنو» كمرشكن« آمده بود و واپسین نگاههای التماس آمیز « گلبانو» را به یاد آورد . « مرادعلی» كم‌كم روی علفهای پای چشمه شفا لكه های خون مادرش را به شكل « كاسه‌شكن » های سرخ و صورتی دید كه با فشار باد می‌چمیدند و خاك را می‌بوسیدند . خاك خون آلودی كه روزی ...... قطره‌های گرم خون یك زن را نوشیده بودند واز آن روز بود كه « مرادعلی » یاغی شد ، واز آدمها گریخت تا زخم زبان‌شان را نشنود و نگاههای ملامتگرشان را نبیند ، ومردم ،

# «كاسه‌شكن» های وحشی

نوشته عزت‌الله زنگنه

ی تاریك ، شعله های آتشی را که در کوهستان
روخت می‌دیدند و گاه که نزدیك می‌شدزمزمه‌های
می‌شنیدند . مادران ، شبها صدای دلگیر اورا در
کش کوهها می‌شنیدند و پدرها سرگذشت اورا
بهای طویل زمستان برای جوانهای ده می گفتند .
« مراد علی » شنیده بود که « دار مراد » به
دیگر از زنان عقیم آبادی مراد داده است . این
وسوسه‌اش کرده بود « مغاره»اش را ترك کرده
و آمده بود تا از « الیاس » کمك بگیرد . حالا
« برنو» توی دستش بود . فشنگی درشکم «برنو»
ت . کندهٔ هردو زانو را به زمین میخ کرد و
پنجه‌هایش توی چشمه دولاشد و سر کشید . از
ال کمرش دستمال ابریشمی بزرگش را در آورد
یلهای پرپشت وسیاهش را پاك کرد . توی نور
ب سایه‌هایی از بالای تپه بسویش دراز شدند .
ی ، پوتین های میخدار ژاندارمها را شناخت .
ر اینکه ژاندارمها پائین بیایند خودش را سینه خیز
به امامزاده سقف آنقدر کوتاه بود که او کمی
هایش را خم کرد . لول « برنو» را گذاشت لبه‌ی
خ پنجره و آنگاه صدای شلیك دل شب را شکافت
از ژاندارمها نشانه رفت استوار «پلنگ» فریاد
برانازار ! برانازار ! شکون نداره ، به امامزاده
نداز . » .
سه روزه بود که آنها بادرندگی دور امامزاده
اس » نشسته بودند . دراین سه روز مراد علی دوتا
ندارمها را زخمی کرده بود . با بلوطهای خشکی
ی « کجله» (١٤) امامزاده بود سیر می‌شد . روز
عطش ، چشمهایش را از کاسه بیرون کشیده بود.
مزاده بیرون آمد و فریادزد : من تسلیم شماهستم.
کاری نداشته باشید تا اشهدم را بگویم و کمی‌آب
م . آمد کنار چشمه «شفا » . یکی از غنچه‌های

« کاسه شکن » را از بوته جدا کرد و نیت کرد : «اگر سرخ بود حق با من بوده و مادرم خیانت کرده خودم را تسلیم می کنم سرم پای‌دار می‌رود اما بالای دار نمی‌رود . واگر صورتی بود ، داغم را به‌دل قانون می گذارم . وقتی داشت لایه‌های ترد وسبز کاسبرگها را کنار می‌زد استوار « پلنگ » صدا زد : زودباش « مرادعلی » تسلیم شو !

« مرادعلی » در پشت پرده‌یی از اشك ، گلبرگهای صورتی را خیس خیس دید و صدای شلیکی که از « برنو» او بلند شد به همه چیز پایان داد ، به صداهای انفجاری که مدام توی گوشش سوت می کشید، به تجسم التماسها و زاریهای مادرش ، و به انتظار ژاندارمها که روی تپه دور تا دور اورا محاصره گرفته بودند .

حالا هرسال وقتی ایل شبانگاره برای چرا خوری به « شاهو » کوچ می کند . دامنه‌ی تپه‌ی « الیاس » و پای چشمه‌ی « شفا» مثل مخمل سرخ و صورتی از « کاسه شکن » موج میزند . ورود خانه « سیروان » سرودی مرثیه‌وار در گوش دشت پیر زمزمه می کند ، گوئی « گلبانو » دارد برای کودکش لالائی می‌خواند واز امامزاده برمی گردد . «دارمراد» دیگر آن شکوه و آراستگی قدیم را ندارد ، شاخه‌هایش شکسته برگهایش ریخته و برنیامهایش پارچه هـای رنگارنگ در اهتزاز نیست و چون شوره‌زاری خنك که دو سه بوته خارخسك سبز در آن بروید . براندامش تنها یکی دو برگ با هرای باد می‌لرزد و پائیز کـه اولین سوز سرما وزید ، آنها نیز زرد می‌شوند و سر برخاك می‌سایند . شاید « الیاس » باایل به «شاهو» کوچیده و همه چیز را با خود برده است .

### توضیح واژه‌ها واصطلاحات محلی

١ ــ جلیقه زنانه روستائی
٢ ــ پابندهای زنانه که به پای می‌کنند وروی مچ‌پا می‌افتد مثل دستبند که بدست می‌آویزند
٣ ــ لباس روئی قنداق بچه
٤ ــ بمعنی درخت آرزو
٥ ــ باریکه آب
٦ ــ سیاهی و شبح
٧ ــ بمعنی پنجه و کف دست
٨ ــ دستمال رنگی سیاه و سفید و قرمز که به سر می‌بندند .
٩ ــ چانه
١٠ ــ دست بند های زنانه که بدست می‌آویزند
١١ ــ راه باریك
١٢ ــ نام کوهی است
١٣ ــ نوعی تفنگ است
١٤ ــ کاسه چوبی



داغ ترین خبر هنری سال:

# قمر خانم با دامادش عروسی کرد



نام تازه‌ای بنام

## «پروین هرندی»

محصول ازدواج پروین ملکوتی ( قمر خانم )
با محسن هرندی ( اوس کاظم ) است









ـ شما خانم پروین ملکوتی حاضرید با آقای محسن
زدواج کنید ؟
نوز جملهٔ « آقا » تمام نشده بود که پروین ملکوتی
ای قمر خانمی خود گفت :
ـ بعله آقا ؛ چرا اینقدر لفتش میدی ؟
ند تماشاگر ناآشنا به‌این مجلس ممکن بود تصورکند
انم واوس کاظم مشغول ایفای نقش خویش در یکی
های خانهٔ قمر خانم هستند . اما واقعیت جز این
ین ملکوتی و محسن هرندی این بار از قالب نقشهای
لویزیونی خود خارج شده بودند وازاین لحظه به‌بعد
شترکی را در کنار یکدیگر آغاز می‌کردند .
نگامیکه شور وهلهلهٔ جمعیت خوابید محسن هرندی
یرین اصفهانی خود گفت :
ـ چدونی دادوفریاد راه انداختین ؟ این « بعله »
ط عالی پنجاه در صدی قضیه‌ست . تامن « بعله
قد سر نیمی‌گیرد ! به قولی معروف : « خونه‌ای
مبول و دیمبول ـ خونه‌ای دوماد هیچ‌خبری نیست»
آقا » که گویا یکی دو عقد دیگر را هم می‌خواست

راه بیندازد و عجله‌ای برای رفتن داشت ، دنبالهٔ حرفش را گرفت :

ـ شما آقای محسن هرندی حاضرید با خانم پروین ملکوتی ازدواج کنید ؟

محسن هرندی جواب داد :

ـ اجازه بدین اول طی و طومو باابن خانوم بوکونم ، بعد خدمتتون عرض می‌کونم .

بعد رو به پروین ملکوتی کرد و گفت :

ـ شوماخانومی پروینی ملکوتی حاضرید قول بدین که خونه‌ای منا با خونه‌ای قمرخانوم عوضی نگیرین آسری پیچی داد و فریاد نکونین ؟

پروین ملکوتی ، که با گفتن « بعله» تمام غرور قمر خانمی خود را زیر پا گذاشته بود ، هیچ توقع نداشت که محسن هرندی دراین لحظهٔ حساس چنین سئوالی از او بکند بدینجهت چند لحظه‌ای سکوت کرد تا بالاخره بنی احمد ( بابا سیدعلی ) بهداد او رسید وبه هرندی جواب داد :

ـ تو خیال می‌کنی که این قول در دعواهای خانوادگی تأثیری داره ؟ بعدا اگه داشته باشد . وقتی مردی زن گرفت یعنی قبول کرده که هر سازی زنش زد برقصه . حرف من





پرویز شمشاد آرایشگر عروس بود



## ماجراهای جالب در حاشیه عروسی

امیر آقا میری ( کارگردان فنی خانهٔ قمر خانم ) در این عروسی برخوردی کاملا متفاوت با برخورد همیشگی خود داشت . زیرا همهٔ هنرپیشگان این سریال از آقامیری جز فریاد و اخم که موقع ضبط برنامه از خود نشان میدهد ندیده بودند . اما آنشب باهمه می‌گفت ومی‌خندید و چنان با بچه‌ها قاطی شده بود که بعید می‌نماید ازاین پس بتواند موقع ضبط برنامه حرفش را به کرسی بنشاند و با داد و فریادش هنر ــ پیشگان را بترساند .

بر عکس او محمدعلی کشاورز ( کارگردان برنامه )گاهی فراموش می‌کرد که در یك مجلس عروسی حضور دارد ، چون هرچند دقیقه یکبار به عروس وداماد اخطار می‌کرد که جمله هایشان را با احساس بگویند و به اصطلاح خودش « به حرکات و گفته هایشان خون بدهند » اما وقتی با خندهٔ شدید حاضران روبرو می‌شد تازه موقعیت دستش می‌آمد . منتها بازهم ول‌کن قضیه نبود وادعا داشت که آدم اگر در حرکات و صحبتهای روزمره‌اش خون نداشته باشد ، در موقع اجرای نقش نیز نخواهد داشت .

شیده ( معصومهٔ خانهٔ قمر خانم ) با آنکه در این سریال نقش فقیرترین فرد خانه را بازی می‌کند ، آن شب پر زرق و برق ترین لباس را به تن داشت . گویا اجرای نقش معصومه باعث شده بود که همه جا اورا زنی فقیر و بیچاره بشناسند و لباسی‌که شب عروسی پوشیده بود دلیل قاطعی بود برای رد کردن این قضاوت عمومی .

## گفتگوئی با عروس وداماد

هنگامی که شام آمد و حاضران سرشان گرم شد ، من محسن و پروین هرندی را به‌گوشه‌ای کشیدیم ودربارهٔ سابقه آشنائی‌شان و مقدمات این عروسی سؤال کردم .

محسن به هیچوجه حاضر نبود کلمه‌ای دربارهٔ روابط پیش از ازدواجشان بگوید . اما پروین که به اندازهٔ او تودار نیست سر بسته گفت که ازدواج اولش اورا سعادتمند نکرد و او تصمیم داشت که ازدواج نکند . اما خصوصیاتی که در محسن می‌دید ، ورفتاری که محسن داشت ، چنـان دوست داشتنی و متین بود که در عرض یك سال ونیم همکاری ، چون تیزاب در روحیهٔ او مؤثر افتاد و با آمد ورفت هائی‌که گاهی خارج‌از محل کار داشتند به‌این نتیجه‌رسیدند که‌توافقی عجیب باهم دارند و خواهند توانست زوج هنری خوشبختی را تشکیل دهند .

از محسن هرندی پرسیدم :

ــ داماد ریشدار هم نوبر است . چرا رَیشت را نتراشیده‌ای ؟

دستی به ریش نوبی و سیاهش کشید و با همان لهجهٔ اصفهانی گفت :

ــ براینکه اختیارم دست خودم نیس .

ــ لابد پروین طرفدار مکتب هیپی‌هاست واز مردهای ریشوخوشش می‌آید .

ــ این خوشش بیاد ؟ غلط می‌کوند ! من به عمرس نماز وروزه‌ام ترك نشدس . حالا بیام هیپی بشم ؟ اینکه میگم اختیارم دسی خودم نیس علتش اینس که فردا میباد برنامه ضبط کونیم . این آقای کشاورزم رضایت نیمیدد که ماریش مصنوعی داشته باشیم .

ساعت به سه بعد از نیمه شب نزدیك می‌شد و عروس وداماد فوق‌العاده خسته به نظر می‌رسیدند . ضمن اینکه خداحافظی می‌کردم گفتم :

ــ انشاالله ماه عسل خوش بگذرد .

پروین هرندی دوبلور و هنر پیشه فعال ، آهی‌کشید و گفت :

ــ البته ماه عسل در مؤسسات دوبلاژ و بخصوص در دکور خانهٔ قمر خانم !

موقعی‌که بیرون می‌آمدم سبد گلی بزرگ وزیباکنار در آپارتمان دیدم ، محسن وپروین هردو گفتند :

ــ از جانب ما از روابط عمومی تلویزیون که باسبد گلشان خجالتمان دادند تشکر کن .

---

کن و سرسختی بی‌توقع نشون نده .

» که متحمل این شوخیها را نداشت گفت :

ها و آقایان توجه داشته باشند که مراسم عقد

شوخی را بگذارند برای بعد .

که معتقدات مذهبی استواری دارد بااین‌تذکر

رام گفت :

.

آقا » بود که رضایت نمی داد زیرا معتقد بود

سؤال و جواب نباید وقفه‌ای بیفتد . بنابراین

کرار کرد ویك « بله» دیگر از هرندی گرفت و

د را جاری کرد .

ای که عروس وداماد بر سرآن توافق قبلی

د کلام‌الله مجید و سی‌هزار تومان وجه نقد بود

وانست عندالمطالبه از داماد وصول کند .

اسکندری که در سریال قمرخانم نقش آقاکمال

د و تنها روشنفکر این خانه است به شوخی به

هاد کرد که مهریه را بلافاصله وصول کند و با

یر اساسی در خانهٔ قمرخانم بپردازد .

## شهود ازدواج

شهود این ازدواج محمد تقی اسمعیلی و محمد آذری ( نویسندگان خانهٔ قمر خانم ) بودند وشهادتی که آنان دادند، حاضران را به یاد ازدواجی انداخت که یك سال ونیم پیش در موسسه تماشا بین مهری رحمانی ( بازیگر نقش مهین در خانهٔ قمر خانم ) و منوچهر محجوبی ( طراح این برنامه )صورت گرفت و شهود آن ازدواج نیز اسمعیلی و آذری بودند .

## اولین هدیه

معمول اینست که عروس وداماد ، فردای عروسی را به‌عنوان « پاتختی » یا بقول هرندی « بندر تخت » در خانه می‌مانند ودوستان و آشنایان ضمن دیدار ازآنها ، هدایائی تقدیمشان می‌کنند . اما جالب این بود که بلافاصله پس از آنکه عروس وداماد دفتر ازدواج را امضاء کردند ، زری پور زند که در خانهٔ قمرخانم نقش « اکرم » دختر قمرخانم و زن‌اوس کاظم را بازی می‌کند اولین هدیه را به عروس وداماد داد . پس از آنکه بسته‌بندی هدیه باز شد معلوم شد که یك دیگ زودپز است . اینجا بود که هرندی از جا بلند شد و ضمن آنکه دیگ زودپز را به شوخی پس می‌داد به زری پور زند گفت :

ــ حقا که تو همون اکرم خنگه‌ای . شش ماه طول کشیدس تا این منابختس و یه تور انداختن ، تو حالا تازه براش دیگی زودپز آوردی ؟

و پروین ملکوتی که حس کرد سکوتش هرندی را میداندار مجلس کرده است ، اولین جملهٔ بعداز عقد را چنین شروع کرد :

ــ اوهو ، چه از خود راضی ، یك ساله که توامون منو بریدی و ولم نمی‌کنی ، تازه من ترو پختم ؟

بنی‌احمد که گوشهٔ خلوتی گیرآورده و با خودش صفائی داشت ، ازاین فریاد جا خورد . جلو آمد و گفت :

ــ در این مورد ، من حق را به هرندی میدم ، محاله که اون تونستــه باشه ترو بپزه ، چون تو ناپزترین زنـی هستی که در عمرم دیدم . ضمنا پروین جان زیاد دور بر ندار ، شوهر به‌این آسونیها گیر نمیاد .

مهری رحمانی که آتشش برای بحث کردن تنداست، جلو بنی احمد درآمد و معترضانه گفت :

ــ شوهر گیر نمیاد ؟ توسر سنگ بزنی شوهر درمیاد. من با اینکه یك سال و نیمه شوهر کردم ، هنوز هم هفته‌ای یکی دوتا خواستگار برام پیدا میشه .

پروین ملکوتی ( ازاین پس اورا پروین هرندی می‌نامیم) دید اختلافش با محسن باعث شده است که مهری رحمانی خواستگار های موهومش را به رخ جماعت بکشد . به‌این جهت گفت :

ــ تو دیگر نمیخواد قمپز درکنی ! .. مگه یادت رفته که خودت توزن روز نوشته بودی ازدواج با محجوبی بزرگترین شانس زندگیت‌بوده وهر روز صبح‌بندکفشتو می‌بندی ؟

در شماره پیشین خواندید :

لودویك برای انجام ماموریتی به زادگاهش می‌آید . در هتل اطاق می‌گیرد اما چون این اطاق برای پذیرائی مناسب نیست به‌دوست‌قدیمی‌اش کوستکا مراجعه می‌کند و باهم به آپارتمان او می‌روند و لودویك از او می‌خواهد که آپارتمانش را برای فردا بعدازظهر در اختیار وی بگذارد . . .

۲




یدانم که تو روی زمین خداآدم زحمتکش‌وبردباری
ست نداری چیزی درباره خرابکاری بشنوی ،
خدا نیستم . ضمنا این را هم بخاطر داشته باش،
های خدا دیوار های واقعی میساختند ، مشکل
 های ما میتوانست صدمه‌ای به این دیوار ها
ه جای دیوار ، آنچه در اطراف خود میبینیم پرده
ت ، و خراب کردن پرده عدالت محض است .
ر جائی بودیم که دفعه پیش ، حدود نه سال پیش
هم جدا شده بودیم ، اگرچه بحث ما بود ، اما
 درست آن بخوبی آگاه بودیم و نیازی به تکرار
داشتیم . آنچه نیازمند تکرار آن بودیم این بود
ی نشده بودیم . و مثل همیشه متفاوت بودیم و
 تفاوت زیاد بود که کوستکا را پیش من عزیز
ادارم میکرد که این بحث را دوست داشته باشم ،
واست به طرزی سطحی روشن کند که من کیستم
 میکنم . بنابراین برای اینکه شکی در وجود من
 جواب داد :
تو به نظر قشنگ می‌آید . اما بگو ببینم : اگر
ت داری ، چطور با اطمینان میتوانی بگوئی که
یوار باز میشناسی ؟ هیچ شك نکرده‌ای که خطای
 تمسخر تو مبتنی بر خطای باصره خود تو باشد ؟
اه باشی چه ؟ اگر آنهائی را که خراب میکنی
قعی باشند چه ؟ ارزش ناشناخته و خطای بعد
همیت تلقی میشوند ، و چیزی ساده‌تر از این
ی دو را بجای یکدیگر بگیری .
ینکه دست در جیب داشتم و با کلید ها بازی
راه کوستکا تا بیمارستان قدم زدم ، خوشحال
وستی قدیمی باشم ، حتی در این موقع که ضمن
ن سنگلاخ جدید می‌بایستی به حرفهای او درباره
ی افکارش گوش بدهم . البته میدانست که ما
تمام طول شب را با هم خواهیم بود ، بدینجهت
سیر صحبت را از فلسفه بافی به سوی امور این
د ، و بمن قوت قلب داد که تافرداشب‌ساعت هفت
ت و از هفت ببعد بایستی در آپارتمان منتظرش
کلید اضافی نداشت ) و در باره احتیاجات دیگرم
دستی به صورتم کشیدم و چون ریشم رانتراشیده
 سراغ آرایشگاه را گرفتم ، کوستکا گفت :
ست . الان ترتیبش را میدهم که یك اصلاح
ی .
ه او استقبال کردم و خود را به او سپردم تا
ی کوچك ببرد . این آرایشگاه سه صندلی گردان
 برابر سه آینه قد کشیده بودند ، و دو تای آنها
ه سرها را جلو داده بودند و صورتشان را کف
ده بود اشغال کرده بودند . دو زن با روپوش
وی آنها خم شده بودند . کوستکا یکی از آنها را
زی در گوشش گفت ، زن تیغش را با پارچه‌ای
ه‌طرف عقب دکان سربرگرداند و چیزی گفت ،
وپوش سفید از پستو بیرون آمد ، و درحالیکه
ستکا صحبت کرده بود مرا به نشستن روی‌صندلی
سکرد ، دختر به مشتری رها شده پرداخت . با

کوستکا دست دادم و خدا حافظی کردم ، روی صندلی نشستم ، سرم را روی پشتی صندلی گذاشتم و به تماشای سقف سفید لکه دار دکان پرداختم . از آینه پرهیز کردم ، چون بعد از آن سالها هنوز از دیدن چهره‌ام در آینه وحشت داشتم

حتی هنگامی که انگشتهای آرایشگر را روی گردنم حس کردم و متوجه شدم که دارد پارچه سفیدی روی یقه پیرهنم میکشد ، هنوز به سقف نگاه میکردم . بعداز من فاصله گرفت و تا مدتی فقط صدای کشیدن تیغ بر روی چرم تیغ تیز کنی به گوشم میخورد ، حال آنکه من همانطور در سکون لذت‌بخش و سرشار از بی تفاوتی موافقت آمیز فرو رفته بودم کمی بعد ، انگشتانی را روی صورتم حس کردم ، انگشتانی مرطوب و لغزنده که گرم روی پوست صورتم میمالید ، و برایم عجیب و مضحك میامد که زن ناشناس ، که من هم برای او ناشناس بودم ، چنین با محبت مرا نوازش کند . سپس آن زن صابون را با فرچه به صورتم مالید ، حالتی به من دست داد که گوئی دیگر در آنجا ننشسته بودم ، بلکه حس کردم در لکه های سفیدی که به آنها خیره بودم فرو رفته‌ام . تصور کردم ــ چون فکر من حتی در موقع استراحت هم دست از بازی برنمیدارد ــ که قربانی بی سلاحی هستم و سرنوشتم بسته به مرحمت این زنی است که اکنون به تیز کردن تیغش پرداخته است و باتوجه به اینکه بدنم در فضا مستحیل میشد و تنها تماس انگشتان او را بر پوست صورتم حس میکردم ، آسان بود که تصور کنم دستهایش عاشقانه سر مرانگه داشته است . زیروبالایش میکند و به آن عشق میورزد چنانکه گوئی جز در سرم در بقیه بدنم چیز جالبی نمیبیند ، و تیغ تیزش روی میز پهلوئی منتظر است تا این تصور جدائی بین تن و سر را واقعیت بخشد .

این تصور باشنیدن صدای پای زن پایان یافت ، بدون شك تیغ را در دست داشت و بسوی من میامد . دوباره بخود گفتم ( چون فکرم بازی خود را از سر گرفته بود ) باید به‌بینم این زن ، این جلاد با محبتی که سر مرا در کف خواهد داشت ، چه‌شکلی‌است . نگاهم را از سقف کندم و به آینه افکندم و با اولین نگاه متوجه شدم که این تصور سرگرم کنندهٔ من به حقیقتی عجیب تبدیل شده است : بنظرم آمد که این زن را ، که اکنون روی من خم شده بود ، می‌شناسم .

بایك دست نرمه گوش مرا گرفته بود و با دست دیگر صابون را از صورت من میتراشید ، به او خیره شدم . پس‌از این نگاه دقیق ، حس کردم که این بار ، بر خلاف چند لحظه پیش ، واقعا درحال مستحیل شدن و معلق ماندن در فضا هستم . سپس روی روشوئی خم شد و دو انگشتی کف صابون را از لبه تیغ جدا کرد ، بعد راست شد و مودبانه صندلی را چرخاند . یك لحظه نگاهمان به یکدیگر افتاد و بار دیگر حس کردم که خود اوست . بطور مسلم چهره‌اش تفاوت داشت ، گوئی این چهره متعلق به خواهر بزرگترش بوده افسرده و بی طراوت بود ، اما پانزده سال از آخرین ملاقاتمان میگذشت . آن زمان چهره واقعی خودش را داشت ، امــا خوشبختانه اکنون هم در این چهره دو روزنه بود که همان چشمان قدیمی او از این روزنه ها بار دیگر مرا مینگریستند ، و درست همانهائی که به خاطر داشتم .

بار دیگر این بی‌گیری مختل شد . مشتری تازه‌ای وارد دکان شد ، پشت سر من نشست تا نوبتش برسد ، و شروع به صحبت درباره تابستان خوبی که داشتیم کرد و استخری که بیرون شهر در حال ساختمان بود . زنی که مرا اصلاح میکرد به او پاسخ داد . توجهم را بیشتر به لحن صدایش معطوف کردم تا به محتوای سخنش . و حس کردم که این آن صدائی نیست که من میشناختم ، صدائی بود عاری از لطافت، بی‌پروا ، بی‌علاقه ، و روی هم خشن صدای یك غریبه .

اکنون به شستن صورت من پرداخته بود پنجه‌اش را چنان به صورت من میفشرد که بار دیگر ، بر خلاف صدایش ، باورم شد که این خود اوست ، چون پس‌از پانزده سال بار دیگر دستش را بر صورتم حس میکردم ، و در تصورم بود که با دل سوزی مشغول نوازش صورت من است ، چون بکلی فراموش کرده بودم که او مشغول نوازش ، بلکه مشغول شستشو است . ضمنا صدای غریبه‌اش به حرفهای مشتری پرگو پاسخ میداد ، اما من نمی‌خواستم این صدا را باور کنم ، دلخواهم باور دستهایش بود . برای آنکه او را از طریق دستانش بشناسم ، کوشیدم تا با مطالعه شفقت این دستها بفهمم که اوست یا او نیست .

سپس حوله‌ای برداشت و صورتم را خشك کرد . مرد پرگو داشت به یکی از لطیفه‌هاش که خودش گفته بود با صدای بلند میخندید ، و متوجه شدم که زن نمی‌خندد ، شاید دیگر به حرفهای او گوش نمیداد . این سکوت آزارم داد ــ ثابت میکرد که مرا شناخته و آشفته شده است . تصمیم گرفتم به مجرد برخاستن از روی صندلی چیزی به‌او بگویم . پارچه سفید را از دور گردنم باز کرد . ایستادم که اسکناس پنج کرونی از جیب بغلم در آوردم . منتظر ماندم تا نگاهمان بار دیگر تلاقی کند که بتوانم‌به‌اسم‌بخوانمش(مشتری بعدی همچنان مشغول پرگوئی بود ) ، اما او سرش را با بی‌علاقگی به سوئی دیگر گرداند و پنج کرونی را چنان چابك و بی‌پروا از من گرفت که ناگهان خود را مردی دیوانه حس کردم که از اشتباه باصره‌اش رنج میبرد . و محلی برای گفتگو نیافتم .

دکان را غریبانه ترك کردم . آنچه میدانستم این بود که چیزی نمیدانم و آنقدر گیج و مبهوتم که از بازشناختن‌چهره‌ای که روزگاری صمیمانه دوست میداشتم عاجزم .

البته راه یافتن به حقیقت دشوار نبود . با عجله به هتل‌رفتم.در راه‌دوست‌زمان‌کودکیم‌یاروسلاو Jaroslav را دیدم ،که‌دردسته‌موزیك‌محلی‌ویلن‌میزد،امااز‌نگاهش گریختم ، چون از موزیك آزار دهنده‌اش فراری بودم ــ به کوستکا تلفن کردم . هنوز در بیمارستان بود .

ــ آن آرایشگری که مرا به دستش سپردی ، ممکن نیست که اسمش لوسی سیتکووا Lucie Setkova باشد ؟

کوستکا جواب داد :

حالا اسمش چیز دیگری است ، اما خودش است . از کجا میشناسیش ؟

پاسخ دادم :

ــ مال سالها پیش است .

حتی برای خوردن ناهار هم نرفتم ، تا غروب بیرون از هتل بودم ، و به قدم زدن پرداختم .

ناتمام

# پاوه، شهری از سنگ، در دل تپه‌های سبز



مقصد پاوه بود و هدف فیلمبرداری از زندگی وسماع دراویش قادری ، گروهی که به پاوه می‌رفت احمد شاملو ، تهیه کننده و کارگردان فیلم ، حسابی ، فیلمبردار ، نیازی دستیار فیلمبردار ، وفاداری ، صدابردار و عزت‌الله زنگنه ، زاده و آشنای محل و راهنمای گروه بود .

فیلم زیر عنوان « پاوه ، شهری از سنگ در دل تپه های سبز » تهیه شد . آنچه حاصل آمد زیبا بود و نیمی از زیبایی فیلم مدیون گفتاری بود که شاملو بر آن نوشته بود . اینجا علاوه بر گفتار فیلم پاوه ، سفرنامه‌یی را می‌خوانید که عزت‌الله زنگنه در اختیار ما گذاشته است ، نوشته‌ی او نیز شرحی است زنده و جالب از آمیزش کار و تجربه و زندگی که غالبا امتیاز بزرگ چنین سفرهایی به شمار می‌آید .

ه : احمد شاملو

جا ، ریشه همه چیزی به سنگ می‌رسد :
غیرت عاشقانه مردی کهٔ عشق ، دهانش را به
گشوده است ، ــ
ختی که برگ هایش به سرخوشی در گذرگاه
کوهستان می‌جنبد ، ــ
وار خانه های خاموش ، که درونشان‌سرشار
رازی ناگشودنی‌ست ، ــ
موشی صریح آسمان ، ــ
موشی عبوس و راز دار زمین ، ــ
حتی ریشه آبی که از چشمه سارهای پر برکت
. . .

***

ید می‌نماید که پاوه ، در لغت جائی ،در کتابی
کهن ، به معنی سنگ آمده باشد . اما در این
افتاده مرز های غربی که میان تپه های سبز
ار های کم پشت تنگ پنهان است ، ریشه همه
سنگ می‌رسد . ــ و در دل سنگ ، همه‌چیز ،
نگین و منتظر می‌گذرد .

پنداری ، زندگی ، نه در کوچه ها و خانه ها ، نه در آفتاب روشن و بی‌شیله پیله روز ، ــ که جائی دیگر ، در نهانگاهی تاریک و اسرار آمیز درگذر است . و در پس پشت این آرامش و خاموشی چیزی هست ، که قناعت و فقدان تحرک را توجیه می کند .

این‌جا ، زندگی را به چشم نمی‌توان دید ،مشاهده زندگی ، در این شهر سنگی ، نیازمند بصیرتی‌ست .

زیبائی چشمگیر ظاهر و ، زرق‌و برق دنیا دارانه، در این دیار ، چیزی بیگانه است . . . این‌جا ، مشاهده زندگی را ، چشم درون می‌باید .

***

چیزی ، از درون زندگی را جوینده است .

چنین است که زندگی ، در جلوه عادی خویش ، به بنائی دمدمی ، موقت‌وناا‌ستوار می‌ماند . ــ

چنین است که،حتی شادی و نشاط، رنگی متصنعانه دارد . ــ رنگی تیره و رودر زوال .

چنین است که رقص ، این ستایش کبر آمیز زیبائی های اندام آدمی‌حتی ،قالبی‌پوک و بی‌محتواست، کلامی‌ست که از مفهوم خود عاری شده است . حرکتی از سر بی‌میلی ، که هرچه بیشتر بزکش کنند ،فرسودگی جانش بیشتر جلوه می کند .

پا می کوبند و دست می‌افشانند ، اما نه از آن‌روی که این ، نیاز جسم و جان ایشان است ، بل‌بدان خاطر که ، این نیز سنتی‌ست . خسته از پاکشیدن در راههای طولانی اعصار و قرون . ــ رسمی‌ست مرده ، که تنها قالب تشریفاتی آن به جای مانده است .

***

زندگی تابدان حدنیازمندتلاش است ، که نیازهای تخته بندتن ، زنجیر گردن جان نشود . و اسباب معیشت آنقدر باید ، که کار فروتنی به فرومایگی نکشد .

آئین درویشان قادری این است . ــ و این است آنچه خاموشی سرسنگین و تفکر انگیز پاوه را توجیه می کند .

این‌جا ریشه همه‌چیزی به سنگ می‌رسد . ــطبیعت و انسان ، با اندیشه و کارش ، با عشق و زندگیش ، باکار و مرگش .

سنگ ، ایمان ایشان است .

شته‌ی عزت‌الله زنگنه

## فیلمبرداری از دراویش و باقی قضایا

**ویش کوه « ویس » ، هنگام عبادت چنان از خود بیخود**
**ه ما را بیگانه پنداشتند و با فریاد های « المنکر ،**
**) به ما حمله کردند .**

آفتاب روی کوههای سربلند غرب سرازیر
ما روی نقطه‌ی اوج گردنه‌ی « شمشیر » (۱)
آفتاب را نگاه می‌کنیم که چـوپانـان ایل
اره» (۲) با چوبدست‌هایشان دو راهی «پاوه»
وانرود» را که بالای گردنه‌ی « پلنگانه »است
یك منحنی انحرافی به چپ به ما یاد می‌دهند .
ن » (لقبی که سالها پیش به احمد شاملو داده
رو می‌کند به راننده ومی‌گوید : شیب آرام کوه
ردایره بزن که زودتر برسیم . به صورتش نگاه
از آن حالت عارفانه و تسلیم که در خانه ،
نگاهش بود اثری نیست جایش را تیزی و
نگاه یك عقاب که در پی شکار است گرفته .
ر » تلویزیون ملی سنگلاخ کوه را له له زنان و
صـدایی که از پرتاب سنگ های زیر لاستیك
خیزد شیار می‌زند و جلو می‌رود . به پشت نگاه
. گلهای زرد و سپید « بابونه» و « شقایق »
رخ وحشی را دو خط موازی له کرده است .
خصوصی هوای کـوهستان را انباشتـه است .
ی » ، فیلمبردار دوربین هارا دودستی چسبیده
توی دست اندازها آنها را بغل می‌کند . ردیف
ن « کرگدن » وراننده نشـته‌ام . سنگینی دست
را روی شانه‌ام حس می‌کنم . سرود سیر سیرکها
را تاریکتر کرده است . گردنه‌ی جوانرود هنوز
ت و شکوه دوران یاغیگریهای این قوم را که
م زیر آتش خمپاره آرام گرفتند دارد . سریك
ریکه آبی که از کوه توی جاده نشت کرده ،
ید جاده را مثل سفیداب حمام خیسانده است .
نار روی پدال گاز بیشتر می‌شود زوزه‌ی‌موتور
رفتن افزایش می‌یابد . مثل یك دسته زائر کـه
انه ضریحی را چسبیده باشند همه دور تا دور
ا چسبیده‌ییم .

حالا کنار جاده ایستاده‌ییم و جیپ چارستون
و لای فرو کرده و گوش خوابانده است . هوا
شده « کرگدن » قیافه‌ی خنده دار ودر عین
ت آوری گرفته . سایش لاستیك روی لایه‌های
ین ، به سروریش گل‌سفید پاشیده . رو می‌کنم
داری» ، صدا بردار ، ومی‌گویم وقتش است‌که
ت » را بیاری بطلبی » و می‌زنیم زیر خنده‌که
استی‌شروع‌میکندبه‌خواندن نماز« یتاهورائی »
قعیت را می سنجم و توی دلم احساس ناامنی
چراکه اینجاروزگاری‌حکومت خان خانی بود
صدها سر می‌کندند ومعارضی هم نبود . از ته
دایی مثل برخورد دهانه‌ی تیز یك تبر باتنه‌ی
و کهنسال یك درخت به گوش می‌رسد و توی
ا ، صداهایی مثل خواندن مار ، زلق زولوق
و چند سیر سیرك سمج سکوت را شکسته‌اند .
ی » ، کمك فیلمبردار ، بغلش را از سنگ پر
ست و من با چنگ رویه‌ی نرم گل ولای راکنار
و زیر چرخ را به سمت جلو سنگ می‌چینم .
چند سیاهی دارند دامنه‌ی کوه را به جانب ما
کنند که نور چراغ همراه باحرکت جیپ جاده
ن می‌کند . دمدمای سحر به « جوانرود »
. نشسته‌ییم روی نیمکتهای چوبی کـه از
اف نشده‌ی درختان بلـوط جنگلـی درست
. قهوه‌چی یك دور چای گرم ــ از آن
قاچاق اعلا ــ می‌دهد و بعد اشرافی‌ترین
مکن یعنی نیمرو و ماست کردی چرب شش
د هر شش نفر را می‌چپانند توی یك هلفدانی
تاق خواب قهوه‌خانه . صبح به پوست تنم دست
مثل سیمهای بافته شده‌ی کباب پز روی ذغال
شده و به شکل مربعهای کوچك ورم کرده

است شاملو رو می‌کند به قهوه‌چی که : « سگهـا نگذاشتند بخوابیم » واو میگوید :

« قربان ، آخر اینها «شوگرد» هستند ! » و شاملو کتابچه‌اش را در می‌آورد و توی آن حرف «شین» را یادداشت می‌کند : «شوگرد» به فتح ش و گاف و سکون بقیه حروف . و من می‌گویم : جلوش بنویسید : پاسبان ــ گزمه ــ شبگرد .

* * *

اگر کسی اوایل شب به «پاوه» (٤) برسد روی اولین پیچ گردنه‌ی « شمشیر » در قلب یك کوه سربلند و عظیم و در مسافتی قریب به سه چهار کیلومتر مقابلش سوسوی چراغهایی را می‌بیند که مثل کرم شبتاب بر کمر کش کوه میدرخشند وبه قول مردمان آن دیار «وریج وریج» (۵) می کنند و تو همینطور که نگاه می‌کنی می‌توانی نگاهت را از فراز دره‌یی طویل و پوشیده از درختان تناور توت و کـردو عبور دهی . حالا درست در انحراف اولین پیـچ « شمشیر » داریم دور می‌زنیم ؛ اما از چراغها خبری نیست و چراغ کبیر کهکشان در آسمان لطیف بامداد می‌درخشید و یخ‌آبهای ریز روی گیاهان را بر گونه‌ی خاك می‌چکاند . در پاوه به دیدار فرماندار می‌رویم و به قول فرنگ رفته‌ها پروژه‌ی سفرمان را پیاده می‌کنیم یا بقولی سفره‌ی نان سفر میگشاییم تا نیاز خویش با حاکم در میان نهیم ــ که او خود شیفتـه این بساط است . «کرگدن» ظهر هوس « دیزی » می‌کند و ما هم بی‌معتل نیستیم . زیر سایه درختان تنومند گردو « بوریابی » از آن قهوه‌خانه به نشستن می‌خواندمان .

ناهارکه تماشد . پشتش‌یکی‌دوچای‌بستیم وراهی مسافرخانه‌یی شدیم . شب را باید در «پاوه»می‌ماندیم تا فردا به زیارت حضرات دراویش برویم . توی اتاق بغل دستی بچه‌هادارند سروکول هم‌می‌پرند« کرگدن» در خوابی عمیق است . صدایی که مرا تقریبا با فریاد می‌خواند ، ادامه‌ی شعری را در ذهن مانع می‌شود . یکی‌از بچه‌ها ، در حالیکه زیر انگشت سبابه‌اش چیزی را توی کف دست گرفته ، هراسان به اتاق می‌آمد . « کرگدن » از خواب می‌پرد و بتماشای حـرکت صبورانه آن موجود مشغول میشویم ، هنوز زمانـی نیاسوده من به فرماندار تلفن می‌زنم و بچه‌ها خرت و پرت را به دست و دوش و شانه می‌گیرند و سراشیبی کوه را به طرف فرمانداری هن هن کنان طی می کنیم . فرماندار مثل شیرهای پشت قفس ، دارد پشت دیوار خوابگاه دختران دانشسرای عشایری قدم می‌زند ، چرا که هنگام تشکیل این موسسه به عشایر قول داده است از دختران آنها شخصا مواظبت کند ، و آنان نیز فرزندانشان را به صفای درویش مسلکانه‌ی فرماندار سپرده‌اند . چیزی طول نمی‌کشد که دکوراسیون اتاق حکومتی به هم می‌خورد و تبدیل می‌شود به یك اتاق خواب با شش تختخواب و رختخوابهای عالی کـه البته به او مربوط نیست . چرا که دیدیم رختخوابها را از خانه‌ی خلق‌الله به عاریت آوردند . دور میز کنار هم نشسته‌ییم من در فکر شام هستم که سابقه‌ی پاوه را دارم ؛ بعد از غروب آفتاب حتی یك مغازه هم باز نیست . بچه‌ها که همیشه ساندویچ سوسیس و آبجو بشکه دم دستشان بوده دلخورند و من رسولی را با یادداشتی ضمن توضیح چند و چون کار روانه‌ی خانه‌ی دوستی می‌کنم و همه به انتظار می‌نشینیم که حامل برمیگردد با سطلی دوغ و ظرفی ماست و یك بغل نان « ساجی » گرم و پنیر . من و « کرگدن » نگاهمان بیشتر به کاسه ماست است تا غذای های دیگر

نیمه‌ های شب شاملو بیدارم می‌کند . می‌پرسم اتفاقی افتاده ؟ می‌گوید کسی دارد از ته راهرو باسوت یك مارش ملایم می‌نوازد . خیالهای گوناگون در من پدیدار می‌شود ته راهرو گوش می‌خوابانم و دنبـال صدا می‌گردم . باد در لوله‌ی سیفون مستراح که زیرش خالی و به سمت بیابان است آرام آرام می‌دمد و سفیری‌سوت مانند در فضا پراکنده می‌کند . « کرگدن» غش‌غش می‌خندد و به رختخواب برمی‌گردیم .

« پاوه » درست مثل تخته سنگی‌میماند که ته دره‌یی افتاده باشد و بدین جهت طلوع خورشید بر بامهای سنگی شهر ساعت بین ۱۰ و ۱۱صبح است چراکه حصار کوهها آنقدر بلند است که تا قبل از این ساعتها کسی خورشید را نمی‌بیند . تا آفتاب کاملا روی شهر پهن شود از خانه های سنگچین و کوچه های سنگفرش فیلم گرفته‌ییم .

***

از دامنه‌ی کوه «روانسر » (٦) سه‌چهار نقطه آب می‌جوشد و روان می‌شود . این کوه روزگاری سنگرگاه « سردار رشید » (۷) بزرگ خاندان اردلان بود که پس‌از شش هفت ماه جنگیدن سرانجام تسلیم دولت شد . سراب « روانسر » در بستری از ریگهای ریز و صاف پهن و گسترده است . گویی آب در این نقطه آرام و بی‌حرکت است و از سد به بعد با شیبی تند و صدایی غرنده سینه دشت را می‌شکافد و می‌رود . این رودخانه که اینك « قره‌سو » (۸) نام گرفته به‌علت ارتفاع زیاد زمینهای زراعتی و عمق بستر آب قریب ۲۰ فرسنگ بی مصرف می‌رود و فقط درپاره‌یی نقاط روی آن موتور آبی کار گذاشته‌اند ودهقانان کنارهـ های رود زمینهای پربرکت اما تشنه‌شان را با آن سیراب می‌کنند من روز های زیادی از عمرم را در یکی از روستا های کنار این رودخانه گذرانده‌ام و همیشه فکر کرده‌ام اگر با طرحی حساب شده ، ممکن بود که این آب را در شیار های شخم زده‌ی این دشت حاصلخیز جاری کرد ، زندگی و چهره‌ی کلی این روستا هـا کاملا دگرگون می‌شد ، اما افسوس که خاکهای تشنه بالا مثل مارگزیده‌یی تشنه به خود می‌پیچند ودر زیر ، « قره‌سو » مثل اژدهایی سیاه درهم می‌لولد وولولهـ کنان به سوی کرمانشاه در حرکت‌است . داریم از باریکه‌ی راه بین کوه و سراب ، دامنه را به سوی سرچشمه‌ی اصلی طی می‌کنیم که سنگی زیر پای شاملو را خالی می‌کند و او در آب می‌افتد . پای راستش سخت صدمه دیده و لباسهایش به کلی خیس شده است. دست راستش را روی شانه‌ام فشار می‌دهد و لنگ لنگان کنار نهر می‌رود و شلوارش را در آب پاك می‌کند و من لب گزیدنهایش را از درد می‌بینم . نشسته‌ییم که لباسهایش خشك شود . باد موهای‌سپیدش را درهمریخته و صورتش حالت گریستن دارد .

بعدازظهر در بخشداری جل و پلاس پهن می‌کنیم و « نادر » همکلاسی قدیمم که بخشدار « روانسر » است به گرمی از بچه ها و کاروان ما پذیرائی می‌کند . ما « پاوه » را به دنبال دراویش به سوی «روانسر» پشت‌سر گذاشته‌ییم ، که از پاوه حرکت کرده بودند به‌جانب « ویس » (۹) زیارتگاه بزرگ اهل تسنن . دیدیم آنها روانسر را هم پشت سر نهاده‌اند و شب قبل از آنجا رفته‌اند . آمده‌ییم به سراب وداریم غروب را روی موجهای ریز آب از بالای پل روانسر نگـاه می‌کنیم .

***

جیپ ، آخرین پیچ جاده را بالا می‌آید و جلو قهوه‌خانه‌ی « شاهگدار » (۱۰) پیاده می‌شویم . این قهوه‌خانه در دامنه‌ی کوه «ویس » قرار دارد و زائران « ویس » شب قبل خودرا به دامنه‌ی این کوه می‌رسانند. دسته‌یی به آبادیهای اطراف کوه و منزل اقوام و دوستانشان می‌روند ، عده‌ی کمی هم در قهوه خانه « شاهگدار » شب را بیتوته می‌کنند . که سحرگاه خود را به رواق زیارتگاه « ویس » برسانند . از قهوه‌چی می‌پرسم که درواویش بالا رفته‌اند یا نه و او می‌گوید همه در آبادی « آهنگران » (۱۱) هستند . فاصله‌ی ما تا « آهنگران » به آن اندازه است که آتشهای اطراف ده و دود غلیظ دودکشها را آشکارا می‌بینیم . برای آنکه قصد خود را با شیخ بزرگ درمیان نهیم و اجازتی بخواهیم شاملو و من ، با راننده به «آهنگران» می‌رویم و بچه ها گرد راه از تن می‌تکانند و به چای خوردن در قهوه خانه می‌نشینند . هرسه‌نفر پشت سرهم وارد اتاق می‌شویم . آن بالا شیخ « نصرالدین » (۱۲) پیشوای دراویش نقشبندیه که پیری وارسته است‌دوزانو

بقیه در صفحه ٤٧

# آخرش ما برنامه‌های عید تلویزیون را ندیدیم.

بالاخره پس از کشمکش فراوان توانستم مادربچه‌ها را راضی کنم که از خر شیطان پائین بیاید و فکر رفتن به مسافرت ایام عید را از سرش بیرون کند.

اما از شما چه پنهان، رضایت مادر بچه‌ها آنقدرها هم ساده به دست نیامد. طرف راضی شد موضوع مسافرت را فعلا فراموش کند، ولی از مخلص که هنوز برای خرید کفش و جوراب بچه‌ها معطل مانده بودم، یك تلویزیون می‌خواست.

چاره‌ای نبود. میبایستی بیك شکلی قائله را خاتمه داد و بهر ترتیبی که شده برای ایام عید اهل منزل یك تلویزیون تهیه کرد.

مختصر پس‌اندازی را که در سال گذشته کرده بودم برداشتم و همراه یك قالیچه قدیمی که از پدرم به ارث برایم مانده بود روانه بانك رهنی شدم.

فکر می‌کردم پیش قسط یك تلویزیون را جورکرده‌ام و بنابراین به‌طرف فروشگاه « خوش قول » روانه شدم مغازه تلویزیون فروشی نگو، صحرای محشر بگو. مردم از سروکول هم بالا میرفتند، وهرکس سعی میکرد به هر کلکی که شده جنس مورد نظرش را انتخاب کند واز آن جهنم خلاص شود.

هرچه انتظار کشیدم، بلکه کسی بسراغم بیاید فایده نداشت. بالاخره خودم جلو رفتم. گردنم را کج‌کردم و گفتم:

ببخشید آقا من میخواهم یك تلویزیون بخرم.

گفت: خیلی معذرت میخواهم. من متصدی قسمت تلویزیون نیستم. آهای پسر آقا راهنمایی کن.

در حسابداری فکر میکردم که دیگر کارم تمام شده و تا چند لحظه دیگر صاحب تلویزیون خواهم شد پول پیش قسط را مقابل آقای حسابدار گذاشتم تا بلکه به طمع آن مرا زودتر با تلویزیون تازه‌ام راهی منزل کند، حسابدار عینك ذره‌بینیش را جابجا کرد. مدتی بمن خیره شد و پس‌از اینکه خوب براندازم کرد گفت: بفرمائید بنشینید.

ـ اسم ؟

ـ تماشاچی

ـ شغل ؟

ـ کارمند دولت

ـ سابقه کار ؟

ـ ۲۵ سال

ـ متاهلید ؟

ـ بله

تعدادخانواده ـ ۷ نفر ـ زن ـ مادر خودم ـ مادرزنم ـ حقوق ماهیانه ؟

ـ . . . . .

ـ آیا مدارك لازم را برای خرید تلویزیون قسطی تهیه کرده‌اید ؟

بله، بفرمائید یك ورقه مهر وامضاء شده از کارگزینی اداره، یك معرفی نامه از یکی از کسبه‌های معتبر محل، ده سفته پشت نویسی شده، عدم سوء سابقه، ورقه خاتمه خدمت سربازی و شش قطعه عکس به انضمام یك برگ رونوشت شناسنامه.

آقای حسابدار پس از اینکه چندین بار اوراق را بدقت بازبینی کردبا تبسمی مصنوعی گفت انشاالله مبارك‌است ۵۰ تومان هم برای حمل آن تا منزل.

گفتم: چرا پنجاه‌تومان ؟ من‌ومنی‌کرد و گفت: عرض کنم ... ۳۰ تومان برای وسیله نقلیه ۱۰ تومان برای باربری و ۱۰ تومان هم عیدی بچه‌ها. برای اینکه هرچه زودتر ازاین جهنم خودمرا خلاص کنم گفتم: البته، البته.

به‌این ترتیب باسلام و صلوات فراوان تلویزیون را روانه منزل کردم. در دلم قند آب میکردند که پس از سالها توانسته بودم با خرید یك تلویزیون خلق‌الله اهل منزل را خوشحال کنم تلویزیون را پس از دو ساعت مشاوره بااهل خانه درگوشه‌ای مستقر کردیم که متوجه شدم ای داد وبی‌داد آنتن برایش نگرفته‌ام.

دوباره روانه فروشگاه شدم فروشنده قیافه غم‌انگیزی بخود گرفت و گفت: والله، آقا چند لحظه دیر تشریف آوردید. همین الان پیش پای شما آخرین آنتنم را فروختم.

گفتم: پس تکلیف من چه میشود ؟ گفت: ناراحت نباشید کارخانه قول داده حتما تا پیش از عید تعدادی آنتن برای ما بفرستد. مطمئن باشید که اولیش را بشما خواهم داد

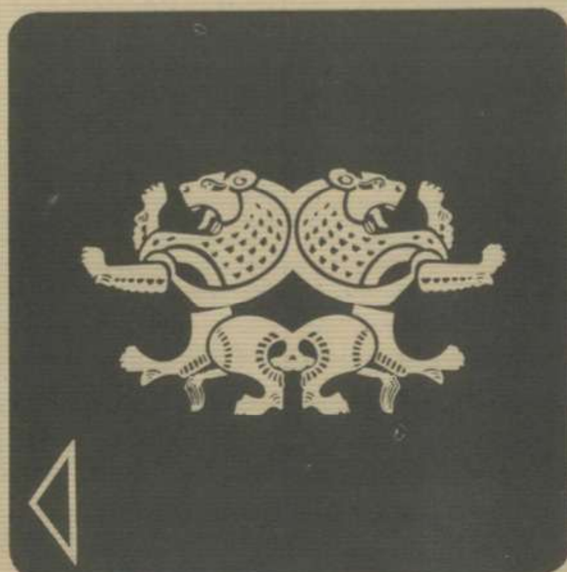
گفتم: آقاجان دو روز بیشتر به عید نمانده جواب زن و بچه را چطور بدهم ؟ صدایش را بلند کرد و گفت: آقا ما که گناه نکردیم که بشما یك تلویزیون قسطی فروختیم. روز بعد با صدای زنگ در از جا پریدم و به‌امید اینکه آنتن را برای نصب فرستاده‌اند. به طرف در خانه دویدم. درمقابل در جوانی گفت: آقا آمده‌ام آنتن شمارا نصب کنم.

گفتم: ولی تا این لحظه‌هنوز آنتنی برای‌ما نیاورده‌اند که شما آنرا نصب کنید. ممکن است خواهش کنم بعداز ظهر برگردید ؟

سرم فریاد زد: آقا منکه نوکر شخصی منزل شما نیستم. باشد برای بعداز سیزده. دستپاچه شدم و التماس کنان گفتم: عزیزمن دستم بدامنت. عصبانی نشو من‌که گناهی ندارم. بمن قول داده بودند که امروز آنتن را بیاورند راهش را گرفت و همچنانکه دور می‌شد گفت: این دیگر به من مربوط نیست.

عقربه های ساعت نزدیك شدن تحویل سال نو را نشان می‌دادند. چشمهای من به در حیاط دوخته شده بود وزنم به حالت قهر خودش را در آشپزخانه محبوس کرده بود. بچه‌ها هرکدام‌گوشه‌ای‌کزکرده وبه‌صفحه‌بدون‌تصویر تلویزیون خیره شده بودند عید شد و ما بی‌تلویزیون ماندیم. روز بعد آنتن را آوردند. خودم بنائی کردم و آنرا کار گذاشتم ولی چشمتان روز بد نبیند که پس از آن همه انتظار وقتی تصویر ظاهر شد، از صدا خبری نبود. دیگر معطل نشدم تلویزیون‌را برداشتم و رفتم که آنرا بسر فروشنده خوش انصاف بکوبم و دق دلم را خالی کنم. مرتب چیزهائی را که میبایستی به‌او بگویم زیر لب زمزمه میکردم که مبادا یکی از آنها را فراموش کنم. به در مغازه که رسیدم پاهایم از حرکت ماند و همانجا وا رفتم پشت شیشه مغازه روی یك تکه مقوا با خط خوانا نوشته بودند: بمناسبت فرا رسیدن نوروز باستانی ازاین تاریخ بمدت یك هفته فروشگاه تعطیل است.

# برنامه‌های هفتگی تلویزیون ملی ایران و تلویزیون‌های آموزشی و امریکا و رادیو ایران



# برنامه های تلویزیون ملی ایران
# برنامه اول (تهران ـ همدان)

**از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰**



ارکستر موسیقی ایرانی تلویزیون ملی ایران



...ژیـکی ) و سیروس
...تر ) در برنامه‌اختاپوس



... در صحنه‌ای از برنامه
...کار استوار

## پنجشنبه

۱۷٫۳۰ ــ کودکان
۱۸٫۰۰ ــ اخبار
در این ساعت ، خلاصه خبر های ایران و جهان پخش می‌شود .
۱۸٫۱۰ ــ کتاب و نوجوانان
۱۸٫۳۰ ــ توسن
۱۹٫۰۰ ــ دامبی و پسر
۱۹٫۳۰ ــ نغمه ها : ابتدا خانم پرتو با ترانه‌ای برنامه را شروع می‌کند ، سپس چند قطعه رقص و آواز اجرا می‌شود . ژاکلین دختر ویگن همراه با فریدون فرخزاد چند ترانه میخواند و آنگاه رقص مدرن چهار نفره توسط دوپسر و دو دختر اجرا می‌شود . در پایان فریبرز و طلیعه هریك قطعه آوازی میخوانند .
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
مهمترین وقایع و رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .
۲۰٫٤۵ ــ داستان خانواده
۲۱٫۰۰ ــ قرعه کشی ــ موسیقی ایرانی
در این قسمت از برنامه خـوانندگان : سیمین غانم ــ مرجان عقیلی ــ سوگل ــ سعیده و زیبا بترتیب ترانه های: وعـده شیرین گل یادگاری ــ هـم‌آشیان ــ افسونگر ــ انتظار تو و گل ستاره رااجرا می کنند
۲۱٫۳۰ ــ مسابقه چهره ها
درمسابقه چهره های این هفته چند نفر از صنف خوار و بار فروش‌شرکت دارند .
۲۲٫۰۰ ــ فیلم سینمائـی : گنجهـای سی‌یرومادره
در این فیلم همفری بوگارت و والتر هوستون شرکت دارند.
۲۳٫۳۰ ــ اخبار
در این ساعت ، رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم خبری کوتاه پخش می‌شود .

## جمعه

۱۱٫۳۰ ــ کارگاه موسیقی
۱۲٫۰۰ ــ کارتون ــ باگربانی
۱۲٫۳۰ ــ رنگارنگ
۱۳٫۰۰ ــ فیلم سینمائی : از من فرارمکن باشرکت ارول‌فلین ــ آی‌دولوهینو
۱٤٫۳۰ ــ سرزمین عجایب
۱۵٫۳۰ ــ رویداد های ایران و جهان
دراین ساعت مهمترین رویداد های ایران و جهان در هفته گذشته همراه بافیلمهای خبری پخش می‌شود .
۱٦٫۰۰ ــ فوتبال
مسابقه فوتبال این ساعت بازی جالبی است بین تیمهای ولورهمپتن وبلك‌پولز .
۱۷٫۳۰ ــ راه آهن
۱۸٫۰۰ ــ اخبار
خلاصه‌ای ازخبر های کوتاه‌ایران وجهان در این ساعت پخش می‌شود .
۱۸٫۱۰ ــ واریته
در این برنامه هنرمندان جنوب مجموعه‌ای از برنامه های ساز و آواز ــ رقص ــ ترانه های مختلف محلی را اجرا خواهند کرد . این برنامه شامل برنامه کابارمهای آبادان و خرمشهر خواهد بود .
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .
۲۰٫٤۵ ــ موسیقی
۲۱٫۰۰ ــ پهلوانان : این بار دربرنامه پهلوانان ، شاهد تبعیض میان انسانهـا خواهیم بود و مـی‌بینیم که چگونه یك قهرمان سیاه پوست را باهمه قـدرت و زورمندی‌اش به زورخانه راه نمی‌دهند . زمان اجرای این قسمت از برنامه نیز دوران قاجاریه است .
۲۲٫۰۰ ــ اختاپوس
دراین برنامه که ویژه سیزده تهیه شده است شاهد ماجرا ها و وقایعی هستیم که روز سیزده برای اعضای انجمن اختاپوس پیش‌میآید . اعضاء انجمن پس از یك پراکندگی و انشعاب روز سیزده برحسب اتفاق بهم میرسند ودوباره گردهم جمع می‌شوند .
۲۳٫۰۰ ــ موسیقی ایرانی
ترانه های : راز و نیاز ــ عطر پونه ــ نقش آرزو ــ رویای طلائی و جلوه عشق بترتیب از خوانندگان : نوشین عقیلی ــ سوگل ــ سعیده ــ جوهری وسیمین‌غانم پخش میشود .

## شنبه

۱۷٫۳۰ ــ تدریس زبان انگلیسی
۱۸٫۰۰ ــ اخبار
۱۸٫۱۰ ــ کودکان
در این قسمت ابتدا کارتون رافوردی پخش می‌شود و سپس برنامه زیر گنبد کبود را می‌بینید .
۱۸٫۳۰ ــ در جهان ما
در این ساعت از برنامه دنباله بررسی و گزارش ویژگیهای قومی ــ آداب و سنن و مسائل جغرافیائی وتاریخی سرزمینهای مختلف جهان پخش خواهد شد .
۱۹٫۰۰ ــ مجلهٔ نگاه
در مجله نگاه این هفته مسائل مختلفی‌مثل مشکلات ترافیك وپارکومتر ــ مراقبت از پوست دست ــ دو نکته مهم درباره تمیز کردن واطوی کراوات ــ فیلمی از پدیده‌های زندگی مـدرن آشنائی با طرز کار یخچال و دو آهنگ جالب پخش خواهد شد .
۱۹٫۳۰ ــ فیلم سینمائی : آرزوهای از دست رفته به‌کارگردانی مورپس کازانوو .
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
مهمترین رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .
۲۰٫٤۵ ــ ترانه های ایرانی
۲۱٫۰۰ ــ خانه قمرخانم
شصت ودومین برنامه سریال خانه قمر خانم در این ساعت پخش می‌شود . این بار اوستاکاظم مورد غضب واقع می‌شود و قمر خانم عزم کرده است اورا ازخانه بیرون کند اما اوستا کاظم زرنگتر از آنست که قمرخانم فکر کرده زیرا در خانه قمر خانم ، بست می‌نشیند ووقایعی پیش می‌آید به راستی دیدنی . این هفته شخصیت تازه‌ای وارد خانه قمـر خانم می‌شود
۲۱٫۳۰ ــ فیلم سینمائی « هاوائی »
سومین قسمت ازفیلم هاوائی در این‌ساعت پخش می‌شود بازیگران این فیلم عبارتند از : جك لرد وجیمز مك‌آرتور
۲۲٫۳۰ ــ چهره ایران
در این برنامه شما باچهره شهر آذربایجان آشنا میشوید .



...ریدون فرح‌اندوز مجری مسابقه تلاش



خانم ژاله کاظمی گوینده و مجری برنامه شما و تلویزیون



خیاط‌باشی در نقش مهندس بیلی در برنامه خارج از محدوده

...دریس زبان آلمانی
...خبار
...های ایران و جهان
...کودکان
...ما وشما » نامه‌های ارسالی
...ح و بآنها پاسخ داده میشود
...مه این ساعت بحث درباره
...مه کودکان است .
...وارینه شش هشتم
...ران زمین
...ساعت ایران زمین اختصاص
...های ملی » دارد که استاد
... آنرا اجرا میکنند در این
...ی مدارك و ابیات موجود ،
...ایش شاهنامه معلوم می‌شود.
...دصفا ابیات‌مربوط به‌شاعران
... در شاهنامه بنام فردوسی
... و مشخص میکنند .
...ور دنیا
...های پی‌یر وباب .
...خبار
...مهم ایران و جهان همراه با
...کوتاه خبری .
...یلم روکامبول
... است بنام « کنت دوکری‌ـ
... ثروت هنگفتی از زنش به
...ست . این ثروت سرانجـام
... زندان‌کنت چگونه‌ازآن بر
...شوند ماجرائی است که در
...هد آن خواهید بود .
...جایزه
...مهر آفتاب
...ی جدید
...وسیقی فرهنگ و هنر
...رتین چرل‌ویت

## دوشنبه

۱۷٫۳۰ ــ تدریس زبان انگلیسی
۱۸٫۰۰ ــ اخبار
رویداد های مهم ایران و جهان همراه باچند فیلم‌کوتاه خبری .
۱۸٫۱۰ ــ کودکان
دربرنامه « چکار کنم » بچه‌ها باچوب تابلوهائی با طرحهای گوناگون‌میسازند.
۱۸٫۳۰ ــ دانش
شامل چند خبر از کشفهای علمـی و تحقیقاتی در باره مبارزه با بیماریها .
۱۹٫۰۰ ــ دکتر کیلدر
هانا یك زن ژاپنی که حامله است بیمارستان مراجعه میکند . این زن‌نگران است که جنینش تحت تاثیر تشعشات اتمی انفجارات ناکازاکی قرار گرفته باشد و تلف شود . زن جوان موقع وضع حمل میمیرد و بچه‌اش زنده میماند .
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
رویدادهای مهم ایران وجهان همراه با چند فیلم‌کوتاه خبری .
۲۰٫۴۵ ــ موسیقی ایرانی
۲۱٫۰۰ ــ سرزمینهای سبز
۲۱٫۳۰ ــ چشم انداز
۲۲٫۰۰ ــ آژیر
۲۲٫۳۰ ــ روزها وروزنامه‌ها

## سه‌شنبه

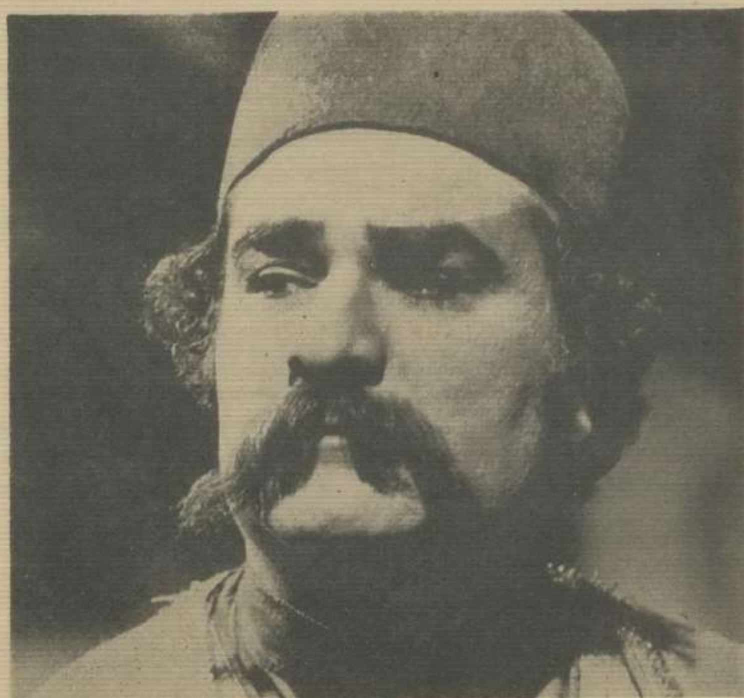
۱۶٫۰۰ ــ آموزش روستائی
۱۸٫۰۰ ــ اخبار
خلاصه خبر های ایران و جهان
۱۸٫۱۰ ــ وارینه غربی
۱۸٫۳۰ ــ آقا خرسه
نام فیلم این ساعت « دلاوران » است . طی یك سلسله ماجراها مارك باعث‌می‌شود که دوستش به صداقت او ایمان آورده از ریاکاری و فریب دوری کند .
۱۹٫۰۰ ــ آنچه شما خواسته‌اید
۱۹٫۳۰ ــ مسابقه هما
در این برنامه مسابقه به مرحله نیمه نهائی میرسد و برای رسیدن به مرحله نهائی ادامه می‌یابد .
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
مهمترین رویداد هـای مهم ایـران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری
۲۰٫۴۵ ــ سرکار استوار
عنوان برنامه این ساعت « توطئه »است. اعضای یك باند تبهکـار حسابدار یك شرکت را تلفنی تهدید می‌کنند که زنو بچه اورا گروگان گرفته‌اند وبا دریافت شصت هزارتومان آزادشان خواهندکرد. سرانجام تبهکاران چه می‌کنند وحسابدار چه تصمیم می‌گیرد ، مطلبی است کـه « توطئه » به آن پاسخ می‌گوید .
۲۱٫۳۰ ــ فیلم سینمائی : تا ابدیت کسی زنده نیست .
با شرکت : جان گار فیلد ــ جرالدین فتیر جرالد ــ و والتر برنارد

## چهارشنبه

۱۷٫۳۰ ــ تدریس زبان انگلیسی
۱۸٫۰۰ ــ اخبار
گزارشهائی کوتاه از خلاصه خبرهـای مهم ایران و جهان .
۱۸٫۱۰ ــ کودکان
ابتدا برنامه باهم کتاب بخوانیم پخش می‌شود که‌شامل بررسی کتابهای کودکان وپس از آن « قصه ، قصه » داستان ملانصرالدین و پسرش که در برگیرنده ماجراهای شیرین و جالبی‌است .
۱۸٫۳۰ ــ کارتون باگزبانی
دنباله داستان خرگوش بازیگوش
۱۹٫۰۰ ــ مسابقه تلاش
۱۹٫۴۵ ــ ترانه های ایرانی
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
مهمترین رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری
۲۰٫۴۵ ــ الو ، گگ : فیلم صـامت فرانسوی
۲۱٫۰۰ ــ خارج از محدوده
خیاط باشی ، مهنـدس بیلی معـروف مدرسه‌ای باز کرده است که کیفیت کار آنرا در برنامه این ساعت می‌بینیم . در این برنامه موضوع کار مدارس ملـی بررسی می‌شود و مواردی از آن مورد انتقاد قرار می‌گیرد . قسمتی دیگرازاین برنامه سیر و نگرشی است در کارکفاشان و مساله کفش وکفش فروشی . همراه با این برنامه چند آهنگ ضربی جالب و آهنگ هفته پخش می‌شود .
۲۱٫۳۰ ــ روزهای زندگی
سوزی برای جولی می‌گوید که علاقه‌ای بدیدار پدر ومادر دیوید ندارد . ازسوی دیگر دیوید به سوزی اطلاع می‌دهد که قرار است بدیدار پدر ومادرش بروند . سرانجام‌چه پیش خواهدآمد ؟ این‌جوابی است‌که دراین‌ساعت ازبرنامه به‌تماشائیان دوستدار این فیلم داده می‌شود .
۲۲٫۳۰ ــ هفت شهر عشق



( داش یالکی )
( داروغه )
ای از سریال
ش یالکی



س افهمی
هلوان نایب

# برنامه‌های تلویزیون ملی ایران
# برنامه دوم ( تهران )

**از پنجشنبه ۱۴ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰**

### پنجشنبه

۱۹٫۳۰ ــ ورزش
۲۰٫۰۰ ــ اخبار ( مشترك )
۲۰٫۳۰ ــ در این ساعت رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری پخش می‌شود .
۲۱٫۰۰ ــ برادران کارامازوف
۲۱٫۳۰ ــ می سی چه میدانست ؟
۲۲٫۳۰ ــ ذهن و زبان
۲۳٫۳۰ ــ اخبار
شرح وقایع و رویداد های مهم ایران و جهان همراه با فیلمهای کوتاه خبری .

### جمعه

تا ساعت بیست بمناسبت برنامه ویژه سیزده برنامه های اول و دوم یکسان پخش خواهد شد و از ساعت بیست ببعد جدول برنامه دوم بشرح ذیل است :
۲۰٫۳۰ ــ اخبار
در این ساعت رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری پخش خواهد شد .
۲۱٫۰۰ ــ خیابان منحوس ( قسمت دوم )
۲۲٫۰۰ ــ اختاپوس ( مشترك با برنامه شبکه )
۲۳٫۰۰ ــ موسیقی ایرانی
ترانه های راز و نیاز ــ عطر یونه ــ نقش آرزو ــ رویای طلائی و جلوه عشق بترتیب از خوانندگان : نوشین عقیلی ــ سوگل ــ سعیده ــ جوهری‌وسیمین‌غانم پخش می‌شود .

### شنبه

۱۹٫۳۰ ــ موسیقی ایرانی
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
۲۱٫۰۰ ــ هنر های تجسمی
۲۱٫۳۰ ــ فیلم سینمائی : عملیات در آتلانتیك شمالی با شرکت همفری‌بوگارت ریموند می‌سی .
۲۳٫۳۰ ــ اخبار
در این ساعت از برنامه رویداد های مهم ایران و جهان و چند فیلم کوتاه خبری پخش می‌شود .

### یکشنبه

۱۹٫۳۰ ــ کانون خانواده
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
۲۱٫۰۰ ــ دلش پالکی ( مشترك با برنامه شبکه )
۲۲٫۰۰ ــ موسیقی کلاسیك
۲۲٫۳۰ ــ اسرار شهر بزرگ
۲۳٫۳۰ ــ اخبار

### دوشنبه

۱۹٫۳۰ ــ ادبیات جهان
شامل آثاری از مولانا جلال‌الدین و چند شعر کوتاه از شاعران اروپا و آمریکا .
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .
۲۱٫۰۰ ــ مسابقه جایزه بزرگ(مشتر با شبکه )
مسابقه اینهفته بین تیمهای دانش آموزان دبیرستان شهناز پهلوی و دبیرستان رازی برگزار میشود .
۲۱٫۳۰ ــ موسیقی ایرانی
۲۲٫۰۰ ــ داستانهای‌جاوید ادب پارسی ( مشترك با شبکه )
آخرین قسمت از داستان لیلی و مجنون .
۲۳٫۰۰ ــ فانوس خیال
۲۳٫۳۰ ــ اخبار
در این ساعت از برنامه مهمترین وقایع و رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری پخش خواهد شد .

### سه‌شنبه

۱۹٫۳۰ ــ موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
مهمترین رویداد ها و وقایع ایران و جهان و چند فیلم کوتاه خبری .
۲۱٫۰۰ ــ جولیا
۲۱٫۳۰ ــ دانش
۲۲٫۰۰ ــ فیلم ویژه
۲۳٫۰۰ ــ ایران زمین ( مشترك‌باشبکه )
مطالبی پیرامون‌آداب‌و سنن، آثارتاریخی و مسائل مختلف قومی آذربایجان .
۲۳٫۳۰ ــ اخبار
رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .

### چهارشنبه

۱۹٫۳۰ ــ جهان حیوانات
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
۲۱٫۰۰ ــ سیمای شجاعان
۲۲٫۰۰ ــ موسیقی اصیل ایرانی
۲۲٫۳۰ ــ جنگ هفته ــ بما بگوئید
در این برنامه فیلمی است‌ازنمایشگاه آشتیانی ، که نمایشگاه در گالری هنر جدید از آثار هنرمندان‌خارجی‌و ایرانی، مصاحبه‌ای با آقای جاودانی در تالار مجلس شورایملی و خبری مربوط بــه عکاسی ترکیبی بنی‌احمد .
۲۳٫۰۰ ــ نگاهی به گذشته
۲۳٫۱۵ ــ کاوش ( مشترك با شبکه )
شامل برنامه حفاری و بحث پیرامون آثار باستانی برای تحقیق در تمدن‌های ادوار
۲۳٫۳۰ ــ اخبار
خبر ها و رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .

# برنامه‌های تلویزیون ملی ایران

## برنامه شبکه

## ( اصفهان ـ شیراز ـ آبادان ـ خرمشهر )

## از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

... مطابق برنامه اول )
...ودکان
...خبار
...تاب و نوجوانان
...وسن
...امی و پسر
...مه ها
...خبار
...داستان خانواده
...وسیقی ایرانی ـ قرعه کشی
...سابقه چهره‌ها
...یلم سینمائی : گنجهای
...ن‌پرومادره



...ی از برنامه داش پالکی

### جمعه

( شرح برنامه مطابق برنامه اول )
۱۱٫۳۰ ـ کارگاه موسیقی
۱۲٫۰۰ ـ باغبانی
۱۲٫۳۰ ـ رنگارنگ
۱۳٫۰۰ ـ فیلم سینمائی : از من فرارمکن
۱۴٫۳۰ ـ سرزمین عجایب
۱۵٫۳۰ ـ رویداد های ایران و جهان
۱۶٫۰۰ ـ فوتبال ـ ترانه
۱۷٫۳۰ ـ راه آهن
۱۸٫۰۰ ـ اخبار
۱۸٫۱۰ ـ واریته
۱۹٫۰۰ ـ راهبه پرنده
۱۹٫۳۰ ـ مسابقه صندوق شانس
۲۰٫۰۰ ـ اخبار
۲۰٫۴۵ ـ موسیقی
۲۱٫۰۰ ـ پهلوانان
۲۲٫۰۰ ـ اختاپوس

### شنبه

**برنامه شبکه تا ساعت ۲۱٫۳۰ مطابق برنامه اول پخش می‌شود واز ساعت ۲۱٫۳۰ بعد بدین شرح است :**
۲۱٫۳۰ ـ پیتون پلیس
۲۲٫۱۵ ـ واریته
۲۲٫۳۰ ـ چهرهٔ ایران
۲۳٫۰۰ ـ واریته
۲۳٫۳۰ ـ اخبار

### یکشنبه

**برنامه شبکه تا ساعت ۲۱ مطابق برنامه اول است واز ساعت ۲۱ بعد بدین ترتیب پخش می‌شود :**
۲۱٫۰۰ ـ داش پالکی
ملیحه بانگاه کردن به گردن‌بند جواهری که رضی به او داده بیاد مادرش می‌افتد. از سوی دیگر میرزا بعادت دیرینه خود مشغول دسیسه سازی علیه شخصیت های نیکوکار قصه است. توطئه قتل آقا جالبترین مطلب این برنامه است.
۲۲٫۰۰ ـ موسیقی ایرانی
۲۲٫۳۰ ـ اسرارشهر بزرگ
۲۳٫۳۰ ـ اخبار
رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری.

### دوشنبه

**برنامه شبکه تا ساعت ۲۱ مطابق برنامه‌اول است واز ساعت ۲۱ بعد بدینترتیب پخش می‌شود :**
۲۱٫۰۰ ـ مسابقه جایزه بزرگ
مسابقه بین دانش آموزان دبیرستان شهناز پهلوی و دبیرستان رازی برگزارمیشود.
۲۱٫۳۰ ـ چشم‌انداز
۲۲٫۰۰ ـ داستانهای جاوید ادب‌پارسی
آخرین قسمت از داستان لیلی و مجنون
۲۳٫۰۰ ـ فانوس خیال
۲۳٫۳۰ ـ اخبار
رویداد های مهم ایران و جهان و چند فیلم کوتاه خبری.

### سه‌شنبه

**برنامه تا ساعت ۲۳ مطابق برنامه اول‌است واز این ساعت بعد بدین ترتیب پخش میشود :**
۲۳٫۰۰ ـ ایران زمین
شامل مطالبی پیرامون آداب و سنن، آثار تاریخی و مسائل مختلف قومی در سرزمین آذربایجان
۲۳٫۳۰ ـ اخبار
مهمترین وقایع و رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم خبری.

### چهارشنبه

**برنامه شبکه تا ساعت ۲۱٫۳۰ مطابق‌برنامه اول پخش می‌شود واز ساعت ۲۱٫۳۰ بعد بدین ترتیب است :**
۲۱٫۳۰ ـ پیتون پلیس
۲۲٫۳۰ ـ هفت شهر عشق
شرح حالی از سیف‌الدین باخرزی از عرفای نامدار ایران که شاگرد شیخ نجم‌الدین کبری، همراه با نغمات دلنشین ارکستر ساز های ایرانی بسرپرستی اکبر محسنی. در این برنامه رضوی و زیبا دوبیتی هایی‌دردستگاه اصفهان میخوانند.
۲۳٫۰۰ ـ نگاهی به‌گذشته
۲۳٫۱۵ ـ کاوش
شامل برنامه حفاری وبحث پیرامون آثار باستانی برای تحقیق در تمدنهای ادوار مختلف تاریخی است.
۲۲٫۳۰ ـ اخبار
مهمترین وقایع‌و رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری.



خانم سوسن جبل عاملی مجری برنامه رنگارنگ

# برنامه‌های
# تلویزیون ملی ایران

**مراکز : تبریز ـ رشت ـ رضائیه ـ کرمانشاه و بندرعباس**

**از پنجشنبه ۱۳ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰**

## مرکز تبریز

سلاید و موزیک
لام شاهنشاهی و اعلام برنامه
رزمین عجایب
وسیقی محلی
چه شما خواسته‌اید
وند
شروح‌اخبارهمراه با فیلمهای‌خبری
لم سینمائی

**جمعه**

۱۷/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۸/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸/۰۲ بازی بازی
۱۸/۳۰ وارینه ، تلاش یا مسابقه فوتبال
۱۹/۳۰ دختر شاه پریان
۲۰/۰۰ اختاپوس
۲۰/۳۰ اخبار محلی‌همراه‌با رویداد های‌هفته
۲۱/۰۰ بیقرار

**شنبه**

۱۸/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۹/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹/۰۲ کودکان (مضحك قلمی و داستانهای تاریخی )
۱۹/۳۰ فیلم حقیقت
۲۰/۰۰ موسیقی محلی
۲۰/۳۰ مشروح‌اخبارهمراه‌با فیلم های‌خبری
۲۱/۰۰ فیلم غرب وحشی

**یکشنبه**

۱۸/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۹/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹/۰۲ نوجوانان (مسابقه چهره‌های‌درخشان)
۱۹/۳۰ فیلم داستان سفر
۲۰/۰۰ ایران زمین
۲۰/۳۰ مشروح‌اخبارهمراه با فیلمهای‌خبری
۲۱/۰۰ فیلم آخرین مهلت

**دوشنبه**

۱۸/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۹/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹/۰۲ جادوی علم
۱۹/۳۰ زنگوله ها
۲۰/۰۰ فیلم ستارگان
۲۰/۳۰ مشروح‌اخبارهمراه با فیلم‌های‌خبری
۲۱/۰۰ هفت‌شهر عشق
۲۱/۳۰ فیلم گی‌دوموپاسان

**سه‌شنبه**

۱۸/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۹/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹/۰۲ موسیقی و برنامه کودك
۱۹/۳۰ جولیا
۲۰/۰۰ سرکارآستوار
۲۰/۳۰ مشروح‌اخبارهمراه با فیلمهای‌خبری
۲۱/۰۰ دکتر بن‌کیسی

**چهارشنبه**

۱۸/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۹/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹/۰۲ ورزش‌نوجوانان
۱۹/۳۰ هالیوود و ستارگان
۲۰/۰۰ موسیقی غربی
۲۰/۳۰ مشروح‌اخبارهمراه با فیلمهای‌خبری
۲۱/۰۰ روهاید



صحنه‌ای از
برنامه بازی بازی



پرویز صیاد
در نقش حسن بلژیکی



خانم فخری نیکزاد اجرا کننده هفت شهر عشق



مرجان خواننده تلویزیون ملی ایران

## رکز کرمانشاه

از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

جشنبه

۱۶٫ اسلاید و موزیك
۱۶٫ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶٫ فیلم سرزمین عجایب
۱۷٫ فیلم آنچه شما خواسته‌اید
۱۸٫ حفاظت و ایمنی یا گوناگون
۱۸٫ واریته استودیو ب
۱۹٫ فیلم بیقرار
۲۰٫ موسیقی ایرانی
۲۰٫ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫ فیلم سینمائی

معه

۱۶٫ اسلاید و موزیك
۱۶٫ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶٫ بازی بازی
۱۷٫ فیلم راز بقا
۱۷٫ رنگارنگ
۱۸٫ مسابقات ورزشی
۱۹٫ دختر شاهپریان
۱۹٫۳۰ اختاپوس
۲۰٫۰۰ موسیقی ایرانی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۰۰ فیلم انسانها
۲۲٫۰۰ رویدادهای هفته

شنبه

۱۷٫۳۰ اسلاید و موزیك
۱۸٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸٫۰۲ داستانهای تاریخی
۱۸٫۳۰ داستان سفر
۱۹٫۰۰ موسیقی محلی
۱۹٫۳۰ فیلم غرب وحشی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۰۰ هفت شهر عشق
۲۱٫۳۰ فیلم آخرین مهلت

یکشنبه

۱۷٫۳۰ اسلاید و موزیك
۱۸٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸٫۰۲ فیلم توسن
۱۸٫۳۰ مسابقه چهره‌های درخشان
۱۹٫۰۰ فیلم حقیقت
۱۹٫۳۰ ایران زمین
۲۰٫۰۰ موسیقی ایرانی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۰۰ گیدئون
۲۱٫۳۰ تآتر

دوشنبه

۱۷٫۳۰ اسلاید و موزیك
۱۸٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸٫۰۲ موسیقی و کودك
۱۸٫۳۰ جادوی علم
۱۹٫۰۰ فیلم هالیوود و ستارگان
۱۹٫۳۰ ادبیات ایران
۲۰٫۰۰ زنگوله‌ها
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۰۰ فیلم تلاش
۲۱٫۴۵ روهاید

سه‌شنبه

۱۷٫۳۰ اسلاید و موزیك
۱۸٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸٫۰۲ فیلم کهکشان
۱۹٫۰۰ ورزش نوجوانان
۱۹٫۳۰ روزها و روزنامه‌ها
۲۰٫۰۰ موسیقی ایرانی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۰۰ سرکار استوار
۲۱٫۳۰ فیلم دکتر بن کیسی

چهارشنبه

۱۷٫۳۰ اسلاید و موزیك
۱۸٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸٫۰۲ فیلم آقاخرسه
۱۸٫۳۰ دانش
۱۹٫۰۰ فیلم جولیا
۱۹٫۳۰ ادبیات جهان
۲۰٫۰۰ موسیقی کلاسیك
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۰۰ مسابقه جایزه بزرگ
۲۱٫۳۰ فیلم گیدئون

## رکز بندر عباس

از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

جشنبه

۱۶٫ اسلاید و موزیك
۱۶٫ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶٫ کودکان ( از گذشته های دور )
۱۷٫ فیلم آقاخرسه
۱۷٫ فیلم سینمایی
۱۹٫ جادوی علم
۱۹٫ فیلم سیلاس مارنر
۲۰٫ کانون گرم خانواده
۲۰٫ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫ داش بالکی
۲۲٫ مسابقه چهره‌ها
۲۲٫ شبهای تهران

معه

۹٫ اسلاید و موزیك
۹٫ کودکان ( مضحك قلمی و موسیقی کودك )
۱۰٫ نوجوانان ( مسابقه چهره‌های درخشان )
۱۰٫ موسیقی شاد ایرانی
۱۱٫ فیلم سرزمین عجایب
۱۲٫ یادگارهای کهن
۱۲٫ فیلم ستارگان
۱۳٫ رویدادهای هفته
۱۳٫ مسابقات فوتبال
۱۵٫ فیلم اعتراف
۱۶٫ واریته تام جونز
۱۷٫۰۰ فیلم هتل امپریال پالاس
۱۸٫۰۰ اختاپوس
۱۸٫۳۰ شما و تلویزیون
۱۹٫۰۰ صندوق شانس
۱۹٫۳۰ فیلم تصویر یك زن
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پهلوانان
۲۲٫۱۵ تآتر
۲۳٫۰۰ فیلم زندانی

شنبه

۱۶٫۴۰ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۲ آموزشی ( تدریس زبان انگلیسی )
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۵ محلی
۱۹٫۰۰ فیلم آنچه شما خواسته‌اید
۲۰٫۰۰ نغمه‌ها
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پیتون پلیس
۲۲٫۰۰ چهره ایران
۲۲٫۳۰ فیلم اسرار شهر بزرگ

یکشنبه

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزشی( تدریس زبان آلمانی )
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۹٫۰۰ مجله هفتگی نوجوانان
۱۹٫۳۰ فیلم بینوایان
۲۰٫۰۰ دانش
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ موسیقی کلاسیك
۲۲٫۰۰ فیلم پنج دقیقه آخر

دوشنبه

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزشی
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ نوجوانان ( مسابقه این گوی و این میدان )
۱۹٫۳۰ داستانهای جاوید ادب ایران
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ جشن هنر
۲۲٫۰۰ مسابقه جایزه بزرگ
۲۲٫۳۰ خانه قمرخانم
۲۳٫۰۰ فیلم مستند

سه‌شنبه

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزش روستائی
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ دنیای حیوانات و کلکسیونر
۱۹٫۳۰ شهر آفتاب ( معرفی و بررسی کتابهای تازه )
۲۰٫۰۰ فیلم جولیا
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ سرکار استوار
۲۲٫۰۰ ادبیات جهان
۲۲٫۳۰ فیلم تمدن

چهارشنبه

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۲ آموزشی ( تدریس زبان انگلیسی )
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ هنر نقاشی
۱۹٫۳۰ فیلم آرزوهای بربادرفته
۲۰٫۰۰ موسیقی ایرانی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پیتون پلیس
۲۲٫۰۰ ایران زمین
۲۲٫۳۰ فیلم سیمای شجاعان

# کز رشت

اسلاید و موزیك
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
کودکان (ازگذشته‌های دور )
فیلم رازبقا
فیلم سینمایی
جادوی علم
فیلم ویدوك
کانون گرم خانواده
مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
داش پالکی
مسابقه چهره‌ها
شبهای تهران

**جمعه**

۹٫۱۵ اسلاید و موزیك
۹٫۳۰ کودکان (مضحك قلمی و موسیقی کودك )
۱۰٫۰۰ نوجوانان ( مسابقه چهره‌ای درخشان )
۱۰٫۳۰ موسیقی شاد ایرانی
۱۱٫۰۰ فیلم سرزمین عجایب
۱۲٫۰۰ یادگارهای کهن
۱۲٫۳۰ فیلم ستارگان
۱۳٫۰۰ رویدادهای هفته
۱۳٫۳۰ مسابقات فوتبال
۱۵٫۰۰ فیلم بی‌قرار
۱۶٫۰۰ واریته تام‌جونز
۱۷٫۰۰ فیلم خیابان منحوس
۱۸٫۰۰ اختاپوس
۱۸٫۳۰ شما و تلویزیون
۱۹٫۰۰ صندوق شانس
۱۹٫۳۰ فیلم مزرعه اسپانیائی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پهلوانان
۲۲٫۱۵ تآتر

**شنبه**

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۲ آموزشی ( تدریس زبان انگلیسی )
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ کتاب و نوجوانان
۱۹٫۳۰ فیلم آنچه شما خواسته‌اید
۲۰٫۰۰ نغمه‌ها
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پیتون‌پلیس
۲۲٫۰۰ چهره‌ایران
۲۲٫۳۰ فیلم اسرار شهر بزرگ

**یکشنبه**

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزشی ( تدریس زبان آلمانی )
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ مجله هفتگی جوانان
۱۹٫۳۰ فیلم دامبی و پسر
۲۰٫۰۰ دانش
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ موسیقی کلاسیك
۲۲٫۰۰ فیلم پنج دقیقه آخر

**دوشنبه**

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزشی ( تدریس زبان انگلیسی )
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ نوجوانان ( مسابقه این گوی و این میدان )
۱۹٫۳۰ داستانهای جاوید ادب ایران
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ جشن هنر
۲۲٫۰۰ مسابقه جایزه بزرگ
۲۲٫۳۰ خانه قمرخانم
۲۳٫۰۰ فیلم مستند

**سه‌شنبه**

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزش روستائی
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ دنیای حیوانات و کلکسیونر
۱۹٫۳۰ شهرآفتاب ( معرفی و بررسی کتابهای تازه)
۲۰٫۰۰ فیلم جولیا
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ سرکار استوار
۲۲٫۰۰ فیلم دختر شاه پریان
۲۲٫۳۰ فیلم تمدن

**چهارشنبه**

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۲ آموزشی ( تدریس زبان انگلیسی )
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ هنر نقاشی
۱۹٫۳۰ فیلم‌آرزوهای بربادرفته
۲۰٫۰۰ موسیقی ایرانی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پیتون‌پلیس
۲۲٫۰۰ ایران زمین
۲۲٫۳۰ فیلم سیمای شجاعان

# مرکز رضائیه

شنبه

۱٦ اسلاید و موزیك
۱٦ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱٦ کودکان
۱۷ فیلم آقاخرسه
۱۷ فیلم سینمایی
۱۹ جادوی علم
۱۹ فیلم سیلاس مارنر
۲۰ کانون گرم و خانواده
۲۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱ داش‌پالکی
۲۲ فیلم گرفتار
۲۳ شبهای تهران

جمعه

۹٫۱۵ اسلاید و موزیك
۹٫۳۰ کودکان ( مضحك‌قلمی و موسیقی کودك )
۱۰٫۰۰ مسابقه جدول‌تلویزیونی
۱۰٫۳۰ موسیقی شاد ایرانی
۱۱٫۰۰ فیلم سرزمین عجایب
۱۲٫۰۰ رنگارنگ
۱۲٫۳۰ فیلم ستارگان
۱۳٫۰۰ مسابقات فوتبال
۱٤٫۳۰ فیلم رانده شده
۱٦٫۰۰ واریته تام‌جونز
۱۷٫۰۰ فیلم هتل امپریال پالاس
۱۸٫۰۰ اختاپوس
۱۸٫۳۰ شما و تلویزیون
۱۹٫۰۰ موسیقی محلی
۱۹٫۳۰ فیلم عشق هرگز نمیمیرد
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ رویدادها
۲۱٫۳۰ پهلوانان
۲۲٫۳۰ تآتر

شنبه

۱٦٫٤۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۲ آموزشی ( تدریس زبان انگلیسی )
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ برنامه محلی
۱۹٫۰۰ کتاب و نوجوانان
۱۹٫۳۰ فیلم آنچه شما خواسته‌اید
۲۰٫۰۰ نغمه‌ها
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پیتون پلیس
۲۲٫۰۰ چهره ایران
۲۲٫۳۰ فیلم اسرار شهر بزرگ

یکشنبه

۱٦٫٤۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزشی (تدریس زبان آلمانی )
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ موسیقی ایرانی
۱۹٫۳۰ فیلم بینوایان
۲۰٫۰۰ دانش
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ موسیقی کلاسیك
۲۲٫۰۰ فیلم پنج دقیقه آخر

دوشنبه

۱٦٫٤۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزشی ( تدریس زبان انگلیسی )
۱۸٫۰۰ کودکان
۱۸٫٤۵ محلی
۱۹٫۰۰ نوجوانان ( مسابقه این گوی واین‌میدان)
۱۹٫۳۰ داستانهای جاوید ادب ایران
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه‌با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ جشن هنر
۲۲٫۰۰ خانه قمر خانم
۲۲٫۳۰ فیلم مستند

سه‌شنبه

۱٦٫٤۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزش روستائی
۱۸٫۳۵ محلی
۱۹٫۰۰ دنیای حیوانات و کلکسیونر
۱۹٫۳۰ شهرآفتاب ( معرفی و بررسی کتابهای تازه )
۲۰٫۰۰ فیلم جولیا
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ سرکار استوار
۲۲٫۰۰ ادبیات جهان
۲۲٫۳۰ فیلم تمدن

چهارشنبه

۱٦٫٤۵ اسلاید و موزیك
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۲ آموزشی ( تدریس زبان انگلیسی )
۱۸٫۰۰ کودکان
۱۸٫٤۵ محلی
۱۹٫۰۰ فیلم مستند
۱۹٫۳۰ موسیقی ایرانی
۲۰٫۰۰ از همه رنگ
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پیتون پلیس
۲۲٫۰۰ ایران زمین
۲۲٫۳۰ فیلم سیمای شجاعان

# برنامه‌های تلویزیون آموزشی تهران

از پنجشنبه ۱۳ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

## بخش اول

ا و چشم انداز ها
شاهنشاهی ـ اعلام برنامه
ک ششم
تفریح
دانگلیش
و مثلثات ششم

ا و چشم انداز ها
شاهنشاهی اعلام برنامه
ان و نوجوانان
ه هنری
قه اطلاعات عمومی
ه هنری
بینندگان
ه هنری
سینمائی

ا و چشم انداز ها
برنامه بخش اول
انیم و بنویسیم
لوژی گیاهی ششم
د انگلیش
ی ششم
تفریح
د انگلیش
ششم ریاضی

ا و چشم انداز ها
برنامه بخش اول
دبستانی چهارم
ولوژی جانوری ششم
دانگلیش
ک ششم
تفریح
د انگلیش
ب استدلالی ششم

دوشنبه

۱۲/۳۰ ـ آهنگها و چشم انداز ها
۱۲/۵۰ ـ اعلام برنامه بخش اول
۱۲/۵۵ ـ بخوانیم و بنویسیم
۱۴/۱۵ ـ زمین شناسی ششم
۱۴/۴۵ ـ گریدد انگلیش
۱۵/۰۰ ـ شیمی ششم
۱۵/۳۰ ـ زنگ تفریح
۱۵/۴۵ ـ گریدد انگلیش
۱۶/۰۰ ـ مثلثات ششم ریاضی

سه‌شنبه

۱۲/۳۰ ـ آهنگها و چشم انداز ها
۱۲/۵۰ ـ اعلام برنامه بخش اول
۱۲/۵۵ ـ علوم دبستانی پنجم
۱۴/۱۵ ـ فیزیولوژی جانوری ششم
۱۴/۴۵ ـ گریدد انگلیش
۱۵/۰۰ ـ فیزیك ششم
۱۵/۳۰ ـ زنگ تفریح
۱۵/۴۵ ـ گریدد انگلیش
۱۶/۰۰ ـ ترسیمی رقومی ششم

چهارشنبه

۱۲/۳۰ ـ آهنگها و چشم انداز ها
۱۲/۵۰ ـ اعلام برنامه بخش اول
۱۲/۵۵ ـ بخوانیم و بنویسیم
۱۴/۱۵ ـ رسم فنی
۱۴/۴۵ ـ گریدد انگلیش
۱۵/۰۰ ـ شیمی ششم
۱۵/۳۰ ـ زنگ تفریح
۱۵/۴۵ ـ گریدد انگلیش
۱۶/۰۰ ـ هندسه و مخروطات ششم

## بخش دوم

پنجشنبه

۱۶/۳۰ ـ اعلام برنامه بخش دوم
۱۶/۳۵ ـ کودکان و نوجوانان
۱۷/۰۰ ـ روش تدریس علوم دبستانی
۱۷/۱۵ ـ مسابقه اطلاعات عمومی
۱۷/۳۰ ـ گوناگون
۱۷/۵۰ ـ طبیعی ششم
۱۸/۱۵ ـ زنگ تفریح
۱۸/۲۵ ـ شیمی ششم
۱۸/۵۰ ـ ترانه
۱۸/۵۵ ـ فیزیك ششم
۱۹/۲۰ ـ ریاضی ششم
۱۹/۴۵ ـ فیلم داستانی

جمعه ـ تلویزیون آموزشی بخش دوم ندارد

شنبه

۱۶/۳۰ ـ اعلام برنامه بخش دوم
۱۶/۳۵ ـ کودکان و نوجوانان
۱۷/۰۰ ـ علوم اجتماعی دبستان
۱۷/۱۵ ـ مکالمه انگلیسی
۱۷/۳۰ ـ ریاضی مدرن
۱۷/۵۰ ـ طبیعی اول و دوم
۱۸/۱۵ ـ زنگ تفریح
۱۸/۲۵ ـ شیمی اول ودوم
۱۸/۵۰ ـ ترانه
۱۸/۵۵ ـ فیزیك اول و دوم
۱۹/۲۰ ـ ریاضی سوم
۱۹/۴۵ ـ فیلم داستانی

یکشنبه

۱۶/۳۰ ـ اعلام برنامه بخش دوم
۱۶/۳۵ ـ کودکان و نوجوانان
۱۷/۰۰ ـ بخوانیم و بنویسیم
۱۷/۱۵ ـ مکالمه آلمانی
۱۷/۳۰ ـ دستور زبان فارسی
۱۷/۵۰ ـ طبیعی چهارم
۱۸/۱۵ ـ زنگ تفریح
۱۸/۲۵ ـ شیمی چهارم
۱۸/۵۰ ـ ترانه
۱۸/۵۵ ـ فیزیك چهارم
۱۹/۲۰ ـ مسابقه ریاضی
۱۹/۴۵ ـ فیلم داستانی

دوشنبه

۱۶/۳۰ ـ اعلام برنامه بخش دوم
۱۶/۳۵ ـ کودکان و نوجوانان
۱۷/۰۰ ـ علوم دبستانی چهارم
۱۷/۱۵ ـ مکالمه انگلیسی
۱۷/۳۰ ـ عربی ششم
۱۷/۵۰ ـ طبیعی سوم
۱۸/۱۵ ـ زنگ تفریح
۱۸/۲۵ ـ شیمی سوم
۱۸/۵۰ ـ ترانه
۱۸/۵۵ ـ فیزیك سوم
۱۹/۲۰ ـ ریاضی چهارم
۱۹/۴۵ ـ فیلم داستانی

سه‌شنبه

۱۶/۳۰ ـ اعلام برنامه بخش دوم
۱۶/۳۵ ـ کودکان و نوجوانان
۱۷/۰۰ ـ بخوانیم و بنویسیم
۱۷/۱۵ ـ مکالمه فرانسه
۱۷/۳۰ ـ ادبیات فارسی ششم
۱۷/۵۰ ـ طبیعی پنجم
۱۸/۱۵ ـ زنگ تفریح
۱۸/۲۵ ـ شیمی پنجم
۱۸/۵۰ ـ ترانه
۱۸/۵۵ ـ فیزیك پنجم
۱۹/۲۰ ـ رسم فنی
۱۹/۴۵ ـ فیلم داستانی

چهارشنبه

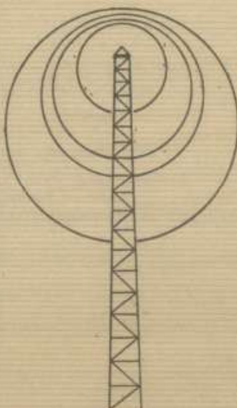
۱۶/۳۰ ـ اعلام برنامه بخش دوم
۱۶/۳۵ ـ کودکان و نوجوانان
۱۷/۰۰ ـ علوم دبستانی پنجم
۱۷/۱۵ ـ گرامر انگلیسی
۱۷/۳۰ ـ داستانهای کهن
۱۷/۵۰ ـ مسابقه طبیعی
۱۸/۱۵ ـ زنگ تفریح
۱۸/۲۵ ـ مسابقه شیمی
۱۸/۵۰ ـ ترانه
۱۸/۵۵ ـ علم و تجربه
۱۹/۲۰ ـ ریاضی پنجم
۱۹/۴۵ ـ فیلم داستانی

# برنامه‌های رادیوایران

از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

**پنجشنبه**

۶ر۰۰ سلام شاهنشاهی واعلام برنامه‌ها
۶ر۰۲ اخبار
۶ر۰۸ تقویم تاریخ
۶ر۱۵ شادی وامید
۶ر۴۵ موسیقی
۷ر۰۰ اخبار
۷ر۱۵ کودک
۸ر۰۰ اخبار
۸ر۰۵ مطبوعات
۸ر۱۵ موسیقی
۸ر۳۰ رنگین‌کمان
۹ر۰۰ اخبار
۹ر۰۵ زن وزندگی
۱۰ر۰۰ اخبار
۱۰ر۰۵ زن وزندگی
۱۰ر۳۰ ترانه‌ها
۱۱ر۰۰ اخبار
۱۱ر۱۰ موسیقی
۱۱ر۳۰ موسیقی محلی
۱۱ر۵۵ سخنرانی
۱۲ر۰۰ اذان ظهر
۱۲ر۰۶ ایران واسلام
۱۲ر۲۰ کارگران
۱۳ر۰۰ اخبار
۱۳ر۰۵ مرزهای دانش
۱۳ر۵۰ آگهی
۱۴ر۰۰ اخبار
۱۴ر۳۰ موسیقی
۱۵ر۰۰ ساز تنها
۱۵ر۱۵ پاسداران جامعه
۱۵ر۳۰ کاروان
۱۶ر۰۰ اخبار
۱۶ر۰۵ نقشی درآلینه هفته
۱۷ر۰۰ اخبار
۱۷ر۰۵ هنر برای مردم
۱۹ر۰۰ اخبار ورزشی
۱۹ر۰۵ یادداشتهای یك سفر کوتاه
۲۰ر۰۰ مشروح اخبار و تفسیر
۲۰ر۳۰ نگاهی بمطبوعات
۲۰ر۴۰ موسیقی ایرانی
۲۰ر۵۵ برنامه آگهی‌ها
۲۱ر۰۰ راشد
۲۲ر۰۰ اخبار
۲۲ر۰۵ داستان شب
۲۲ر۳۰ ساز تنها
۲۲ر۴۵ موسیقی ایرانی
۲۳ر۰۰ اخبار
۲۳ر۰۵ برنامه گلها
۲۳ر۳۰ موسیقی ایرانی
۲۴ر۰۰ خلاصه اخبار ۲۵ ساعت
ده دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها
۴۵ دقیقه بامداد موسیقی ایرانی ( نی )
۱ر۰۰ بامداد موسیقی رقص
۱ر۱۵ بامداد برنامه گلها
۲ر۰۰ موسیقی رقص
۲ر۳۰ موسیقی از مشرق‌زمین
۳ر۰۰ ترانه‌های ایرانی ( جاز)
۳ر۳۰ موسقیی رقص
۴ر۰۰ از هر خواننده ترانه‌ای
۴ر۳۰ آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ
۵ر۰۰ برنامه بامدادی
۵ر۳۰ ترانه های ایرانی



**جمعه**

۶ر۰۰بامداد سلام‌شاهنشاهی اعلام و خبر
۶ر۰۸ تقویم تاریخ
۶ر۱۵ شادی و امید
۶ر۵۰ آگهی ها
۷ر۰۰ بامداد مشروح اخبار
۷ر۱۰ برنامه کودك
۷ر۳۰ نسل آینده
۷ر۵۰ آگهی‌ها
۸ر۰۰ اخبار
۸ر۰۵ شما و رادیو
۱۱ر۳۰ کروارکستررادیو ایران
۱۲ر۰۰ اذان‌ظهر
۱۲ر۰۶ رنگها و بیرنگیها
۱۲ر۳۰ سیروسفر
۱۲ر۵۵ آگهی‌ها
۱۳ر۰۰ نمایشنامه
۱۳ر۳۰ گلها
۱۴ر۰۰ مشروح اخبار و تفسیر
۱۴ر۴۵ ساز تنها
۱۵ر۰۰ آگهی ها
۱۵ر۱۰ شاعران قصه میگویند
۱۶ر۰۰ اخبار
۱۶ر۰۵ بگولید و بشنوید
۱۷ر۰۰ آلینه زندگی
۱۸ر۰۰ اخبار
۱۸ر۰۵ کاروانی از شعر و موسیقی
۱۸ر۳۰ مسابقه بیست سئوالی
۱۹ر۰۰ اخبار ورزشی
۱۹ر۰۵ موسیقی ایرانی
۲۰ر۰۰ مشروح اخبار و تفسیر
۲۰ر۳۰ موسیقی ایرانی
۲۰ر۵۵ برنامه آگهی ها
۲۱ر۰۰ زیر آسمان کبود
۲۱ر۳۰ گلها
۲۲ر۰۰ اخبار ـ افسانه آدینه
۲۲ر۳۰ ساز تنها
۲۲ر۴۵ موسیقی ایرانی
۲۳ر۰۰ اخبار
۲۳ر۰۵ گلها
۲۳ر۳۵ موسیقی ایرانی
۲۴ر۰۰ برنامه عادی

## چهارشنبه

سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها

تاریخ
و امید
ی نشاط انگیز
ر

ر
بمطبوعات
ای بی‌کلام
کمان

زندگی
ار
له برنامه زن و زندگی
ه های ایرانی
ار
یقی ملل
یقی محلی
نرانی مذهبی
ظهر
ن و اسلام
ران

ار هنری
مه جوانان
ی ها
ار
ری در مسئله روز
تنها
ان منطقه‌ای
وان شعر و موسیقی
ار
چهار گوشه جهان
بار
نه زندگی

۱۸٫۰۰ اخبار و برنامه دهقان
۱۹٫۰۰ اخبار ورزشی
۱۹٫۰۵ موسیقی
۱۹٫۱۵ بحث ایدئولوژیك
۱۹٫۲۰ بحث ایدئولوژیك
۲۰٫۰۰ مشروح اخبار و تفسیر
۲۰٫۳۰ نگاهی بمطبوعات
۲۰٫۴۰ موسیقی ایرانی
۲۰٫۵۵ برنامه آگهی ها
۲۱٫۰۰ مشاعره ( ٤٥ دقیقه )
۲۱٫٤۵ برنامه گلها ( ۱۵ دقیقه )
۲۲٫۰۰ اخبار
۲۲٫۰۵ داستان شب
۲۲٫۳۰ ساز تنها
۲۲٫٤۵ موسیقی ایرانی
۲۳٫۰۰ اخبار
۲۳٫۰۵ برنامه گلها
۲۳٫۳۰ موسیقی ایرانی
۲٤٫۰۰ خلاصه اخبار ۲٤ساعت
ده‌دقیقه بعداز نیمه شب برنامه گلها
٤٥ دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایران(نی)
۱بامداد موسیقی رقص
۱٫۱۵ بامداد برنامه گلها
۲٫۰۰ بامداد موسیقی رقص
۲٫۳۰ بامداد موسیقی از مشرق زمین
۳٫۰۰ بامداد ترانه های ایرانی ( جاز )
۳٫۳۰ موسیقی رقص
٤٫۰۰ از هر خواننده ترانه‌ای
٤٫۳۰ آثار جاویدان از آهنگسازان بزرك
۵٫۰۰ برنامه بامدادی
۵٫۳۰ ترانه های ایرانی

## برنامه‌هایی که در طی هفته تغییر میکند :

ساعت ۱۵٫۱۵ تا ۱۵٫۳۰

روز یکشنبه موسیقی
دوشنبه حمایت حیوانات
سه‌شنبه موسیقی
چهارشنبه سازمان ملل

ساعت ۱۹٫۰۵ تا ۱۹٫۳۰

یکشنبه سپاهیان انقلاب
دوشنبه یادداشتهای یك سفر کوتاه
سه‌شنبه سپاهیان انقلاب
چهارشنبه بحث ایدئولوژیك

ساعت ۱۹٫۳۰ تا ۲۰٫۰۰

یکشنبه موسیقی ایرانی
دوشنبه یادداشتهای یك‌سفر کوتاه
سه‌شنبه اسرار تندرستی
چهارشنبه بحث ایدئولوژیك

ساعت ۲۱٫۰۰

یکشنبه برنامه ادبی
دوشنبه نغمه‌ای در خاموشی
سه‌شنبه فرهنگ مردم
چهارشنبه جانی‌دالر

# برنامه تلویزیون امریکا

ایستگاه تلویزیون امریکا در تهران کار های تاسیساتی و نوین سازی خود را به مراحل نهائی رسانیده است . انجام این عملیات گاهی ممکن است موجب قطع برنامه گردد و برنامه هائیکه نمایش آنها بعلت قطع کار تلویزیون صورت نگرفته دراین هفته اجرا نخواهند شد . برنامه‌هائیکه در زیر ذکر گردیده بدون اعلام کتبی ممکن است بعلت تاخیر در دریافت آنها از طریق پست تغییر یابند «اطلاعات مخصوص» و هرنوع تغییری نیز که در برنامه تلویزیون داده شود در صورت لزوم بعداز برنامه اخبار ساعت ۱۸ اعلام خواهد شد .

## از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

ی کودکان
برنامه بامدادی
کار امریکائی
ن اخبار
ه تئاتر
ه گلف
ه آگهی
اد های هفته
ن سه‌شنبه
ان آناپولیس
ی دانشگاهی
آندرسن
ان اسمادرز
جنایت
ه آگهی
سینمائی

### جمعه

۱۲/۳۰ چهارراه
۱۴ زندگی همین است
۱۴/۳۰ بازی هفته
۱۷ مسابقه کشتی
۱۷/۵۵ برنامه آگهی
۱۸ رویداد های هفته
۱۸/۳۰ مسابقه دانشگاهی
۱۹ جمبو جورش کن
۱۹/۳۰ آقای جونزوقانون
۲۰ اخبار
۲۰/۰۵ نمایش اندی ویلیامز
۲۱ بونانزا
۲۱/۵۵ برنامه آگهی
۲۲ اخبار
۲۲/۰۵ کارآگاهان
۲۲/۳۰ تماشاخانه ۹۰

### شنبه

۱۷ برنامه کودکان
۱۸ اخبار
۱۸/۳۰ توقیف اولین زیر دریائی آلمانی
۱۹ لدمک
۱۹/۳۰ دشت سرسبز
۲۰ اخبار
۲۰/۰۵ برنامه مخصوص
۲۱ پری‌میسن
۲۱/۵۵ برنامه آگهی
۲۲ اخبار
۲۲/۰۵ برنامه لوید بریجز
۲۲/۳۰ نمایش امشب

مواد برنامه تلویزیونی ممکن است به سبب تاخیر در دریافت فیلمها و مطالب بدون‌اطلاع قبلی تغییر یابد

### یکشنبه

۸ نمایش کودکان
۱۱ پایان برنامه بامدادی
۱۷ قلب مقدس
۱۷/۱۵ کریستوفرها
۱۷/۵۵ برنامه آگهی
۱۸ اخبار
۱۸/۱۵ بزرگترین مبارزه قرن
۱۸/۳۰ برنامه دانشگاهی
۱۹ دانیل بون
۲۰ اخبار
۲۰/۰۵ برنامه کمدی
۲۱ دود باروت
۲۱/۵۵ برنامه آگهی
۲۲ اخبار
۲۲/۰۵ فیلم سینمائی

### دوشنبه

۱۷ دانیل‌بون
۱۷/۵۵ برنامه آگهی
۱۸ اخبار
۱۸/۳۰ اطلاعات مخصوص
۱۹ هانی وست
۱۹/۳۰ جولیا
۲۰ برنامه اخبار
۲۰/۰۵ ری‌استیونس
۲۱ دزدان کوچك
۲۱/۵۵ برنامه آگهی
۲۲ اخبار
۲۲/۰۵ نمایش پولکا
۲۲/۳۰ مسابقه بکس

### سه‌شنبه

۱۷ هانی وست
۱۷/۳۰ جولیا
۱۷/۵۵ برنامه آگهی
۱۸ اخبار
۱۸/۱۵ اولین سه‌شنبه
۱۸/۳۰ اطلاعات مخصوص
۱۹ اطاق ۲۲۲
۱۹/۳۰ نمایش دوریس دی
۲۰ اخبار
۲۰/۰۵ روز های خوش
۲۱ برنامه تئاتر آرمسترانگ
۲۱/۵۵ برنامه آگهی
۲۲ اخبار
۲۲/۰۵ گرفتاری دانته
۲۲/۳۰ نمایش دیك کاوت

### ٤ شنبه

۱۷ برنامه کودکان
۱۸ اخبار
۱۸/۳۰ اطلاعات مخصوص
۱۹ برنامه مخصوص
۲۰ اخبار
۲۰/۰۵ برنامه روان و مارتین
۲۱ برنامه تئاتر
۲۲/٤۵ قسمت دوم برنامه تئاتر

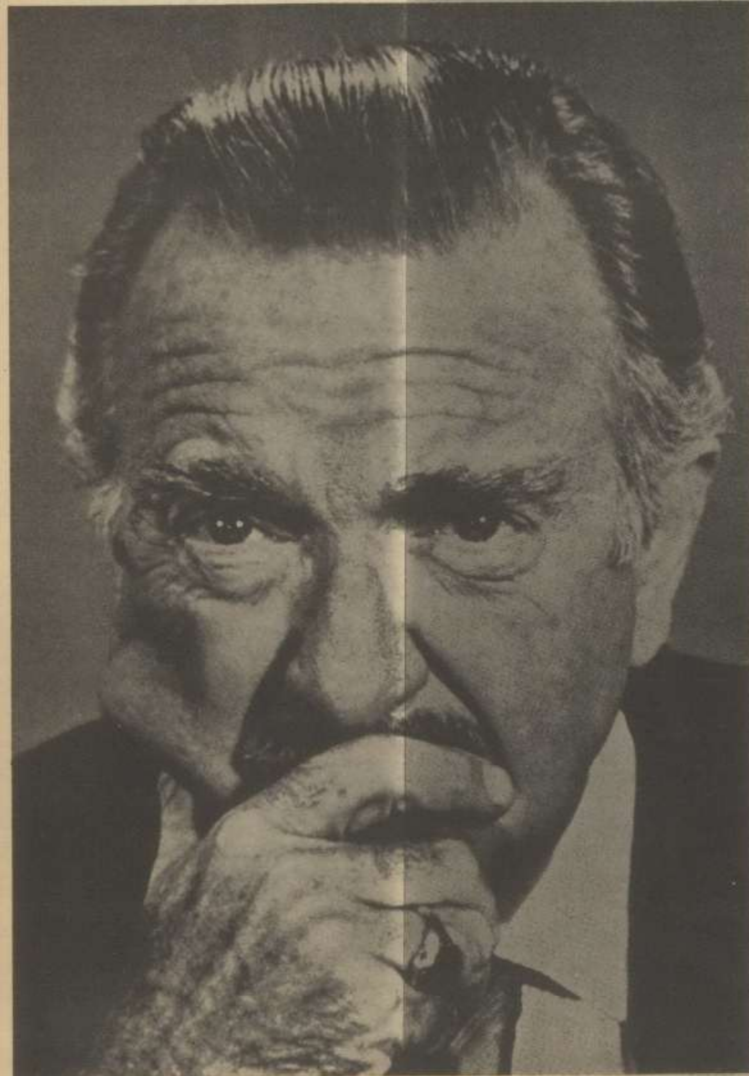
---

**توضیح :**
شماره صندوق پستی مجله از ۳۵۵۹ به ۳۰۰ - ۳۳ تغییر یافته است .

# گفتگوی دو ژورنالیست بزرگ

## والتر کرانکایت معروفترین مفسر تلویزیون آمریکا با ادریانا فالاچی روزنامه نگار مشهور ایتالیا سخن می‌گوید

- من به‌جای تماشاگران تلویزیون قضاوت نمی‌کنم
- دانشی‌که در کار روزنامه نگاری بدست آوردم بیش از تحصیلات دانشگاهیم بود.



ر میان گویندگان و مفسران تلویزیون های
، چهره والتر کرانکایت از معروف ترین ــ و
خاطر صمیمیتی که در لحن کلامش هست و
و صراحتی که در سخن گفتن دارد ــ از
ترین چهره ها است .
ر مصاحبه‌ای که‌می‌خوانید کرانکایت از حرفه
اندیشه های سیاسی و نظرش درباره جنگ ،
واگیو سخن می گوید .
ــ آقای کرانکایت ، این یك مصاحبه‌ی واقعی نیست .
ست میان دو روزنامه‌نگار ، یکی آمریکایی و دیگری
. به چیزی فکر می‌کنید ؟
ــ داشتم به چیزی فکر می کردم که ممکن است
نیاید . آن‌وقتهاکه‌پسربچه‌ی‌کوچکی‌بودم عمه‌ام والی
۷ شروع‌کرد به‌تحقیق درباره‌ی‌تاریخ‌خانواده‌ما. یك
ردم با عمه والی مکالمه‌ی تلفنی میکرد . از حرفهای
همیدم که‌عمه‌کشف‌وحشتناکی کرده : که در خانواده‌ی
یتالیایی وجود داشته .
: چه عالی !
: این را به عمه‌والی و به مادرم بگوئید . چــون
ی کرانکایت فکر می‌کردند ریشه‌ی اصیل آلمانی

: وجود این ایتالیایی در خانواده شما چه فایده‌یی

: متاسفانه هیچ . به نظرم لودار بودن من هم از همین‌جا
ی‌شود . من فاقد قریحه‌ی صراحت هستم . آن قدر
کار هستم که مردم مرا آدمی پرت و بی‌اطلاع به‌حساب
و مرا متهم می‌کنند که احساسات خودم را بروز
و می گویند در راه دوستی خیــلی کند قدم برمی‌دارم.
کار من اصلا عمدی نیست . من دوست دارم با همه
و دوستی کنم . خوب ، بگذارید گفتگوی خودمان را
تیم موضوع گفتگو چیست ؟
: همان موضوعی که داشتیم درباره‌اش حرف می‌زدیم:
شنایی بـا والتر کرانکایت و انـدیشه هـای او .
م تمام اندیشه های شماست . من و میلیون ها نفـر
سبت به شما و اندیشه های شما کنجکاویم .هربارکه
شما را می‌شنوم ، از خود می‌پرسم : عقاید خود او
؟ او عقیده‌ی خودش را گرومی‌کشد ، اما این دلیل
د که بی عقیده باشد .
: راست می‌گوئید . عقاید مستحکمی هم دارم . امااین
را در اخبار منعکس نمی‌کنم . چون به بی‌طرفی من صدمه
هرچند وقت یکبار شبکه‌ی از من می‌خواهد که
یر و یا تحلیل بپردازم ، اما من رد می‌کنم . اگر من در
و تفسیر های خود جهت معینی بگیرم ، مردم خیال
که من در تدوین اخبار هم پیشداوری می‌کنم . « مردم
نامه نگاری سردر نمی‌آورند . به چگونگی کار ما آگاهی
، باور نمی‌کنند که‌ما ممکن‌است عقاید شخصی مستحکمی
باشیم و درعین حال روزنامه نگار بی‌طرفی باشیم . به
لیل من فقط گزارشهای خالی از حقیقت را انتخاب
. من اخبار را در اختیار شما می‌گذارم و در قضاوت

کمکی نمی‌کنم . قضاوت باشد برعهده‌ی خودتان .
؟

چندان . من می‌گویم : « متوجه باشید ، تمام
تیار من نیست . پس من می‌توانم فقط قسمتی از
دیده ، شنیده ، لمس کرده یا حتی حس کرده‌ام
ا بگذارم » . گفتن این مطلب چندان آسان نیست
دچار ناراحتی می‌کند . مثلا وقتی مرتجعین به‌من
یست . یا کمونیست هـا بـه من می‌گویند

این نشان می‌دهد که شما بی طرف هستید .
ست کـه مردم معنی این را نـمی فهمند .
رباره‌ی ما مبتنی است‌براطلاعاتی‌که دراختیارشان
ذشته از این روزنامه نگاری شما با من تفاوت
شتر حقایق را توضیح می‌دهید تا این که اخبار
هید ، و شما به اندازه‌ی من محتاط نیستید .
ساسانی بودن را هم دارید .
ه من متانت آلمانی تبار ها را ندارم یك فلورانسی
تم . با این همه از استقلال شما خیلی خوشم
اشتباه نکرده باشم شما را فقط یکی دوبار در
اساتی دیدم . یکی وقتی که جان‌کندی درگذشت
که نخستین انسان بر ماه فرود آمد .
. ماه مرا خیلی هیجان‌زده‌کرد . اما نمونه های
راغ دارم . وقتی فهمیدم که کندی مرده است ،
شدم ، واقعا دشوار بود ! میدانید ؟ من‌هیچ‌وقت
ن یا با موهای شانه نکرده روی پـرده‌ی
نمی‌شوم . آن روز بعد از پایان کار «چارلز ــ
جای مرا گرفت ، و وقتی بعد از چهار ساعت
جایم بلند شدم ، دیدم ژاکت من پشت صندلی
. و متوجه شدم که یك تا پیراهن و با موهای
وی پرده ظاهر شده‌ام . اما اتفاقی افتاد کـه
فتر کارم رفتم که به زنم تلفن کنم . دیدم هر دو
است . تلفن داخلی خودم زنگ زد . گوشی را
دای زنی می‌آمد « می‌خواستم با قسمت اخبار
کنم . » گفتم « این‌جا قسمت اخبار CBS است »
ی‌خواستم بگویم CBS با انتخاب کرانکایت به
تلویزونی در چنین موقعی ، آن هم در صورتی‌که
این مرد از کندی ها متنفر است ، کار جنایت
این مرد هم با یك تا پیراهن رفت پشت دوربین
ساح ریخت » گفتم : خانم اسم شما چیست ؟
ا به من گفت ، مثلا خانم اسمیت .
: خانم « اسمیت » ، شما دارید با والتر کرانکایت
و یك ابله واقعی هستید .
ب است . خیلی شبیه به فلورانسی هـا رفتار

ست است که من خونسرد هستم و برخودم مسلط
وقتی خونسردیم از دست می‌رود ، خیلی ترسناك
می‌شوم . من حتی در بخشودن دیگران هم کند
ن موضوع رنج می‌کشم . متاسفانه آن زن مـرا
کرد . پس از چهار ساعت و نیم هیجان و
ن اولین صدایی بود که می‌شنیدم . من دوست
عبی هستم ، نام خدا را برزبان بیاورم ، اما...
شما مذهبی و مومن هستید ؟
می‌کنم کاتولیك خوبی هستم . ممکن است تا
دگرا ( راسیو نالیست ) باشم ، اما گهگاه در
دعایی می‌خوانم ، البته در مواقعی که شدیدا
ستم . البته این زیاد اتفاق نمی‌افتد ، اما وقتی
ود ، از خودم تعجب می‌کنم و چنان احساس
که از خودم می‌پرسم : نکند داری ریاکاری

ن کاملا طبیعی است و برای خیلی ها اتفاق
ردیم به احساسات شما . شما که می‌توانید از
ا ، از جمله آن زنك ، خانم « اسمیت » ،
د ، چرا در مواردی مثل کار های « اسپیرو ــ
تنام احساساتی نمی‌شوید ؟
دوباره می‌رویم سراغ خصیصه‌ای به‌نام بی‌طرفی.
صد عینی‌بودن ، به دلیل وجود احساسات ،
د . « اما با این فلسفه که چون نمی‌توان‌صددرصد
رف بود ، باید به عقاید شخصی متوسل شد ،

موافق نیستم . » فرونشاندن احساسات برای من کمی مشکل است ، اما بی طرف بودن برایم مشکلی نیست . هیچ وقت‌در طول ۲۸ سال روزنامه نگاری چنین مشکلی نداشته‌ام . همیشه دوست داشته‌ام که در محیط روزنامه‌نگاری صرفا دور از تعصب کار کنم . می‌دانید که قبلا در سرویسهای خبرگزاری کارمی‌کردم مدت زیادی در یونایتدپرس کار می‌کردم من‌تنها خبرنگاری بودم که از تنظیم و تدوین خبر ها خوشم می‌آمد . خیلی از این کار خوشم می‌آمد . هنوز هم همین طور است . به نظر من ترکیب کردن مطالب اخبار و فرستادن آنها به روزنامه های مشتری کار جالبی است . این یکی از بهترین کار های روزنامه نگاری است .

ف : موافقم. این کارازهمه‌دشوارتر است . ژورنالیستهای واقعی آنها هستند . اما من دوست دارم روی آن دو موضوع که گفتم تاکید کنم : « اسپیرو اگینو » و ویتنام اجازه می‌دهید آقای کرانکایت ؟

ك : ویتنام ؟ می‌دانید نظر من نسبت به این موضوع خیلی عوض شده . بگذارید بگویم که آن تعهد اولیه اشتباه‌بود و ما نمی‌بایست اصلا به ویتنام می‌رفتیم . اما در ۱۹٦۵ ، وقتی که اول‌بار به آن‌جا رفتم ، احساس کردم که بر اساس همان تعهد کار درستی می‌کنیم . مقصودم اینست کـه واقعا فکر می‌کردم کشور ما قصد دارد جنگ را محدود کند و حضور ما در آن‌جا به خاطر کمك به ملتی برای ایجاد صلح است . و حرفهایی را که واشنگتن در مورد تعداد قوای اعزامی می‌زد ، باور داشتم . بعد ، به محض آن که به ایالات متحده برگشتم برای اولین بار اعلام شد که قوای جدیدی به آن‌جا خواهند فرستاد . و به این ترتیب قوای جدیدی به آن جا فرستادند . اما هیچ کس نمی‌گفت چرا . در واشنگتن بسیاری چیز ها اتفاق می‌افتاد که مردم از آن ها اطلاع نداشتند ، و همین چیز ها بود که از مردم کاملا سلب اعتماد کرد . و بعد نوبت به بمباران ویتنام شمالی رسید و من با این کارهم موافق نبودم . بعد ها شنیدم نظامی ها می‌گویند : این یك پیروزی بزرگ است ، کارما درست است ، ویرانی های ناشی از جنگ زیاد نیست . .

ف : آنوقت است که آدم خودش را در کامبوج می‌بیند ، نه ؟

ك : دخالت درکامبوج یك اشتباه بزرگ بود ، گسترش باور نکردنی جنگ بود . این که از مردم امریکا تائیدی خواسته نشد ، مرا خیلی متحیر کرد . اوریانا ، راستی که نمی‌شود این کار را هیچ‌جور توجیه کرد . به این فکر هستم که در طول پنج سال حکومت جانسون ، یك نفرمی‌بایست از این حوادث پند می‌گرفت . برعکس . .

ف : آیا از نیکسون خوشتان می‌آید ؟

ك : می‌دانید ، هم بله و هم نه . در گفتگو های خصوصی از او خیلی خوشم می‌آید . اما نسبت به بعضی کار های او چنین نظری ندارم . بگذارید یك موضوعی را توضیح بدهم . در طول ۲۸ سال کار روزنامه نگاری به ندرت‌اتفاق‌افتاده که از یك آدم سرشناس به دلایل شخصی بدم بیاید . مشکل بزرگ نیکسون این است که درمیان جمع همان چهره‌یی را ندارد که در دیدار های خصوصی دارد . من اولین بار آیزنهاور را طی‌جنگ دوم جهانی دیدم . آن موقع خبرنگار بودم و راستش رابخواهید نسبت به او ستایش یا احترام خاصی قائل نبودم . چه موقعی که ژنرال بود و چه‌موقعی که رئیس جمهور شد ، سالها بعد برای مصاحبه پیش او رفتم . او از نظر استعداد های فکری بمراتب روشن رای تر بود ، عمق‌فکرش بیشتر از آن بود که در میان مردم به‌نظر می‌آمد . خیلی زیرك و با استعداد بود ، با استعدادتر از هرکسی که تاکنون دیده‌ام . برگردیم سراغ نیکسون ، پیش از آن که او رئیس جمهور بشود ، نظر من نسبت به او مساعد بود .

ف : چرا ؟ چگونه ؟

ك : در سال ۱۹٦۰ که نیکسون برای ریاست جمهوری فعالیت می‌کرد ، تصمیم گرفتم با او و جان‌کندی در تلویزیون مصاحبه کنم . مصاحبه‌یی بسیار صاف و ساده ، هیچ‌سئوالی از قبل طرح نشده بود ، مختصر این که یك مصاحبه زنده‌بود . در ایـن مصاحبه از نیکسون پرسیدم : آقـای معاون رئیس جمهوری ، شما سیاستمدار هستید و لابد متوجه شده‌اید که بسیاری ازمردم ایالات متحده می‌گویند : « من نمی‌دانم در ریچارد نیکسون چه‌هست ، بهرحال از او خوشم نمی‌آید . بمنظر شما چه چیزی باعث می‌شود که مردم شما را دوست نداشته باشند ؟ » او به شیوه‌ی خاص خودش جواب داد

« ببینید آقای کرانکایت . به‌نظر من سه علت‌دارد. اولا قیافه‌ی من و ریش بر من طوری است که مرا مثل آدمها ی‌شرور جلوه می‌دهد . بعضی وقتها روزی سه دفعه اصلاح می‌کنم . اما باز بی فایده است » . وبعدازاین به توضیح مسایل سیاسی پرداخت و نیم ساعت تمام به خوبی حرف زد . چنان خوب و صمیمانه حرف می‌زد که من صفات قابل ستایشی در او کشف کردم .

ف : ببینید آقای کرانکایت من در ایتالیای فاشیست ، آن هنگامی که نمی‌توانستیم حرفی بزنیم ، چیزی بنویسیم و یا حتی فکر کنیم ، بدنیا آمده‌ام . مردم کشور من آن‌قدرمبارزه کردند که به این حقوق رسیدند و ما توانستیم سخن بگوئیم ، فکر کنیم و بنویسیم . برعکس شما در کشوری به دنیاآمده‌اید که این‌گونه حقوق در آن وجود داشت . می‌خواهم چیزی از شما بپرسم . آیا به نظر شما ، مردم شما هم همان وضعی را خواهند داشت که ما در روزگار سلطه فاشیسم داشتیم ؟

ك : آه ، بله ! بله ! خیلی زیاد !و موضوع وحشتناك و عذاب آور این است که اگر « آگینو » چنین کاری بکند ، بسیاری از امریکایی ها ستایشش خواهند کرد . از طرفی من نسبت به « آگینو » زیاد نگرانی ندارم ، چون سیاستمدارها همیشه از نحوه‌ی رفتار مطبوعات باخودشان شکایت داشته‌اند. می دانید ، موضوع برسر تلویزیون است . علت این که دولت نسبت به مطبوعات زیاد دلواپسی ندارد و میل دارد تلویزیون را قبضه کند ، این است که مردم امریکا واقعا روزنامه را نمی‌خوانند ، تلویزیون می‌بینند . بخصوص آدمهای بیسواد ، فقیر ، و کم امتیاز . ما چیزی را به آنان تحمیل می‌کنیم که آنها می‌توانند وقتی در روزنامه می‌خوانند یا نمی خوانند ، ندیده بگیرند . از یك سرمقاله هرچند دراماتیك می‌توان چشم پوشید ، اما از یك تصویر دراماتیك روی پرده‌ی تلویزیون نمی‌توان چشم پوشید ، متوجهید ؟ می‌دانید ما چه می‌کنیم ؟ مسایل جهان را می گیریم و موقع شب به خانه های آنان می‌فرستیم ، و آنها مجبورند تماشا کنند . اما آنها نمی‌خواهند تماشا کنند . می‌خواهند از واقعیت فرار کنند . می‌خواهند سرشان را زیر برف کنند . به همین دلیل با سیاستمداران دیگر که دلشان می‌خواهند ما را خفه کنند ، هم‌آواز می‌شوند .

ف : اگر از شما بپرسم که آیا از رئیس جمهور بودن نیکسون خوشحال هستید . . .

ك : جواب نمی‌دهم .

ف : پس‌ازشمامی‌پرسم از کدامیك از روسای جمهوری که تاکنون دیده‌اید بیشتر خوشتان می‌آید ؟

ك : این از آن نوع سئوالهاست که برای جوابش باید یکی دو روز بنشینم و فکر کنم . کی از همه بهتر بود ؟ کمتر کسی را دیده‌ام که‌ازش خوشم نیامده باشد. مشکل قهرمانان این است که خطا های‌شان هم بزرگ است . اگر قرار باشد براساس دوره‌ی کار روسای جمهور روی آنها قضاوت کنم ، « کندی »را انتخاب می‌کنم . هاری ترومن را اصلا نمی‌شناختم « کندی کسی نیست که بهترین کار ها را کرده باشد . اما من نسبت به‌او نزدیکی حس می‌کردم . کمتر تشریفاتی بود ، رفتار ملایمی داشت و بیشتر از دیگران قدرت طنز داشت » . بقیه شدیـدا جـدی بودند ، من‌جمله جانسون . مـن برای این‌که با جانسون غیر رسمی باشم ، بعداز ریاست جمهوری او را دیدم . خیلی آرامتر شده بود .

ف : نظرتان نسبت به جوانها چیست ؟

ك : نمی‌توان تنفر دانشجویان را نسبت به اسلحه‌سرکوب کرد . نمی‌توان احساس آن ها را نسبت به جنگ ندیده گرفت . فکر می‌کنم که من نسل جدید را می‌فهمم . با جوانها خیلی تفاهم و همدردی دارم . جوانها روی نسل قدیم تاثیر مثبت و سازنده دارند . تا اندازه‌یی هم در بی‌تابی آنهـا شریك هستم . در دنیایی که قدرت خودنابود کردن دارد ، بی‌تابی درست است .

البته این نظرها مانع از آن نیست که گهگاه بادخترهایم که خیلی دوستشان دارم بحث و جدل داشته باشم ، دختر بزرگم در هاوایی با شوهرش کشاورزی می‌کرد و حالابرگشته و در « ورمونت » تحصیل می‌کند . دیگری با جوانی ازدواج کرده که در دسته های کلیسایی رسیدگی به کودکان تهیدست کار می‌کند و خودش هم مددکار اجتماعی است . آنها درباره مسایل جهان عقاید خاص خود دارند و ما در این موارد باهم بحث می‌کنیم. بعضی وقتهانسبت به‌آنها عصبانی می‌شوم، چون متوجه می‌شوم که خیلی افراطی هستند .

یا شما در جوانی خشمگین نبودید ؟ وقتی عمق
ا را می‌دیدید آیا به خشونت متوسل نمی‌شدید ؟
ه ، خشمگین می‌شدم . نسبتا رادیکال بودم ، اما
ن در آن موقع یعنی مقدمه‌ی آرام همان وضعی که

ن از طرح سئوالی که خودم نتوانم جواب بدهم
این همه . . . ممکن است خودتان را از نظر
ف کنید ؟ مقصودم موقع سیاسی امروز شماست .
ه ، جواب می‌دهم . من خودم را یك « لیبرال »
م . و به‌نظر من لیبرال واقعی کسی است که از
ین ها یا نقطه نظرخاصی تعهد ندارد حتی‌نباید
فی خاصی ، از پیش وابستگی داشته باشد .لیبرال
که هر مساله را با فروضی همان مساله بررسی
همان اساس تصمیم می‌گیرد . بدیهی است که
خوب نمی‌تواند دموکرات خوب یا جمهوری خواه
من عضو هیچ .حزبی نیستم مستقل هستم .
من بپرسد که آیا جزو « اپوزیسیون » (مخالفان )
ویم من به مفهوم کلاسیك کلمه در « اپوزیسیون »
مفهوم سیاسی کلمه هم نیستم ، من با بدی و
الم و این آغاز و پایان مخالفت من است .
تان می‌خواست به جای روزنامه نگاری چه‌شغلی

سلی دیر متوجه شدم که « خوب بود اگر مهندس
می‌شدم . » چون از کار کردن با محصولات جدید
د . معهذا در عمق وجودم هیچ وقت نخواسته‌ام
ی کنم . من صددرصد روزنامه نگار هستم و خودم
ی بختی می‌دانم چون درست همان کاری را می‌کنم
ارم . « روزنامه نگاری کار بسیار زیبایی است .
وقتها به خصوص این روزها ، عذاب‌آور هم

یعنی این روز ها با ده بیست سال پیش فرق

ه علت سوءظن نسبت به وسایل ارتباط جمعی ،
ز آن براثر کار های محافظه کاران بوده ، و به‌علت
ی انقلابیون ، که ما را قسمتی از « وضع موجود »
می‌دانند ، انقلابیون حتی وقتی که ما را به‌حق
شتن و بی طرفی می‌ستایند ، به ما شك دارند .
ین که کارش به درستی قضاوت نمی‌شود ، به زودی
ود ، من از حملاتی که به ما می‌شود حوصله‌ام
ن حمله ها خیلی افراطی است . خیلی نابخردانه
ی موارد احمقانه است . « اما بروم سراغ علاقه‌ی
زنامه نگاری : می‌دانید این علاقه از کجا بوجود
انشی که در این کار بدست آورده‌ام.این دانش
ری بود ، که در دانشگاه بدست آوردم . »
ه تحصیلات دانشگاهی را رها کردم . . .
را دانشگاه را رها کردید ؟
همان دلیل که جوانهای امروز می‌کنند . نارضایی،
ن چیز هایی که در جستجویش بودم ، که در
یدایشان کردم . باور می‌کنید ؟
له ، حتما . من هم همین کار را کردم . بگوئید
یچوقت فکر می‌کردید که تا این حد مشهور

ه هیچوقت نخواسته‌ام کسی بشوم ، همیشه
ری بکنم . و همیشه کسی دیگر را ستایش کرده‌ام.
سن و سال هم نسبت به بعضی از استعداد های
رم . وقتی مرا برای سخن رانی‌دعوت‌می کنند شك
رفی برای گفتن داشته باشم . و گاهی گمان می‌کنم
وطئه‌یی‌ست برای نمایش این که من چیزی
مردم از ما روزنامه نگارها خیلی توقع دارند . »
نند که ما فقط روزنامه نویس هستیم و تنها
می‌دانیم و نسبت به آن آگاهی داریم ، زمان ما
انتقاد از روزگار خود تخصص دارم . اما برگردیم
شهرت ، من هیچ وقت دربی شهرت نبوده‌ام ،
نجام کاری در یك لحظه معین . بعداز تحصیل
اقتصاد در دانشگاه ، فقط می‌خواستم خبرنگار
د خبرنگار خارجی و بعد خبرنگار جنگی . البته
جاع نیستم . یك چیزی برایتان‌بگویم : در جنگ
من خیلی ترسو بودم . همیشه در پایگاههای

توپخانه دنبال خبر های جالب می‌گشتم ، از همراهی کردن پیاده نظام وحشت داشتم . می‌ترسیدم یك دست یا پایم را از دست بدهم . بنابراین خودم را به‌خطر نمی‌انداختم اما در ویتنام چنین وحشتی نداشتم . شاید کهولت باعث بود .

ف : هیچ کس نیست که در جنگ وحشت نکند . من‌هم همین طورم . وقتی به صحنه‌ی کشت و کشتار می‌رسم خیلی عصبانی می‌شوم . به‌یاد مرگ بسیاری از همکاران خودمان در ویتنام و کامبوج می‌افتم بعضی ها می‌پرسند : « آیا لازم بود آن جا بروند ؟ » بله ، لازم بود : برای مطلع کردن مردم .

ك : بله ، کاملا درست است . یادم هست در جنگ دوم در نیروی هوایی مسئول گزارش جنگ بودم . در بسیاری از بمبارانها شرکت داشتم و اکثر پرواز ها وحشتناك بود . مثلا هجومی که برای اولین بار به خاك آلمان کردیم . در تمام مسیر پرواز هواپیما های جنگنده آلمانی حمله می‌کردند . ازهرپنج‌هواپیمایکی ازمیان رفت «باب‌پست» Bob Post خبرنگار نیویورك تایمز مرد . من هم از وحشت تا سرحد مرگ رفتم . و بهمین دلیل است که به مردان جنگی خیلی احترام می‌گذارم . بخصوص به افراد پیاده .

ف : می‌دانم که برای روزنامه نویس مشکل است هیجان آور ترین لحظات کارش را بگوید . اما گذشته از جنگ آیا گزارش فرود نخستین انسان بر خاك ماه برای شما هیجان آورترین لحظات نبود ؟

ك : بله ، همین طور است . گرچه من هنگام گزارش از



صحنه‌ی واقعی خیلی دور بودم . یعنی از ماه فاصله داشتم . اما خیلی هیجان انگیز بود . وقتی مرا مسئول گزارش یك جریان می‌کنند خودم را موظف به مطالعه و تحقیق می‌کنم . مثلا برای پرواز های فضایی چندین کتاب خواندم و از آغاز تربیت فضا نوردان در جریان کار بودم و سعی کردم در مسایل موشکی و بی‌وزنی و غیره اطلاعات زیادی به‌دست بیاورم . اما در عمل متوجه خیلی از مسایل علمی نبودم و یادم آمد که در دانشگاه تگزاس هم در فیزیك وضعم‌خوب نبود. خوشبختانه من مسایل را بیش از حد برای خود ساده می‌کنم .

ف : آیا نسبت به ماه ، امروز هم همان احساس گذشته را دارید ؟

ك : نه ، کمتر علاقه دارم . بیشتر به جنبه‌ی مالی قضیه توجه می‌کنم . مقصودم این نیست که باید از این کار ها دست برداریم . برعکس باید تحقیقات در مورد ماه را ادامه بدهیم . علم هرگز نباید به آن چه‌دارد قانع باشد . اما بهتر و عاقلانه‌تر این است که بین پروژه‌ها بیشتر فاصله بیفتد تا اطلاعات بهتری بدست آید و تحلیل شود . این کار باعث صرفه‌جویی زیادی می‌شود . اگر راست است که هزینه‌ی تحقیقات فضایی کمتر از هزینه‌ی جنگ ویتنام است ، این هم حقیقت دارد که هزینه‌ی این تحقیقات نسبت به هزینه‌ی تعلیم و تربیت ، امور شهری ، آلودگی هوا ، کنترل مواد مخدر و غیره ، خیلی زیاد است . به عبارت دیگر تحقیق‌در فضا باید از آخرین هدفهای ما باشد . من هیچ وقت معتقد نبوده‌ام که تحقیق فضایی در صدر مسایل ما قرار گیرد . این دیوانگی است . موافق نیستید ؟

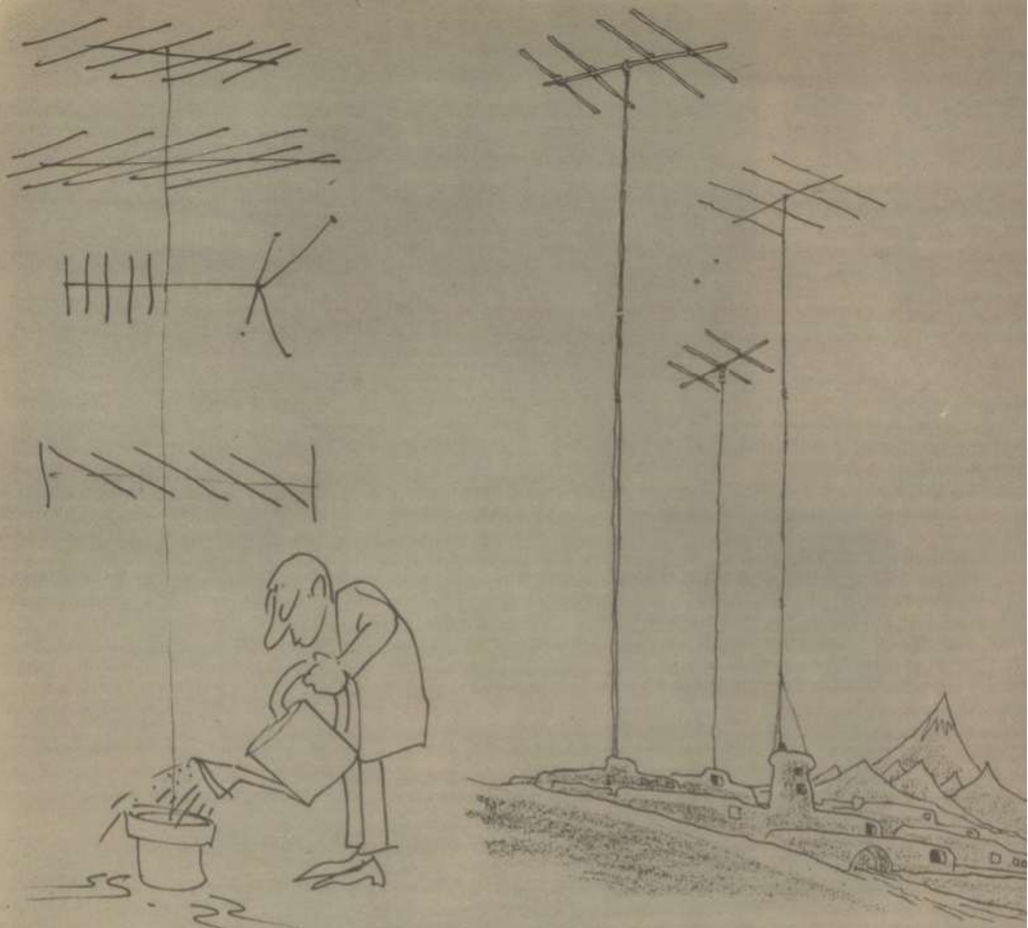
ف : حالا چرا . اما قبلا خیال می‌کردم رسیدن به ماه وضع دنیارا عوض می‌کند و دنیا را بهتر می‌کند . اما چنین نشده و چنین هم نمی‌شود . شاید این عقیده انعکاسی از یك واقعیت تلخ دیگر باشد . می‌دانید که ما اروپائی هاچقدر به آمریکا علاقه‌داشتیم و به آن معتقد بودیم. اما متاسفانه دیگر چنین علاقه‌یی در کار نیست .

ك : هنوز برای ترك علاقه نسبت به امریکا خیلی زود است ! خیلی زود از تظاهرات خارجی بعضی وقایع نتایج کلی گرفته‌اید . من هنوز هم معتقدم که امریکا خوب خواهد شد . گرچه می‌دانم که دوران بدی را می‌گذرانیم . این جنگ وحشتناك ، ناتوانی در پاسخگویی به نیاز تهیدستان ، خشونت و . . . عناصر مشخص این دوران است . بااین‌همه من‌خوش‌بین هستم . این آشوب و نابسامانی امریکارادر کجای دنیا می‌شود سراغ کرد ؟ آیا این نشانه‌ی آن نیست که امریکا دارد خودش را می‌شناسد ؟ رویداد های خوب هم هست . مصرف کنندگان دارند بر علیه محصولات مزخرف و خدمات مزخرف شرکتهای انحصاری قیام می‌کنند . دانشجویان دارند توجه ملت را به اندیشه های خود جلب می‌کنند ، فراموش نکنید که آمریکا هنوز پا به دوران بلوغ نگذاشته . ما از کار ساختمان ها و بنیاد ها فارغ شده‌ایم ، ولی کار تزئین آغاز نشده است

ف : بسیار خوب ، آقای کرانکایت . متشکرم .

ك : به آن‌چه می‌خواستید رسیدید ؟

ف : بله ، و خیلی بیشتر از توقع من بود . چون شما بیش‌از آن هستید که تصور می‌کردم . به‌قول یك ضرب‌المثل ایتالیایی « راستی که او آدمی‌ست قابل احترام » .




برنامه
خردسالان

# نقد کتاب

ر شاعران ارمنی زبان
کتر هراند قوکاسیان
ناشر : مترجم


هوانس تومانیان


یقیشه چارنتز

## گرونگ

### شعرها

یان علاقمند به شعر وادب
ی از ادبیات و شعر ارمنی
نند ، تنها منحصر بود به
هایی چند از ارمنیان مقیم
جراند و مجلات گوناگون ،
چاپ رسیده بود وناگزیر
را برای شناسائی شعر و
یش و کم متضمن تمام‌تاریخ
، به خوانندهٔ علاقمندنشان
دو سال پیش که « الف»
شاعران ارمنی زبان را بانام
» به همت احمد شاملو
آن ، دکتر هراند قوکاسیان
اشعار ارمنی را با نام
دو مجموعه‌یی که اگر چه
رمنی‌زبان را دربرنمی‌گرفت،
نشان دهندهٔ آن خط‌خاص
که هردو مترجم ، مقدمه ـ
های خود نوشته بودند که‌در
یژه مقدمه دکتر هراند
ندهٔ علاقمند به شعر را برای
ادن وضعیت شعر ارمنی در
اده می‌کرد . و ضمنا اورا در
ست‌که در مجلدبعد (بنابروعدهٔ
انی دیگر هم که در جلد اول
دند ، آشنا شود .
بیش و کم از وضع شعر و
بی‌اطلاع نیستیم . شاعران
ن را امثال «ایساهاکیان» و
ناسیم . و نیز از شعر شاعران
عام ۱۹۱۵ ترکیه ، نظیر
دانیل‌واروژان» که شعریست
ر کلاسیک‌ودوره های جدید

شعر ارمنی باخبریم . بیش و کم ، نام شاعران جدید و نوپرداز ارمنستان همچون « یقیشه چارنتز » و « باروپرسواك » برایمان ناآشنا نیست و بهمپائی آنان از کار شاعران ارمنی الاصل مقیم بیروت مثل « شاهدخت » و بخصوص ایران ، شناسائی نسبی داریم . یعنی همهٔ آنچیزهایی را که انتظار داشتیم از شعر ارمنی بدانیم .

در «گرونگ»انتشار یافته‌است بالاخص که اغلب شاعران وارد دراین کتاب ، شاعران ارمنی زبان مقیم ایرانند و بیشتر آنان از گروه «نوراج » . یعنی مجمعی که برای نخستین بار در حدود چهل سال پیش ازاین با عضویت پنج نفر تشکیل شد ، که از میا نآنها چهار نفرشان دراین کتاب معرفی شده‌اند :

« دو ـ Dev » « آشوت اصلان »
« گالوست خانئنی » و « ارشاویرمگردیچ » .

غیراز « دو ـ Dev » که از آنان جدا شد و طریقه دیگر پیش گرفت و بیشتر در حال و هوایی حرفی و غزلی سیر می‌کند ، شعر ان سه شاعر دیگر ، درست در خط شعر امروز ایران است یعنی شعری بازبان شعری امروز و کاملا تصویری ، عاری از صفات زائد وسطور نثر گونه وبالاخص حال و هواهای رمانتیك و اغلب فاقد مختصات دیگری که صرفا نشانهٔ واماندگی در شعر است . درست بر عکس دیگر شاعران ارمنی الاصل ، اما ایرانی وارد در کتاب ، امثال « آرشی » و «آرماند» ، که فضای شعرشان تقریبا در همان فضای شعر شاعران چارپاره گوی دیار ماست . دراین‌کتاب یك شاعر ارمنی دیگر نیز معرفی شده است با نام « آلیسیاگراگوسیان » که در آرژانتین اقامت دارد ، و شعرش ، شعریست بسیار موجز و جالب و گاه باعباراتی مقطع، بی‌اینکه به محتوای شعر کمترین زیانی برساند . شعر این شاعر شعریست خوب ، یعنی اگر چه بظاهر بسیار ساده بنظر میرسد ولی شعریست شکل یافته و عمیق و حاکی از ذهنی منظم که اگر در آغاز شعر خطی‌را پیش میگیرد، مطلقا ازاین شاخه به آن نمیپرد و صرفا در حین حرکت برروی همان خط تمام تصاویر را بایکدیگر مربوط و وابسته بهم نشان می‌دهد . شعر زیر نمونه از اشعار اوست :

« من دوست میدارم ترا .
با توانائی تمامی زمستانهای گذشته‌ام
وبا نفس آینده‌ام
هرگاه دیگر بار در رویا فرو روم .
باید ترا باز ببینم .
من ، تنها با همسایگی نور و
نیز باز بینم ترا .
امیخته با سنگ مزار .
من باید آرزو میکردم
که استخوانت را .
روزی در کنار استخوانم می‌دیدم .
یادبودی مدفون در طپش قلب این خاك
من ترا دوست می‌دارم .
با نظمی از دور دستی دیگر .
با تمامی رنگ ها . »

### دربارهٔ ترجمهٔ شعرها ـ

اغلب معتقدند که ترجمهٔ شعر نه تنها مشکل که کاری است محال . واین تا آنجاست که حتی بسیاری از شعر شناسان و شاعران بزرگ هم ، چون بیشتر از هرکس به مشکلات امر وقوف داشته‌اند ، از کار ترجمهٔ شعر امتناع کرده‌اند . زیرا اینان میدانند که شعر تنها هنریست که مستقیما بازبان و همهٔ ویژگیهای آن سروکار دارد و اصولا هنری زبانی است . و ناگزیر در خود بارهای مختلف هر کلمه و حتی هرکلام را همراه دارد و چون هر زبانی با زبان دیگر ازاین نظر از اصل متفاوت‌است ، امکان پذیرنیست که‌تمام‌بار یك واژه را عینا به زبان دیگر برگرداند . بنابراین چون شاعران بیش از دیگران به این نکات واقف‌بوده‌اند، کمتربکارترجمهٔ‌شعر پرداخته‌اند، و بیشتر ترجمهٔ شعر بوسیلهٔ مترجمین غیر شاعر صورت گرفته است . اگر چه گاهی در میان این مترجمان نیز ، ترجمه هایی بیش و کم موفق دیده شده‌است

اما این امر در مملکت ما وضع بسیار بدتری دارد . یعنی تقریبا همهٔ شاعران‌معروف ما چنانکه باید نمیتوانند از یك زبان خارجی بهره‌گیری کنند و ناچار تا آنجا که بتوانند دست به ترجمهٔ شعر نمیزنند . وناگزیر میماند آنان که خود شاعر نیستند و بزرگترین عیب کارشان اینکه گویی همهٔ شاعران جهان درچشم اینان بایك زبان مشترك شعر می‌نویسند . بنا براین اگر دراینجا اشاره‌یی می‌شود به مجموعهٔ «گرونگ» با توجه به نکات بالاست . اما نمیتوان ناگفته گذاشت که با اینهمه ، آقای دکتر هراند قوکاسیان در ترجمهٔ این کتاب براستی کوشش کرده است . واین وقتی روشن می‌شود که فی‌المثل درشعر «آلیسیاـ گراگوسیان» از یکطرف ، و شعر «دو Dev» از طرف دیگر ، کاملا دقت کرد و به میزان این اختلاف پی برد


دانیل واروژان


سیامانتو

# تکه

سی به چندان متعارف

ی پیش یک کتابدار ۳۴ ساله د تولوز»ی
مخصوص در مدارس تولوز ( فرانسه )
و یک بار هم ما به حال ، به عنت تعالیم
به شاگردان خود میدهد ، روانه بازداشت
سایا » نام روش خود را «تکلیف‌نیکنند»
. این معلم ، به تنها هیچ ممانعتی از هیچ
ن خود به عمل نمی‌آورد بلکه آزادی‌مطلق
نه به آنها می‌داد . چندی پیش به بیست و
گردان ده ساله یکی از کلاسهای خود
به این موضوع : « اگر آزادتان بگذارند
ی می‌خواهند انجام دهید ، چه کارخواهید

سخ‌هایی که به این سؤال داده شد ، عموما
حالت تنها با الفاظ و تصورات کودکانه

ک مدرسه را پرونده‌ی از معلمی جمع کردند
برای او ، اضافه دیگری را به پیدا ورد
حقیقت است و در چهاردیواری مدرسه
کرولی» جریان دارد در فیلمی جسوان
ی مدرسه فیلمی تهیه کرده‌اند که هنوزهیچ
ی جرأت تقبل پخش آن را پیدا نکرده
مدرسه کـه به نام « اوویمفوکرولی »
یم و تربیت بازیگی نامیده شده در نزدیکی
ناحیه جنگل وسن قرار دارد و ۳۵۰ دختر
تا ۱۵ ساله در آن به نوعی تحصیل اشتغال
۱۹۴۸ سیستم نمره و امتحان و کارنامه و
و جریمه و زهوزگی وغیره در این مدرسه
به جای همه این‌ها فقط یک بولتن به
رتها می‌دانند که آن هم در شرف از بین
برنامه‌ای برای کلاس درس نیست . هر
گردان تصمیم می‌گیرند آن روز را چه
بازدید کننده از این مدرسه ، در اولین
باری از کفش و کلاه و لباس روبروی
از زمین و آسمان می‌بارد .
ت بارید صدای ارکستر پاپ به گوش
کلاس ششم بین دخترها و پسرها بحث
که آیا منحرفان جنسی دیوانه‌اند یا نه ؟
ر این مدرسه ، معلمان آن و متخصصان
ان ـــ که بسیارند و پر قدرت ـــ معتقدند
سه ، آدمهایی متناسب با زمانه بار می‌آورد ،
حتما اگر دانشمند نشوند ، در زندگی
شد شد .

# تکه

زنان خشمگین

خانم آنیس ویگتور ، کارگردان فرانسوی
فیلمی برای تلویزیون این کشور تهیه کرده است به
اسم «چهار زن خشمگین» فیلم به این سؤال پاسخ
می‌دهد که : « وقتی زنان عبارتهای ایدئولوژیکی
را آغاز می‌کنند آن را چطور انجام دهند ؟ »



این چهار زن عبارتند از « مارتین بلفرماک »
فرانسوی که در حلقه سالکی جایی اول فلسفه را در
کنکور عمومی فرانسه به دست آورده حتی مارتین
بلفرماک ، هنفت هنرین ندارد ، با احساسان پرانقلابی
نماینده‌الاول ایرلند ، وجین‌فاندا ، هنرپیشه آمریکایی
که به نفس روش زندگی آمریکایی پرداخته و نماینده
کمونیست مایل ، ماریا آنتونیا ماکیوکی تفاوت دارد .
رنادات نوایز گفته فیلم‌سازی که کسه
تجربه زندانی را هم به آن افزوده ، جین‌فاندا بانوان
فرو بشکی خویش در فیلمهای لوکس ونیاز که با ایلک
سخنگوی دانشگاهها و اجتماعات روشنفکری است .

از گارسیا لورکا

اخیرا در پاریس اثر جالبی درباره فدریکو
گارسیالورکا چاپ شده که در آن متون منتشرنشده‌ای
از شاعر تهیه و اسناد تازه متعددی درباره شخصیت
سحورکننده او گردآمده است .
تا مدتی پیش تصور میشد که بعد از انتشار
آثار کامل لورکا در هفت جلد توسط کتابخانه گالیمار
پاریس ، دیگر چیز زیادی از او باقی نمانده است
اما اینک ، سی سال بعد از مرگ به قتل رسیدن این شاعر
معلوم میشود که هنوز چه گنجینه پر بهایی از آثارش
دست نخورده باقی مانده است .
بسیاری از اشعار و نوشته‌هایی که در کتاب
تازه به چاپ رسیده حتی در زبان اسپانیایی هم منتشر
نشده بوده‌است .

# تکه

فیلم تازه آلدریچ

رابرت آلدریچ سینماگر معتبر و قدیمی
هالیوود ، اثر تازه‌ای خلق کرده است به نام « آیا
باید خواهر ـــ جورج را کشت ؟ »
این فیلم ، قصه زن هنرپیشه پنجاه ساله و
همجنس بازی است که از یک سو فریفته رفیقه خویش
است و از سوی دیگر محبوب پرستاری که از سالها
پیش در تلویزیون بازی می کند . این پرستار پرستاری
است به اسم خواهر ـــ جورج کـه لباسهای راسته
می‌پوشد ، سیگار برگ می‌ کشد ، دشنام می‌دهد ، کلمات
زشت ورد زبانش است ولی قلبی حساس و لطیف‌دارد ،
مضطرب‌است از تنهایی وحشت دارد ، به مردها حسادت
می‌کند و تفوق طلب است .
سناریو اقتباس از نمایشنامه‌ای است به قلم
فرانک مارکوس که پنج سال پیش با موفقیت در لندن
روی صحنه آمد .
آلدریچ تا حد امکان از حالت تئاتری آن
کاسته ولی تأکید و قدرت مکالمات ، بهتر بگوییم
کلمه‌ها ، هنوز هم از تفوق پیش بر سناریو می‌دهند .
در هرحال فیلمی است مطابق سنت‌های آلدریچی ،
باسوژه‌ای‌ماوراء عادی ، زمینه روانی قوی و گسترده ،
و آدمهایی غول‌آسا ، بریل رید و سوزانایورک نقشهای
اول این فیلم را بازی می‌کنند .

می‌بارد برف سپید

مجموعه تازه‌ای ازاشعاره یوگنی اوتوشنکو ،
شاعر جوان روسی به نام « می‌بارد برف سپید » منتشر
شد . نام این مجموعه از این شعر گرفته شده است .



می‌بارد برف سپید .
لغزان همچون بر یک رشته سیم .
آه ، زیستن بر زمین !
اما نه ، ممنوع است !
جان های ناشناس .
در دور دست گم می‌شوند .
همچون برفهای سپید .
باز به آسمان صعود می‌کنند
من هم خواهم رفت
من از این اندوهگین نیستم .
منتظر بقاباش .
معجزه را باور مکن .
نه برف را ، نه ستاره را .
و من ناپدید خواهم شد
برای همیشه ، برای همیشه !
این است لحن اشعار اخیر اوتوشنکو ، آسان
و ساده و دلپذیر ، ولی مایوس کننده .
ده سال پیش اوتوشنکو طفل نوزدرس شعر
روس بود . دوران کودکی ، عشقها ، تردیدهـا و
تنهایی‌هایش را به راحتی بازگو می‌کرد .

# تکه

برای مدتی در گردش راهی برای نوشتن و
سرودن سر در گم بود . در این دوره زیباترین شعرش
«لالایی بود ، بخواب محبوبم ، بخواب... » مسافرتهایش
به خارج ، کوبا ، آمریکا ، اسپانیا ، فرانسه رهآورد
های با ارزش و گوناگونی داشت .
بدون شک این شاعر تسلطی استادانه بر کلام
دارد ولی افسوس بیش از این‌ها ، این تسلط را بکار
نمی‌برد شاید می‌ترسد او را فرمالیست بخوانند ، و به
این جهت حساسیت و ذوق شاعرانه‌اش اورا نوبالغی
جلوه می‌دهند که هنوز بزرگ نشده است .

زنهای ویتنامی هم

« مرد از جنگ بازگشت . زن که در انتظارش
بود به او گفت : زخمهایت را با دستمال آغشته به
اشکم خواهم بست . جامه و زرهت را از تن بدر
آورد » این شعری است ویتنامی از قرن هیجدهم بنام
« همسر جنگجو » که مایه یک برنامه تلویزیونی
فرانسه بنام « زنهاهم » قرار گرفت . تهیه کنندگان
این برنامه ، این‌بار به سراغ زنان ویتنام جنوبی رفتند
و سه‌تن از آنها را به عنوان نمونه انتخاب کردند .
این سه زن ، در شهر سایگون ، موضوع برنامه آنها
بود . اولین زن ، بنام خانم « سین‌ترام » مادر یک
خانواده بود که زندگی سالم روزمره ، و نیایش ـــ
هایش را بدرگاه بودا ، برای پایان جنگ تعریف
کرد . شوهرش که موسیقدان بود گفت که مدتی
است فقط نوازندگی می‌کند ولی آهنگ نمی‌سازد
چون « قوه خلاقه‌ام را از دست داده‌ام » . و چهار
دختر خانواده ، شبها در کاباره‌ای برای جنگجویان
آمریکایی آواز می‌خوانند . اگر دختر ها آوازنخوانند
درآمد خانوار شبی پانصد پیاستر کمتر خواهد شد .
زن دوم ، به نام ژانت ، معلم بود و باید از پدر
شوهر خود اطاعت می‌کرد . و بالاخره سومین زن
بنام خانم « با » پسرش را از دست داده بود .
« جنگ او را با خود برده است » .
این برنامه بـه‌گفتاری در متن داشت و نـه
نتیجه‌گیری . هرچه بود تصویر و واقعیت بود .
کامیون های بزرگ آمریکایی در طول جاده ها
مرتب در رفت و آمد بودند . شخص سپید سوار بر
دوچرخه ، با کلاه حصیری بزرگ از میان آنها عبور
می‌کرد . و صدای متن برنامه ، صدایی مخصوص
بود ، صدای هواپیما ، هلیکوپتر ، پراکت ، صدای
جنگ . آن چه در این برنامه بسیار جالب بود ، فضای
مخصوص زندگی زن ویتنام جنوبی بود . فضای
نه جنگ و نه صلح ، چیزی بین این دو ، یک حالت
سوم ، مداوم ، کشنده ، فرساینده .
گفته شد که در یکی از برنامه های دیگر این
مجموعه ، به سراغ زن های ویتنام شمالی خواهند
رفت .







# روی جلد هفته گذشته

عده‌ای از خوانندگان « تماشا » در طول هفته گذشته به‌ما تلفن کردند و ضمن تبریك سال نو و اظهار لطف به مجله ، گفتند که چهره روی جلد ، هر چند به نظرشان آشنا آمده ، کاملا شناخته نشده است .

برای اطلاع شما معرفی می‌کنیم : خانم مهری رحمانی ، شخصیت معروف خانه قمر خانم هستند که روی جلد نخستین شماره تماشا به شما سلام نوروزی گفتند . حالا که عکس روی جلد هفته پیش را پسندید ، چند عکس دیگر ایشان را که در لباس حاجی فیروز گرفته‌اند تماشا کنید . حاجی فیروز خوشگلی است ، نه ؟





## روز منطبق با ضرورت زمان و شخصیت نقاش است هنرمند، در لحظه شناسایی ارزش‌ها است .

# دق تبریزی :



صادق تبریزی آشناهستید. چندی یشگاهی هم داشت . نقاشی است جست وجوی حساس . حاصل گفت کوتاهی با تبریزی را پیش روی ذاریم .

* آقای تبریزی ! طی ده پانزده سالی که با آثار نقاشی شما آشنا هستیم ، شما بیش از هر چیز در نقاشی تجربه کرده‌اید ، خودرا به خطر انداخته‌اید تا هر گاه چشم‌انداز تازه‌تری ارائه دهید واین حرکت وکنش شما به‌سوی جلوه‌های گوناگون نقاشی این‌فرصترا می‌دهد که درآغاز گفتگویمان از تجربیات وزیر وبم کار خود حرف بزنید .

** صادقانه بگویم که در گذشته ، یعنی در ابتدای کارم بارنگ‌ها بازی می‌کردم ودر حقیقت نقاشی مرا به‌بازی گرفته بود ، مدت‌ها طول کشید تا من نقاشی را به بازی بگیرم زیرا هر نقاش در ابتدا زیر سلطه نقاشی است و مدت زمان می‌خواهد تا به نقاشی مسلط شود و آن را به عنوان یك عنصر بیانی به کارگیرد . من در تجربیات خود بااین واقعیت رو در رو شدم که هنرمند نمی‌تواند ساکن باشد و در یك نقطه بایستد و همهٔ شم وتوان هنری خود را دراین یك نقطه توجیه کند . غالبا هنرمندان بایك چشم‌انداز بخصوص دست بگریبان می‌شوند و به تصور سبك آفرینی تا پایان زندگی در آن‌حیطه باقی می‌مانند ـ در حالیکه زندگی با گسترشی که دارد این امکان را به هنرمند می‌دهد که پرواز های بلندی کند ، خودرا جا به جا کند ، از فضایی به فضای دیگر راه برودو آنوقت که همهٔ پرواز های خود را گرد بنشیند و بیاندیشد که ازاین همه پرواز چه می‌تواند فرا چنگ آرد . در این صورت بطور حتم لمحاتی چشم‌گیرازاین پروازها پیش روی‌اوست . می‌تواند به آسانی انتخاب کند ، و من کارم انتخاب کردن تجربه است، هنرمند اگر بتواند از تجربیات شفاف خود که در اورسوب کرده و شکل گرفته است بهره‌گیرد می‌تواند آنچه که ارائه می‌دهد ، بدان پای بند باشد و از آن به عنوان یك عنصر حزنی و تجربی یادکند . هنرمند نمی‌تواند راه به جایی ببرد مگر آنکه با تجربیات خود صمیمی باشد .

نقاشی برای یك نقاش نو یا در ابتدا تفنن است بعد به عادت میرسد و هنگامیکه به‌عادت رسید دیگر راه‌گریزی نیست ، آنوقت همهٔ سعی خود را متوجه مطلوب جلوه دادن این عادت می‌کند و بعد از عادت ، به اشغال زندگی خود میرسد ، زیرا هنرمند دراین مرحله اسیر عادت ویا به مفهومی اسیر هنر می‌شود ، من در چشم گردانی خود در هستی بدین نتیجه رسیدم که تنها چیزی که می‌تواند برای هنرمند مدد باشد ، تجربهٔ اوست ، واگر شما به کنش و حرکت من بسوی جلوه‌های گوناگون اشاره می‌کنید چیزی نیست جزاینکه من همواره می‌خواهم در این رهگذر به خواست آقای خود نزدیك شوم .

هنرمندان ابتدائی برهنرناب نزدیك شده‌اند ولی ناآگاهانه ، در حالیکه هنرمند امروز به سوی خواست های خود حرکت می‌کند ولی آگاهانه . در نتیجه هنرمند برای بدست آوردن این آگاهی باید فرازها و نشیب‌های فراوانی را پشت سرگذارد

* در نمایشگاه آثار نقاشی شما که در گالری بودگر برپا بود ، شما به یك آرامش رسیده‌اید . رنگ‌های شما بر پوست که بجای بوم بکارگرفته‌اید ، به جای برانگیختن ، انسان را نوازش می‌کند ، ذهن را متوجه زیبا شناسی شما می‌کند ، شما چگونه بدین‌آرامش سیلان واین حداز زیباشناسی رسیدید ؟

** در پی هرکوران ودرگیری ، هنرمند باید به یك آرامش یا حدی از زیباشناسی برسد . این یك ضرورت است و هنرمند امروز نمی‌تواند از ضرورت زمان برکنار ماند . ببیند امروز نقاشی در کجا قرار گرفته . در پیش روی طبقه‌یی خاص ، و این طبقهٔ خاص چه می‌طلبد آیا جز آرامش وزیبایی مقوله‌یی دیگر برایش مطرح هست ؟ من به‌این نتیجه رسیده‌ام که نقاشی قبل از هر چیز انسان را باید متوجه لمحات نایاب و گذرای زندگی کند که در خلوت انسانی تنها تصور می‌شود و هرگز عینی نیست . انسان امروز در کشاکش جامعهٔ مصرف نفاله می‌شود و همه زیبایی ها ولحظات دلپذیر زندگی را فراموش می‌کند اگر هنرمند بتواند این انسان را متوجه این مقوله‌کندکه زیبایی هست ، خوبی هست ، آرامش هست ، کار خودرا انجام داده است .

* در کار های‌گذشته شما نوعی هزل وطنز بود . گویی شما می‌خواستید از همهٔ معتقدات و سنت های پوسیده نوعی انتقام بگیرید و با مدد از اشیاء ، سمبول ها وموتیف‌های سمبلیك ونیز اسطوره‌ها ...

** انسان وقتی به دنیا می‌آید این دیگران ومحیط هستند که اورا متوجه خود می‌کنند واو ناگزیر از پذیرش وضعیت خویش است . بنابراین این در حیطه شخص متوجه ارزشیابی می‌شود و رد و قبول ارزش‌ها ، و هنگامیکه شخص از دوران کودکی جدا می‌شود و به بلوغ میرسد ، شخصیت اوفرم می‌گیردو به قضاوت‌ارزش‌های پیرامون‌خویش‌می‌نشیند، دراینجاست که شخصیت فرم گرفته مقادیری از ارزش‌ها را می‌پذیرد و پاره‌یی دیگر را رد می‌کند کارهای من شاهد این انتخاب است البته به هزل وطنز . درحقیقت این عدم‌پذیرش من می‌تواند نوعی انتقامجویی باشد ، از مسائلی که در اجتماع به انسان تحمیل می‌شود

* شما که در خصوص ضرورت زمان و نیز ورق‌زدن جلوه‌های‌گوناگون نقاشی تابدین‌پایه معتقدید آیافکر می‌کنید باردیگر از دیار این زیبایی های محض که در پیش چشم گسترده‌اید به کارهای گذشتهٔ خود ، که بااین طرز تلقی لامحاله فراری برای شما نیست ، باز گردید و آیا این رجعت شما می‌تواند مسائل تازه‌تری‌را عنوان کند ، البته با بیان‌رنگی جداگانه ؟ .

** همانطور که اشاره گردید کار هنری جدا از ضرورت زمان نیست ، ولی ضرورت شخص نیز دراین جا مطرح می‌شود و نقاش جدا از ضرورت شخص خود نیست . اگر من بدین ضرورت باز گردم یعنی ضرورت طنز وهزل‌آفرینی در نقاشی ، شکی نیست که این ضرورت را کاملا منطقی‌می‌بینم.

* بااین حال شما باید به تکنیك نقاشی معتقد باشید، چون اگر بخواهید به گذشته رجعت کنید ، می‌توانید ازتکنیك تازه بی‌بهره باشید ...

** من همیشه در ضمن‌کار به تکنیك میرسم. تکنیك نقاشی چیزی اکتسابی نیست ، بل‌تجربی‌است . البته اکتسابی هم می‌تواند باشد ، همانطور که زندگی را کسب می‌کنم و چگونگی آنرا . ولی مساله دراین است که نقاش باید در کشاکش کار به تکنیك برسد حتی با بکار گرفتن عناصرطبیعی مثل پوست که من بکار گرفتم ـ که می‌تواند ویژگیهای‌تکنیك‌مرا توجیه کند . اگر من بخواهم به گذشته رجعت کنم بی‌شك از تجربه های خود برکنار نخواهم بود .

## افول

بر رادی
: علی نصیریان
فخری خوروش ، عصمت صفوی ، آهو ،
رت‌الله انتظامی ، علی نصیریان ، اسماعیل
علی کشاورز ، اسماعیل‌داورفر ، ایرج‌راد،
ی ، داود آریا ، ناصر نجفی ، محسن

: تالار ۲۵ شهریور

بوی درخت میده .
ار مدرسه من شبها نون و هندونه
ره .
یکبار ناخن می‌گیرم و اعتیاد مزمنی

هید بشه قهرمان نیست .
س های کهنه قدرت هولناکیه .
ه به اون طرف سیما بر نمی‌گردم .

ادی نویسنده « افول » با کار های‌قبلیش
ایرانی » ، « از پشت شیشه ها » ، « مرگ
« صیادان » خود را به نام یك نماشنامه
به علاقه‌مندان تآتر شناساند . و اینك علی
شنامه « افول » او را روی صحنه آورده

» رادی تحت تأثیر « باغ آلبالو »ی
شمن ملت » « ایبسن » است و همین امر
تواند یك سیر مستقیم و یك دست را در
ر خویش به تماشا گر نشان بدهد او برای
همه حرفهایش را بزند به زمان نمایش
است . گاهی به دلبستگی یك خانواده به
و اجدادیشان تکیه می‌کند ، و گاهی به
هندس جوان برای بهبود و سرو سامان
زندگی مردمان ساده دهاتی .
ژها اکثرشان می‌توانند نباشند ، و لطمه‌ای
خورد. وجودهمانها باعث شده که تماشاگر
فردی بازیگران پی‌ببره .
ها گاهی با آنچنان گفتار هایی می‌آمیزد
شخصیت مورد نظر را دشوار مـی‌کند
دیر مدرسه ) .
ع بر سر احداث یك مدرسه نو در یك قریه
گیلان است توسط مهندسی جوان ، داماد
الك و علاقه‌مند به احیاء قریه . در این
جوان با مخالفت مالك بزرگ و دسیسه ـ
شکنی های او روبرو می‌شود . مردم‌ساده
یان نمی‌دانند چه باید کرد . افرادی که
کمك به مهندس را دارند در نیت خود
و او را تنها می‌گذارند ، نمایش بعداز
اماتیك بی‌جهت کش می‌آید و سر درگمی
. نصیریان به عنوان کارگردان نمایش تا
کار خود موفق است . و چه بهتر بود اگر
ت کمتر غلو می‌شد و از میزانسن هـای
فنظر می‌کردند . ( صحنه در آغوش
و دختر ، زن و شوهر و در پرده دوم
) .
ظر از چند بازیگر تازه کار که می‌توان
خود بازی چشم گیری نداشتند ، عجله ها و
اکثر بازیها مشاهده می‌شد ، مثل آنکه

احساس هر پرسوناژ بعد از اتمام گفتارش به پایان می‌رسید و تا نوبت بعدی بازی در صحنه کاری نداشت.

انتظامی مثل همیشه بازی چشم گیری ارائه داد و شنگله با نرمش درحرکات و نقشی غیراز شخصیت های قبلی توانست ارزش کار خود را هرچه بیشتر به ثبوت برساند.

بازی نصیریان را می‌توان به خـاطر مصائب کارگردانی و مشکلات پشت صحنه توجیه کرد وگرنه نصیریان بازیگر خوب و توانای تآتر کجا و مهندس معراج کجا ؟ ، آهوی جوان هم با حرکات کاملا تهرانی و شهری از شخصیت یك کلفت رشتی کاملا به دور بود .

### کارگردانی بی‌طرفانه

نصیریان می‌گفت چون از نمایشنامه‌خوشم آمد، آنرا برای اجرا انتخاب کردم زیرا تکنیك پرورش نمایشنامه تکنیك پخته‌ای است رادی در پرورش طرح و توطئه اشخاص بازی و در ساختمان آدمهای بازی و پیش‌برد حوادث و تم و هدف خود تا حدودزیادی موفق شده است .

من برای این اجرا هیچ فکر و برداشت‌جدیدی



غیر از آنچه نویسنده در اثرش ارائه داده بود نداشتم و کوششم صرفاً این بود که هدف و موضوع در نمایش با صداقت تمام ارائه شود چون جز آنهم کاری نمی‌شود کرد ، البته تاچه‌حد توفیق‌پیداکردم باید دید چگونه اظهار نظر خواهد شد . چون واقعاً هیچ کاری ایده‌آل نیست بخصوص تآتر که در آن عوامل مختلف ، شرائط و افراد مختلف دخالت دارند .

بهرحال هیچ چیزی هیچوقت رضایت کامل به آدم نمی‌دهد . باید امکانات و زمان و مکان را در نظر داشت ، من فقط رضایت نسبی دارم .

نمایش در زمینه‌یی رئالیستی پیش می‌رود و ملموس است البته در « پیس »های مدرن‌ممکن است مسایلی مورد توجه کارگردان قرار بگیرد ، غیراز آنچه نویسنده نوشته و آن خطوط را دنبال کند،ولی در این نمایش چون موضوع جنبه واقعی دارد و روشن است و از جائـی شروع میشود و بصورت طبیعی پیش می‌رود ، راه گریزی برای کارگردان نیست مضافاً به اینکه الزامی نیز برای این کارنبوده است .

در مورد هنرپیشگان می‌توانم بگویم‌درمحدوده امکانات و با استفاده از افرادی خارج از گروه خودمان توانستم از بهترین چهره‌ها استفاده کنم .

شنگله میگوید : نظیر شخصیت من در این پیس در نمایشنامه های فرنگی بسیار بچشم می‌خورد .

نمایشنامه را می‌پسندم ولی نه باین شکـل ، منظورم از محتوی نمایش است که بسیار طـولانی است . می‌شود گفت یك زمان است تا نمایشنامـه، زمان آنرا براحتی می‌توان کم کرد .

علت موفق نبودن نمایش های ما نبودن تفاهم کامل بین افراد است اگرچه علاقه بکار دیده‌می‌شود.

تماشاگر ایرانی از تضاد در پیس های اجرائی کلافه است وقتی آنها می‌آیند یك نمایش کمدی‌مردم پسند می بینند بعد به سختی می‌توانند تحمل یـك تآتر جدی را بکنند و آنرا بپسندند .

عصمت صفوی میگوید : من در این نمایش یك مادر دهاتی ایرانی هستم، از نقش خودم بدم نمی‌آید، گواینکه نقش کوتاهی است .

به طور کلی هنرپیشه ها و کارگردان اگر در این نمایشنامه صد درصد موفق نیستند برای آنست که ما زیاد اطلاعات محلی نداریم و در این مورد هیچگونه آموزش قبلی نداشته ایم .

کلمات انتخابی نویسنده در این نمایش از زبان یك دهاتی کمی ثقیل است ، ولی به‌نظر من تفاهم نویسنده با کارگردان و هنرپیشگان تا حدودی‌رفع این مشکل کرده است .

*تهمینه میرمیرانی*

# پیروزی دیگری برای یك کارگردان ایرانی



## یا ضامن آهو ، ساخته پرویز کیمیاوی پس از موفقیت در استامبول ، بار دیگر در پاریس برنده جایزه شد .

درفیلم یاضامن آهو میخواستم فاصله‌ی بین دست ریح را کشف کنم و یا به دنبال رابطه‌ی مردم با یااشیاء بروم . رابطه‌ی‌مردم باکارگردان درفیلمهای نیست ، چه در حفاریهای فیطریه که رابطه‌ی بین ایما و اسکلت نشان داده میشود ویا حتـی در کربلائی حسین یگانه ، در فیلم بجنورد ـ قوچان من عبارت از کشف رابطه‌ی این مرد با کوچه و علتی برای تارزدن اوست . در مشهدهم هر روز رخ می‌دهد و من می‌خواستم آنهارا ثبت کنم .»

ین عبارات براحتی می‌توان به طرز کار و روحیه‌ی یاوی بعنوان یك کارگردان تحصیل کرده در مدرسه ارو » « ایدك» پاریس پی برد فیلم یا ضامن آهو یمیاوی فستیوالهای استانبول ومونت کارلو برنده خته شد ودر فستیوال اخیر مونت کارلو بود کـه ك کارگردان خوب و صاحب نظر مورد تشویق وتائید ار گرفت

این ماه ۷٤ نماینده روزنامه و مجله‌ی سراسر جهان ار بیانیه‌ای یادآور شدند که تنها جایزه‌ی منتقدین ـ در یازدهمین فستیوال مونت کارلو توسط ژاکلین یلم یا ضامن آهو تعلق یافته‌است : « این فیلم باتمام از تکنیك وزیبائی دارد نمایشگر گوشه‌ای ازتمدن . قدرت بیان آن بسیار قوی است واز هیچ گونه وضیحی مدد نمیگیـرد . هیئت داوران منتقدین به‌انتخاب تلویزیون ایران تبریك میگویند » .

از ایران فیلم دیگری بنام « کدام قله ـ کدام اوج » داشت . )

اما گفت و گوئی که پس از پیروزی در فستیوال با پرویز کیمیاوی داشتیم :

امی ـ چند فیلم در فستیوال شرکت داشت ونحوه‌ی ستیوال چگونه بود ؟

یمیاوی ـ ۷٤ فیلم از ۳۲ کشور جهان شرکت داشت سوئد برای اولین‌بار شرکت می‌کردند . فیلمها و ی ضبط شده‌ی تلویزیونی توسط چند دستگـاه نگی و سیاه و سفید در دو سالن بزرگ به نمایش شد .

ـ جوایز فستیوال چه بود وبه چه فیلمهائی تعلق

یمیاوی ـ جایزه‌ی زرین برای صلح وآرامش جهانی Mad Jac ( سرباز دیوانه) اثر «جك‌گلد»انگلیسی . این جایزه در زمینه های مستند تاریخی بهترین ـ بهتـرین میـزانس و بهتـرین بازی‌کـن زن یـز داده شد و پنج امتیـاز مخصـوص هیـات انـسیون ) که یك پلاك نقره‌ای‌است به پنج فیلم از ضامن آهو » اعطاء شد . از جوایز دیگر می‌توان ل دوکا » نام برد که به فیلمی از ویتوریو دسیکا . چون دسیکا خودش عضو هیات ژوری بود و ایست فیلم خویش را در فستیوال شرکت بدهد در ونت‌کارلو سرو صدای زیادی به راه انداخت ، فیلم ید این جایزه بود .

وم جایزه‌ی « سی‌دالك» برای نشر هنر وادبیات از تما . وبالاخره جایزه‌ی منتقدین وروزنامه‌نگاران که به‌فیلم یا ضامن آهو داده شد

شرکت کنندگان در فستیوال تا چه حد با تلویزیون ا بودند ؟

یمیاوی : کسی وجود تلویزیون ایران را باور نمیکرد نکه ما فیلم رنگی هم ظاهر و چاپ می‌کنیم تعجب من در مصاحبه هایم اغلب به‌این امر اشاره می‌کردم جنبی تلویزیون مانند کارگاه نمایش ـ قسمت جشن هنر شیراز ـ مدرسه عالی تلویزیون و سینما یلمهای مشترك حتی ازکارهای تلویزیون‌فرانسه نیز مهمتر است .

باید تاکید کنم که بنظر من جایزه آوردن در این فستیوال ها هیچ مهم‌نیسـت مهم‌شرکت‌کردن‌است زیرا در هرصورت افقهای‌بازتری‌بروی فیلمسازان‌ما گشوده خواهدشد.

در ثانی به آنها فرصت خواهد داد که با فیلمسازان خارجی و نحوه‌ی کار آنها آشنا شوند و احتمالا به اشتراك فیلم‌های جالبی بسازند .

ت ـ اگر خودت داور مسابقه بودی به چه فیلمی جایزه میدادی ؟

کیمیاوی ـ به فیلم « در کوزه های شراب یاقوتی»از سوئد که یك باله بسیار دلربا بود از تکنیك خاص تلویزیون بهره داشت که از عهده سینما به راحتی برنمی‌آید .

ت ـ اگر محیط هر فیلم قالب یاوسیله‌ای برای ارائه‌ی نظریات کارگردان باشد به محیط مذهبی مشهد ازچه نظر گاهی نگریسته‌ای ؟

کیمیاوی ـ در مشهد یك اتفاق مهمی هرروز رخ‌می‌دهد ومن برعکس فیطریه که در پی معرفی آن بودم میخواستم زائران خودشان را معرفی کنند . حرکات دوربین بسیار ساده است . مردم کارهایشانرا انجام میدهند و می‌روند به‌غیر از دو جا یکی در سکانس تراولینگ در راهروها که مردم را به دنبال خودم میکشم و به عبارت دیگر شاید یك کمك‌سینمائی به آنها میکنم . ولی این عده کنار ضریح که میرسند دیگر با آنها کاری ندارم دوربین حالت یك شاهد را پیدا می‌کند و قضاوت در کارش نیست . دوم جائیست که زوار به حالت خلسه فرو رفته‌اند . در اینجا می‌خواستم به آنها بگویم که شما وجود دارید . گریه بچه ـ بیدار شدن مرد و صدای طبل نشانه‌ی ادامه داشتن زندگی‌است. دراین‌فیلم من فقط‌گوشه‌ی از زندگی مردم را نشان داده‌ام .

ت ـ هیئت داوران را چه کسانی تشکیل میدادند ؟

کیمیاوی ـ « نیکلای بیریکوف » مدیر کل تلویزیون روسیه « آرمان لانو » عضو آکادمی کنکور فرانسه . ویکتوریو ـ دسیکا از ایتالیا ـ و سه کارگردان و تهیه کننده ازمجارستان، آلمان و انگلیس و یك هیئت داوران از جامعه‌ی کلیسا که به بهترین برنامه کاتولیك جایزه میدادند و ۷٤ نماینده‌ی روزنامه ها و مجلات سراسر جهان که فقط نقد تلویزیون می‌نویسند .

ت ـ سینمای شما به وضوح سینمای تصویر است و کلا کوشیده‌اید از عامل توضیح دهنده‌ی گفتار بپرهیزید . فکر نمی‌کنید که در هر صورت عامل صدا نقشی اساسی در فیلم شما دارد ؟

کیمیاوی ـ البته ولی این صدائی است که از خود تصویر می‌آید نه صدای سوم و خارج از تصویر . تقریبا نصف بیشتر فیلمهای شرکت کننده در فستیوال یك رادیوی مصور بود حتی فستیوال می‌خواست یك گفتارانگلیسی‌یا فرانسه‌برای فیلم من بگذارد که با آن مخالفت کردم . زیرا ٦۰ یا ۷۰ درصداز اثر فیلم از بین میرفت . به طور کلی من مخالف اضافه کردن یك صدای سوم هستم . این روش برای فیلمهای خبری البته بد نیست ولی وقتی ماجرائی هست باید خود ماجرا خودش را معرفی کند .

من با اضافه کردن گفتار به فیلم به راهی قضاوت کرده‌ام و معتقدم که قضاوت تماشاگر را نباید از این راه محدود کرد .

بهرحال من موفقیت این فیلم را تنها از خودم نمی‌دانم زیرا با همکاری یك گروه شش نفری این فیلم را ساختم . در این فرصت لازم میدانم از اسماعیل امامی فیلمبردار ـ محمد تهامی دستیار کارگردان ـ محمود هنگوال صدابردار ـ علی نیازی دستیار فیلمبردار ـ نوریانی راننده که در پیروزی من بی‌شك سهمی دارند سپاسگزاری کنم .

شاید باور نکنید خیلی ها در فستیوال تعجب می‌کردند که چنین فیلمی را یك گروه شش نفری تهیه کرده است .

ت ـ جوایز آسیائی این فیلم چه بود ؟

کیمیاوی ـ تابستان امسال در اجلاسیه‌ی عمومی اتحادیه رادیو و تلویزیون آسیا که در استانبول برگزار شد فیلم یا ضامن آهو طبق تصمیم هیات داوران بخاطر کیفیت عالی و جنبه های انسانیش برنده‌ی جایزه اول شد و همچنین جایزه منتقدین را نیز ربود .

ت ـ خوب کار بعدی چیست ؟

کیمیاوی ـ یك فیلم دوساعته با نام موقت مغول ها که سال آینده در خراسان خواهم ساخت .

# نقاشی تئاتر سینما ادبیات



نمایشگاهی از آثار نقاشی هنرمند جوان محمود اقدسی در تـالار نقاشی خانه آفتاب دایر بود . محمود اقدسی در سال چهل و هفت وارد هنر های زیبای پسران تهران شد و دوره این آکادمی را درسه‌مرحله سانید . در سال ٤٧ نمایشگاهی از آثار نقاشی خود را در یك نمایشگاه در گالری سپید دایر کرد . و در همان سال در گالری هنری جدید نیز نگاهی دسته جمعی از آثار نقاشان جوان شرکت کرد .اقدسی در سال شگاهی دیگر از آثار خود را در کارگاه نمایش تلویزیون ملی ترتیب همه‌ساله در نمایشگاههائی که فرهنگ و هنر ترتیب میداد شرکت کرد. لاوه بر نقاشی بازیگر خوبی است .

او بهترین کار خود را « نمایشنامه « اودیپ» ارائه داده است . محمود بیست و چهار ساله است و در کارخود به سوررئالیسم گرایش دارد .

اما رگه هایی از آبستره نیز در آثارش به چشم میخورد که بسبك او داده و امتیاز بخشیده است .



از روز پانزده تا سی‌ام فروردینماه نمایشگاه عکسی از آثار عکاسی احمد در خانه آفتاب برپا میشود که در برگزاری آن انستیتو گوته ز همکاری خواهد داشت . نمایشگاه مربوط است به عکسهایی که موضوع کیبی است از مسائل هنری ـــ اجتماعی ـــ تبلیغاتی و پاره‌ای رویداد های گی انسان در قرن حاضر .

بیژن بنی‌احمد تحصیلات عالی خود را در رشته عکاسی در آلمان بپایان ست . آثار هنرمندانه این جوان با ذوق قبلا در مجلات مهم آلمان چاپ به دریافت جوایز ارزنده‌ای نائل شده است . نمایشگاه از ۹ صبح تا ۱۲ ز ۳ تا ۸ بعدازظهر برای علاقمندان به هنر عکاسی دایر است .



## آرتور روبنشتاین ۸۴ ساله قرارداد ۲۵ ساله می‌بندد

● آرتور روبنشتاین ، پیانیست مشهور در میهمانی که به مناسبت‌هشتاد و چهارمین سالگرد تولدش درنیویورك برگزار شد ، جزو میهمانان افتخاری بود . این میهمانی از طـرف شرکت صفحه سازی آر ـــ سی ـــ آ ترتیب‌یافت آر ـــ سی ـــ آ در یك ماهه آینده شش آلبوم ازبهترین آثارروبنشتاین‌را کمظرف ٤١ سال کار هنری بوجود آمده‌اند ، منتشر خواهد کرد .

رئیس تلویزیون «ان. بی. سی» « جولیان گودمن » نیز مجموعه‌یی از کارهای گرافیك پیکاسو را به اوهدیه داد . پیانیست مشهور اعلام کرد کـه پس از انقضای مدت قرارداد کنونی با ان. بی. سی ، درخواست انعقاد قرارداد ۲٥ ساله‌ی جدیدی خواهد کرد .

## بلندی های بادگیر

فیلـم انگلیسی « بلندی هـای بادگیر » که از روی اثر کلاسیـك امیلی بـرونته ساخته شده در سینمای رادیو سیتی آمریکا به نمایش درآمد . در این فیلم « لورنس الیویه » و مرل ابران نقشهای اصلی را ایفا می‌کنند . سازنده‌ی فیلم ساموئل گلدوین است .

## عمرشریف ، ژان پل‌بلموندو و دایان‌کانون در « دزدان »

هانری ورنوی کـه چندی پیش فیلم « دسته‌ی سیسیلی ها » ساخته‌ی او را در تهران دیدیم ، دست به‌کار ساختن فیلم « دزدان » شده است و بـرای نقشهای ایـن فیلم با عـمر شریف ، ژان پل بلموندو و دایان کانون‌قرارداد بسته است . فیلم در یونان ظرف شش هفته ساخته می‌شود و تهیه کننده‌ی آن کمپانی کلمبیاست .

## زندگی خلیل جبران خلیل شاعر عرب بر پرده سینما

یکی از موسـه های هولیوود به‌نام « رودی دوران » حق ساختن فیلـم از روی زندگی نامه‌ی شاعر سوریه‌ای ، خلیل جبران را خریده است . خلیل جبران با نوشتن « پیامبر » به شهرت رسید . زندگی نامه‌ی جبران « بالهای شکسته » نام دارد که بیشتر سالهای اولیه‌ی زندگی او را در بر می‌گیرد . جبران یکی از بزرگان شعر دنیای‌عرب است .

## سانسور عجیب

اداره‌ی سانسور فیلم‌درایتالیا پس از بررسی فیلمی از «آلن روب‌گریه »، نویسنده‌ی مشهور فرانسوی به این نتیجه رسید که فیلم چنان زیباست کهسانسور کردن قطعاتی ازآن (صحنه‌های‌برهنه) گناه محض است .و به ناچار تصمیـم گرفته است فیلم را غیرقابل نمایش‌اعلام کند !

این فیلم « عدن و بعداز آن » نام دارد و اداره‌ی سانسور ایتالیا در نامه‌یی که برای توجیه تصمیم خـود نوشته ، ارزش هنری صحنه های عریان فیلم را ستوده است !

## جایزه‌ی لویی‌دلوك برای اریك‌رومر

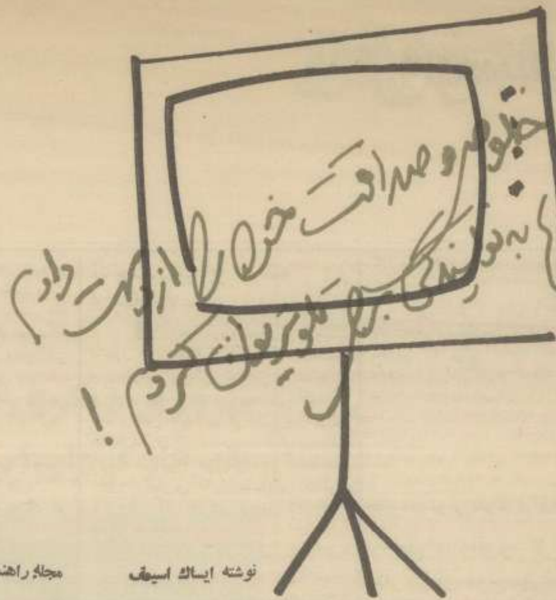
فیلم « زانوی کلر » اثـر کارگردان موج‌نوفرانسه اریك رومر برنده‌جایزه‌ی‌لویی دلوك شده است . این‌جایزه‌را مجمعی از مـورخین سینما و منتقدین فیلم داده‌اند . رومر یکـی از پیشتاران موج‌نو است که قبلا در مجله‌ی کایه دوسینما نقدی نوشت . نخستین فیلم او « نشان شیر » نام داشت و بعد ها فیلمی بـر همان روال ساخت بـه‌نام « شبی با مود » که او را بلند آوازه کرد . موضوع این فیلم تفکرات جنسی یك مرد مذهبی است . فیلم « زانوی کلر » در باره‌ی روابطمردمیانه سالی‌ست بادختران نو بالغ .

رومـر معلـم است و در تلویزیون آموزشی فرانسه کار می‌کند .

## آخرین نمایشنامه‌ی هارولد پینتر

هارولد پینتر نخستین نمایشنامه‌ی بسیار بلند خود را پس از بازگشت به وطـن ( در ١٩٦٤ ) نـوشته است . نمایشنامه‌ی جدید پینتر که نامش « زمان های قدیم » است ، در تآتر آلدویچ روی صحنه می‌آید . این نمایشنامه را « پیترهال » ، کارگردان مـعروف ، کارگردانی می‌کند .

جان بری (John Bury) کـه در ایجاد فضای کارهای پینتر استاد است . صحنه هاراطراحی‌خواهدکرد .بازیگران برجسته‌ی آن عبارتنداز :کولین‌بلاکلی دیوین مرجنت، و دوروتی توتین، محل وقوع ماجرای نمایشنامـه خانه‌یـی‌ست روستایی و تك افتاده ، محل اقامت‌زن و شوهری که دوستی بدیدارشان می‌آید و . . .



نوشته ایساك اسیمف — مجله راهنمای تلویزیون

ك نویسنده‌ی صاف و ساده و صادق بودم .
جال تبلیغاتی را به خاطر شهرت و محبوبیت
هیچکس ندیده بود که من متن آگهی تجارتی
مطلب دیگر که به‌طور غیر مستقیم به فروش
و پولی به جیب کسی بریزد .

ین اعتراف ها را برای شما می‌نویسم از من
شده است که هر یك می‌توانست در شمار
ب ها قرار بگیرد و من ، به راهی ، از این
قرار کرده‌ام و همین نشان می‌دهد که من در
ساف و صادق بودم .

من از سادگی کامل برخوردار بود و حتی
ه ها پیچیده و معمایی نبود .

دانستم که یك آفت بزرك می‌تواند سادگی و
از میان ببرد و آن تلویزیون است . کتابهای
ویسندگان خوانده بودم و در همه‌ی مطالعاتم
وشنی دریافته بودم که نویسنده ها همیشه
، ساده ، صریح ، نجیب و در روابط عاشقانه
و جسور و معمولا دارای سیمایی دلپذیر
شه ، به درستی این قضاوت ها ایمان داشتم
نویسندگان به قلم نویسندگان نگاشته میشد
بهتر می‌دانستند که این قوم دارای چه
سند ) .

های نویسندگی ، گاهی‌سروکله‌ی یك تهیه
هم پیدا می‌شد ، اما هیچوقت یك‌نویسنده‌ی
کرد که یکسره در خدمت « شو » های
. این کار البته او را ثروتمند و از همه‌ی
ها می‌کرد ، اما از او آدمیزادی سرد و خاموش
ی‌ساخت .

خودم را کنار می‌کشیدم : « نه جانم ، من نه .
رم که خیلی پولدار باشم . باغچه‌ی کوچك
لهای رنگارنگش از سرمن هم زیاد است . »

ی از روز های تابستان گذشته غافل‌گیرشدم .
دای شیرین و ظریف زنی در گوش من پیچید.
ست درباره‌ی یك « شو » جدید تلویزیونی
دیده » که قرار بودساعت۸ بعدازظهریکشنبه‌ی
ویزیونABCپخش شود با من مشورت کند .
ه‌ی اجسام بسیار ریز که به چشم نمی‌آمدند
دست قرار داشت و دیده نمی‌شد و آنچه به
کندی حرکت از نظر پنهان می‌ماند ، تهیه
ضیه خیلی جالب به‌نظر می‌آمد .
ه خطر گرفتاری در تلویزیون فکر کنم و از
جابت ذاتی ، آزادانه آنچه را به نظرم رسید
با او درمیان گذاشتم .

خبر بعدی ، تلفن آقای « جولزپاور » تهیه کننده‌ی برنامه بود که از من به خاطر مدد های فکری به او و خانم دستیارش سپاسگزاری می‌کرد و استدعای همفکری و همکاری بیشتر داشت ، ولی آیا صلاح بود که من در اتاق کوچك و خلوت معصومم را به روی یك تهیه کننده باز کنم ؟ اتاق کوچك زیر شیروانی من افراد دوست داشتنی و خوبی را به خود دیده بود . در این اتاق سیگار کشیدن و مشروب خوردن به کلی ممنوع بود و همچنین ورود زنهای زیبا .

به هرحال آن مرد از من کمك می‌خواست . از انسانیتش چیزی نمی‌دانستم اما هرچه بود یك تهیه کننده بود و اشکالی نداشت که به دیدار من بیاید .

در نخستین لحظه و با نخستین نگاه سوءظنی عمیق در من جوشید و بیدار شد . قد نسبتا بلندی داشت ، خوش لباس بود ، با لحنی صاف ، دلپذیر سخن می‌گفت ، گرم و گیرا و با محبت بود ، اما با همه‌ی اینها نمی‌توانست مرا خر کند . به هرحال او یك تهیه کننده‌ی تلویزیون بود و در پس ظاهر آرام و ساده‌اش یك دام گستر خطرناك زندگی می‌کرد .

و اما به تیزهوشی خودم کلی آفرین گفتم — وقتی که بعداز پنج دقیقه سرپیش آورد و حریصانه گفت : « آقای دکتر اسیمف ، می‌خواهم خواهش کنم که برایم متن یك « برنامه‌ی مخصوص » بنویسی . »

من عقب نشینی کردم و بازی موش و گربه شروع شد .

گفتم : « من تاکنون برای تلویزیون مطلبی ننوشته‌ام . فکر هم نمی‌کنم که این کار از من ساخته باشد . »

و او گفت : « همانطور که همیشه می‌نویسی بنویس . من با کارت آشنایی کامل دارم و این دقیقا همان است که من دنبالش هستم . »

گفتم : « ولی من با اصول برنامه نویسی آشنایی ندارم . »

گفت : « هرطور دلت می‌خواهد بنویس . ما خودمان به صورت متن برنامه تنظیمش می‌کنیم . »

گفتم : « ولی ممکن است نوشته‌ی من خیلی طولانی شود یا خیلی کوتاه . یا مثلا برای یك برنامه‌ی تلویزیونی خشك وجدی از آب درآید یا سست و غیر قابل استفاده . »

گفت : « خوب درستش می‌کنیم کوتاه‌تر یا بلندترش می‌کنیم . »

گفتم : « ضمنا من با کار فیلم هم هیچ آشنایی ندارم . »

گفت : « ما می‌توانیم فیلم را چندین بار برایت نمایش دهیم تا هرچه می‌خواهی درباره‌ی آن بنویسی . »

گفتم : « و البته لازمه‌ی کار این است که من به‌نیویورك بروم و از شما چه پنهان اصلا اهل سفر نیستم . »

گفت : « هروقت بخواهی فیلم ها را می‌فرستیم همین‌جا، لازم نیست از جایت تکان بخوری . »

بی‌رحم ، همه درهای را به روی من بست . کوششم بیهوده بود و این مرد یك ذره مروت نداشت .

گفتم : « فکری به خاطرم رسید . تو قسمتی از برنامه را مشخص کن و از من بخواه که بعنوان نمونه متنی برایت بنویسم . ممکن است کار مرا نپسندی . دراین صورت وقت تلف نمی‌کنی و می‌روی دنبال یك نویسنده‌ی دیگر . »

خندید و گفت : « بی‌معنی حرف نزن . تو با همه‌ی توانایت کارکن و مطمئن باش کسی پیدا نخواهد شد که کار تو را نپسندد . »

مثل آهن سخت بود . جای بحث باقی نمی‌گذاشت و من زبانم بسته شده بود .

***

دوهفته بعد ، متن قراردادی به دست من رسید . با دقت کامل آن را مطالعه کردم . دستمزد فوق‌العاده‌یی برایم درنظر گرفته بودند . دستهایم لرزید و عرق برپیشانیم نشست . سعی کردم بهانه‌یی پیدا کنم اما بی‌فایده بود . آقای « پاور » زیرکانه همه‌ی راه های گریز را به روی من بسته بود .

شاید بهترین راه این بود که خودم را به‌کوچه‌ی علی‌چپ بزنم و وانمود کنم که قرارداد در اداره‌ی پست گم شده و هرگز به دست من نرسیده است . ولی همان روز دیدم که مجله‌ی TV.Guide درمیان خبرها نوشته‌اند که «ایساك — اسیمف » نویسنده‌ی برنامه « دنیای نادیده » شده است .

همه‌ی دوستانم ( که به کلی از دنیای صاف و ساده‌ی من به دور بودند ) تلفن کردند و به من تبریك گفتند . دیگر چه راهی وجود داشت ؟ هیچ . من به دام افتاده بودم . قرارداد را امضاء کردم و یکساعت در اتاقی تاریك و ساکت استراحت کردم تا حالم بهتر شود .

چند روز بعد آقای پاور به من پیشنهاد کرد به اتحادیه‌ی نویسندگان شرق آمریکا بپیوندم . این لازمه‌ی شروع کار نویسندگی در تلویزیون بود . البته من‌عضو چند جامعه‌ی مختلف نویسندگان بودم ، ولی همیشه داوطلبانه به گروهی پیوسته بودم ، نه به اجبار . از این روی نامه‌یی به آقای « پاور » نوشتم و به او یادآوری کردم که برای نویسنده‌یی چون من با غرور و صداقتی که در خویش‌احساس‌می‌کنم دشوار و نا ممکن است که به اجبار به عضویت گروهی درآیم .

من ترجیح می‌دهم که برای تلویزیون به رایگان کار کنم و هیچ اجباری را نپذیرم . ( البته نقشه‌یی من این بود که با چنین نامه‌یی یعنی با پیشنهاد کار بی‌دستمزد و مخالفت با اتحادیه‌ی نویسندگان تلویزیون ، از تکرار پیشنهاد و تماس مجدد آقای « پاور » جلو گیری کنم . به این ترتیب می‌توانستم آزاد شوم و دنیای صاف و ساده‌ی من دست نخورده باقی می‌ماند . )

به دنبال این نامه آقای « پاور » به من تلفن کرد و گفت که حتی اگر بابت نویسندگی برای تلویزیون هیچ‌دستمزدی را نپذیرم ، بهتر است عضویت این گروه را قبول کنم . به‌من گفت که عضویت من در این اتحادیه بی‌تردید بر اعتبار و آبروی آن خواهد افزود و به عنوان یك کار خیر هم که شده باید آن را بپذیرم . خوب ، با حقیقت نباید جنگید . من عضو اتحادیه شدم .

در شروع کار به‌نوشتن یك برنامه‌ی مخصوص پرداختم. آقای « پاور » و دستیارانش جزییات یك فیلم و طول هر قسمت را در اختیار من گذاشتند تابر آن اساس نوشته‌ام را تنظیم کنم .

بلای دیگری که برسرم آمد این بود که من خود فیلم را ندیده بودم و در نتیجه گفتاری که بر آن نوشته بودم یکسره غلط از آب درآمد . آقای « پاور » مجبور بود پس از خواندن نوشته ، نادرستی آن را به من‌یادآوری‌کند ولی من رو در رویش ایستادم و بی تامل پاسخ دادم . « شما حق ندارید از نوشته‌ی من ایراد بگیرید » . پس از آن پیش چشم خودش متن قرارداد را پاره کردم .

چند روز بعد نامه‌یی از آقای « پاور » به دست من رسید که در آن نوشته بود : متن برنامه حقیقتا عالی بود . و یادآوری کرده بود که دستمزد من در راه است و به زودی آن را دریافت خواهم کرد .

ها در برابر آینه ایستادم و تمرین کردم که این
آقای پاور روبرو شوم چگونه بر سرش فریاد
و خواهم گفت « تو کی هستی که بگویی‌نوشته‌ی
! » ولی احساس نکردم که در بیان خشم و
خواهم بود .

چك آقای « پاور » ورقه‌ی‌چاپ شده‌یی به‌دستم
ست آن را پرمی‌کردم . در این ورقه نام من در
ان استخدامی آمده بود و به این ترتیب از
غی به عنوان مالیات کم شد .

پر نکرده همراه با یادداشت کوتاهی برای آقای
و در یادداشت برایش نوشتم : « چطور جرات
کارمند رسمی سازمان بنامید ! »

ه آقای پاور به من تلفن کرد و توضیح داد که
کار تشریفاتی و اجرای قوانین سازمان است .
کنید . من اشك ریختم و امضاء کردم .
کشید که آقای « پاور » و دستیارانش با یك

فیلم تدوین نشده برای برنامه‌ی « دنیای نادیده » از راه رسیدند . سه نفری به تماشای فیلم نشستیم و من تمام مدت در ذهنم نقشه می‌کشیدم که وقتی فیلم تمام شد بدون‌تعارف همه‌ی خشم را بیرون بریزم و فریاد بکشم : « از من چه‌انتظار دارید ! که برای این فیلم آشغال گفتار بنویسم ! هرگز . »

اما آقای « پاور » باحقه بازی ذاتیش قبلا همه چیز را پیش بینی کرده بود . فیلم برگزیده‌ی او ، در آن روز فوق‌العاده بود . در این فیلم طنز و زیبایی و اندیشه به یك اندازه نمایشگر انسان و زندگی شده بود . این همه سرشاری را من قبلا هیچجا و هرگز ندیده بودم .

راه دیگری نبود . مجبور شدم بنویسم و نوشتم . او حاصل کار را پسندید و بزودی بقیه‌ی دستمزد مرا برایم فرستاد .

فقط یك امید سست و مبهم برای من باقی مانده بود . امید این که « پاور » نوشته‌ی مرا اصلاح کند وبهانه‌یی‌به‌دست من بدهد که با خشم و رنجش به اوبگویم : « آقای عزیز ! شما با هنر من بازی کرده‌یی . اگر دلت می‌خواهد این مزخرفهایی که نوشته‌یی پخش کن ، اما نه به‌اسم من . »

این هم امید عبثی بود . آقای « پاور » با حالات و حرکات حساب شده و زیرکانه‌اش هربلایی دلش خواست برسر نوشته‌ی من آورد . امجوبه ، کوره راهی هم برای من باقی نگذاشت .

به‌این ترتیب من حالا نویسنده‌ی تلویزیون هستم . بدتر از آن مقاله‌یی درباره‌ی برنامه های مخصوص تلویزیون‌نوشته‌ام که در « هارپرز » چاپ شده است و به همین ترتیب ، بنده در شمار نویسندگان آگهی ها هم درآمده‌ام .

حالا دیگر همه چیز تمام شده است . من با دنیای صاف و ساده‌ی خودم خداحافظی کرده‌ام و فکر می‌کنم که در این تهی‌دستی چه اشکالی دارد که تا ته چاه هم بروم !آب که از سرگذشت چه یك‌قطره ، چه یك دریا . راستش ، تازگی تصمیم گرفته‌ام که کتابهای پرفروش هم بنویسم .

## پاوه

ه ١٧

یی نشسته و مریدان خاصش گوش تا گوش
نشسته‌اند . دست بوسیدنی صمیمانه از ما و
نی از شیخ بزرگ که ‌‌‌‌نستیم و فورا سه
ی مثل مرکب سیاه جلوی رویمان حاضر
بالا گرفتم که ببینم از مریدان شیخ کسی
، دیدم همه بجز شیخ که داشت چیزی با
ی کاغذ می‌نوشت دارند برو بر شاملو را
. من نگاهی انداختم به « کرگدن » و به
یم ، چراکه شلوار سفید کابویی ، پیراهن
کوتاه حوله‌یی ، کلاه‌کپی ، عینك‌پنسی ،
رنگ پوست بدن و سازمان کلی ، او را در
رنگی نشان می‌داد شاملو را از قضیه آگاه
ر با بیان گرم خود مریدان شیخ را از
می‌آورد . توی حیاط صدای دف و داریه
هوهوی دراویش ستون بدن را می‌لرزاند
ل ناخن تیزی است که روی یك عصب
کشیده شود . اجازه‌ی خروج می‌گیریم با
که فردا ماهم در « ویس » ضمن شرکت
مراسمشان فیلم بگیریم .

***

جماعت روی کوه « ویس » مثل مور و
زنند که رواق « ویس » را مثل نگینی
محاصره کرده‌اند . مریدان و دراویش
ن« کوره‌ی ذکر » (١٣) بسته‌اند.هوی‌کشان
ی گریند ، تضرع می‌کنند ، زلف می‌آشوبند
یخ بلندی شکمهاشان را به هم دوخته‌اند که
د « المنکر المنکر » برمی‌خیزد و بما
د . « کرگدن » زیرردای شیخ بزرگ
در امان می‌ماند . « حسابی » درحالیکه
که چند دقیقه فیلم را خراب نکند نیمی از
تن و نیمی دیگر در دست درویش دوربین
ل می‌کند و می‌گریزد من و « نیازی » و
یله های صدا برداری و دوربینهای کوچك
دیگر را برمی‌داریم و می‌زنیم بچاك که بعید نیست اگر دستشان بیفتد این وسیله ها را جزء برنامه بلعیدن اشیاء ببلعند . روی نیمکتهای قهوه خانه «شاهگدار» به‌هم نگاه می‌کنیم . من نگاهها را چندان هم ناراضی نمی‌بینم . گویا چند دقیقه فیلمی که گرفته‌ییم به‌زحمتش ارزیده است . شیخ بزرگ و چند تن از مریدانش‌همراه شاملو در قهوه‌خانه به ما می‌پیوندند و کلی عذرخواهی که ما قصد بدی نداشته‌ییم و شیخ می‌افزاید که دراویش در گرماگرم این حرکات دیگر سرازپا نمی‌شناسند و از خود بیخود می‌شوند . راننده روی پدال گازفشاری آورد و جیپ با سرعت صدوسی کیلومتر جاده روانسر را به طرف کرمانشاه درپیش می‌گیرد .

زیر درخت خرمالوی حیاط وروی سنگفرشهای پهن و هموار دو تخته قالیچه «برچلو» ( ١٤) ودو تخته ٣ ذرعی شاه عباسی تبریز افتاده است و به دیوار چند پشتی با متیل سفید تکیه داده شده . «کرگدن»، آن بالا به پشتی تکیه داده «بهزاد» شاعر و همشهری ‌‌ویش مسلك ما و چند وارسته‌ی دیگر از شاعران کرمانشاه دورتادور نشسته‌اند و بوریای کلبه‌ی مرا گلباران کرده‌اند . « بهزاد» رو می‌کند به «شاملو» که شعر بخواند ومن « هوای تازه » را جلوی دستش می‌گذارم . او «حافظ» را برمی‌دارد ، تفالی می‌زند و بعدهم از مثنوی معنوی می‌خواند .

### واژه‌ها و اصطلاحات محلی

١ ـــ گردنه‌یی بسیار پر پیچ و خم که از دور به شکل شمشیر پیداست و بر سر راه کرمانشاه بــه شهرستان پاوه قرار گرفته .

٢ـــ یکی از ایلهای مشهور منطقه‌ی اورامانات است .

٣ ـــ نام نماز پیروان زرتشت است که معمولا مانند نماز خوف و آیات در مواقع ترس ویا حاجت می‌خوانند .

٤ ـــ شهرستان مرکز فرمانداری اورامانات ودر نزدیکی مرز ایران و عراق قرار دارد مردم آن از نظر دین مسلمان وسنی هستند .

٥ ـــ « وریج وریج » به کسر هردو « واو» بمعنی درخشش ودرخشیدن و برق زدن است .

٦ ـــ یکی از بخشهای شهرستان پاوه که در کنار سرچشمه رود « قره سو » بنا شده .

٧ـــ سردار رشیداردلان بزرگ خاندان‌اردلان که چندی یاغی بود و در نواحی بین روانسر و پاوه حکومت خانخانی تشکیل داده بود که سرانجام پس‌از ٦ ماه مقاومت در زمان رضاشاه کبیر ، تسلیم قوای دولتی شد .

٨ ـــ این رودخانه در ابتدا به‌نام «قرمیسین» بوده است که ضمنا نام قدیم کرمانشاه نیز هست پس از احداث تاسیسات شرکت نفت در کنار این رودخانه به علت ورود مواد زائد نفتی در آن آبش سیاهرنگ شده ودر زمان یکی از فرمانروایان که بحکومت کرمانشاه منسوب گشته و ترك بوده است به « قره‌سو » مشهور شده و فعلا نیز بدان نام خوانده می‌شود .

٩ ـــ نام کوهی است در ٢٦ کیلومتری شمال غربی کرمانشاه در منطقه‌یی به اسم خالصه بر قله‌ی این کوه که چندان مرتفع نیست آرامگاه « ویس» قرار دارد که عبادتگاه مردمان اهل تسنن است .

١٠ ـــ رودخانه قره‌سو که ازدامنه‌ی کوه ویس میگذرد دارای گذرگاهی است . این گذرگاه را « شاهگدار » گفته اند بهمین نام دهکده‌یی و نیــز قهوه‌خانه‌یی در همان محل وجود دارد .

١١ ـــ نام یکی از روستاهای کرمانشاه است .

١٢ ـــ دراویش اهل تسنن به فرقه‌های متعدد تقسیم شده‌اند که یکی از آنها فرقه نقشبند است «شیخ معزالدین » پیشوای این فرقه بوده است .

١٣ ـــ دراویش برای‌شروع به‌عملیات خویش ابتدا به صورت دایره‌هایی چند گرد هم جمع می‌شوند وشروع‌می‌کنند به خواندن ورد و سر چرخاندن ودیگر مراسمی که باید انجام دهند جمع شدن چند نفر و تشکیل هر دایره را کوره‌ی ذکر می گویند .

١٤ ـــ نام نوعی قالیچه مرغوب است که در نواحی تویسرکان بافته می‌شود .




## …یزه کتاب شعر سال

…دیگر به همت یداله رویایی ،
… ملـی ایران دست به دعوت
…ران و جمع‌آوری کتاب‌های
…۱۳٤۹ زده است تـا بهترین
…ی را که درسال گذشته بـه
…ه است برگزیند و معرفـی

…ه کتاب شعر سال مانند سال
… ۱۰۰۰ ریال‌است . گردآوری
… هم‌اکنون آغاز شده است و
…ران در نیمه اول اردیبهشت ،
… حضور خبرنگاران مطبوعات
… این کتابها خواهند پرداخت .
… گذشته جایزه کتاب شعر سال
…در فلق ، از منوچهر آتشی ،
…طرح نیست ، از لیلا کسری
…ت .

## …سترش برنامه‌های شبکه سرتاسری

… گسترش و توسعه شبکه های
… ملی ایران از روز چهاردهـم
…برنامه‌های تلویزیون ملی‌ایران
…ابد دراین تغییرات کوشش‌شده
…نامه‌های مورد علاقه مردم از
…ه تلویزیون ملی ایران ، برای
…شهرستانها همزمان با یکدیگر
… شهرستانهای شیراز ــ آبادان ــ
اهواز ــ خرمشهر ــ رشت ــ رضائیه ــ بندرعباس وکرمانشاه می‌توانند ازبرنامه های شبکه سراسری استفاده کنند . علاوه براین ، برنامه دیگری با عنوان برنامه اول پخش می‌شود که شامل برنامه های شبکه است با کمی تغییرات جزئی ، این برنامه برای تهران ، اصفهان و همدان پخش می‌شود . برنامه دوم که با عنوان برنامه تهران تهیه و پخش خواهد شد برنامه‌ای کاملا جداگانه و اختصاصی‌است که ویژه رویدادهای هنری ــ سیاسی ــ اجتماعی و علمی شهر تهران خواهد بود. شهرستانهای روی‌شبکه سراسری مقادیری برنامه‌های محلی دارند که در محل تهیه و تولید میشود این برنامهها همراه بـا برنامه شبکه سراسری پخش خواهد شد .

## یك خبر نویدبخش از محمود نصیری

### پزشکان معالج نصیری نوشته‌اند :

او راه می‌رود و پاره‌ای ازکارهای شخصیش را انجام می‌دهد ، برای سلامت کامل او امید بسیار هست .

محمود نصیری سال گذشته برای تهیه رپرتاژ از مسابقات ورزشی بانکوك باتنی چند از مسئولان تلویزیون ملی به بانکوك سفر کرد و هنگامی‌که مشغول تهیه فیلم از مسابقات دوچرخه سواری آسیایی بود از ارتفاع سی متری به زیر افتاد و به آستان نابودی رفت . اما به یاری خدا و با مدد روحیه قوی و تن پرتوان خویش زنده ماند .

محمـــود نصیری در روزگاری نه چندان دور خود ورزشکاری ورزیده‌بود و شاید هم این بودکه بیشترین کمك را به‌جلوگیری ازسقوط یکباره وبی‌برگشت اوکرد او یك ماه تمام در بانکوك‌بستری بود ، با بیماری های مختلف ، شکستگی ستون فقرات واستخوانهای هردودست ــ عفونت ریه وکلیه‌ها جنگید ، مبارزه‌کرد و سرانجام روز ۲۳ دیماه ٤۹ به شهر بایروت آلمان فرستاده شد تا تحت چند عمل جــراحی قرار گیرد . آنچه مایه امیدواری پزشکــان معالج بود روحیه فوق‌العاده قوی و محکم او بود نصیری می‌خـــواست زنده بماند و زنده ماند ، اکنون پس‌از یك چند عمل جراحی و معالجات موثر ، پزشکان معالج او اعلام کرده‌اند که نصیری می‌تواند ظرف مدتی کوتاه سلامت و بهبود کامل خودرا باز یابد و به زندگی پر تلاش گذشته‌اش برگردد زیراکلیه عوارض ناشی‌ازصدمات این سقوط اینك دراو از بین رفته است . ریه‌ها به حالت عادی برگشته‌اند ، مثانه کاملا سالم شده ، شکستگیها بهبود یافته و تنها برای قسمتی از پا به مدت کوتاهی معالجه نیاز هست . به هر روی نصیری مرگ را باتمام هیبت و قدرتش شکست داد ، و زندگی دوباره و شکوهمندانه‌ای را آغازکرد . همکاران او درتلویزیون ، آنهاکه شاهد تلاشهای پی گیر و پرثمرش بوده‌اند و همچنین مسوولین تلویزیون ملی ایران که کار نصیری برایشان پر ارج و والا بوده و هست اینك درانتظارند تا بار دیگر نصیری این دوست فعال و پرکار به میهن خود و جمع دوستانش باز گردد . درمدت غیبت او به راستی یاران و همکاران جای خالی نصیری را احساس کرده‌اند و در رنج دوری او راحت نداشته‌اند و پیوسته خدای بزرگ را به نیایش نشسته‌اند که او سلامت کامل خودرا بازیابد و دوباره به آنان بپیوندد. پزشکان معالج اونوشته‌اند نصیری بسیاری از کارهای شخصی و ضروری خود را انجام میدهد ، قادر به برخاستن و راه رفتن‌است. گویا دیری‌نمی‌پاید که‌آرزوی دوستان او برآورده شود واو سلامت کامل خویش را بازیابد . همه برای آن روز دست به دعا و درانتظارند .

## پیتربروك به ایران باز می‌گردد

کـــارگـــردان معـــروف انگلیسی، پیتربروك روز شانزدهم فروردین وارد ایران می‌شود ، بروك میهمان سازمان جشن هنراست و این سفر او نیز به‌دعوت تلویزیون ملی و برای فراهـم آوردن مقدمات برنامه او در پنجمین جشن هنر شیراز است .





## …ان ، موضوع سه فیلم مستند …رای تهیه‌کنندگان ژاپنی

…ویزیون ملی ایران این روزها میهماندار
…گـــردان و یك تهیه‌کننده ژاپنی است .
…ك » و « کونیجی کوداما » کارگردان و
…برنامه در سازمان تلویزیون HK ۱ ژاپن ،
…حادیه‌رادیو تلویزیونی آسیا به‌ایران آمده‌اند
… سه فیلم کوتاه گزارشی از زندگـــی مردم
…ار باستانی ، آداب و سنن و پیشرفت‌های
… صنعتی این سرزمین تهیه‌کنند .
… و «کوداما» همراه با برومند فیلمبردار
…لی ایران ، مستشیری ، دستیار فیلمبردار ،
…دا بردار ، حکمت مترجم و میهماندار ،
… ایران ، ازجمله خارك ، آبادان ، بهبهان ،
شیراز ، اصفهان و آقاجاری سفر خواهند کرد و درباره سیستم‌آموزش وپرورش ، مدارس، خانواده‌ها، ورزش‌های باستانی ، کارخانه‌ها ، پالایشگاهها ، مساجد و ساختمانهای تاریخی ، سدها و کارگاههای صنایع دستی فیلم های تحقیقاتی خواهند ساخت .

این فیلم‌هـــا کـــه با مدد های فنی سازمان تلویزیون ملی‌ایران تهیه می‌شود دراختیار کلیه اعضاء اتحادیه رادیو ــ تلویزیونی آسیا قرارخواهدگرفت .

«کوداما» تهیه‌کننده ژاپنی ضمن‌توضیحاتی که درباره برنامه جالب خود و همکارانش می‌دهد می‌گوید : طرح تهیه فیلم از همسایگان آسیایی قبلا هم اجرا شده است ، اما در هیچ کشوری مانند ایران از این طرح استقبال نکـــرده‌اند و چنین صمیمانـــه نیروهای انسانی و فنی خویش را در اختیار تهیـــه کنندگان نگذاشته‌اند .

# در حاشیه برنامه‌های نوروزی تلویزیون










در ایام نوروز، تلویزیون ملی ایران قسمت اعظم فعالیت های خود را وقف تهیه برنامه های شاد، آواز های سبک و نمایشنامه های جالب و متنوع کرده بود و تا آنجا که من به عنوان یك خبرنگار کنجکاو درگیر کار های مجله و در نتیجه در جریان تلاش های تلویزیون بودم می‌دانم که سازمان آنقدر برای تعطیلات نوروز برنامه تهیه کرده بود که مقداری از آنها به اصطلاح زیاد آمد و بناچار کنار گذاشته شد. ازگوشه و کنار شنیدم که این مساله سبب نارضایی و گلایه چند تن از شرکت کنندگان در برنامه های نوروزی تلویزیون شده است و عده‌ای هم خوشحال و راضی بوده‌اند که کارشان به خوبی و درستی عرضه شده‌است پیدا کردن هنرمندان و خوانندگان در تعطیلات نوروز کار دشواری بود. به هرحال با آنها که دم دست بودند و می‌شد صحبتی کرد، سئوال و جوابی کردیم.

## گوگوش دل پردردی داشت

پرسیدم: خانم، برنامه های عید تلویزیون را دیدید؟

گوگوش جواب داد: بله، تقریبا بیشتر برنامه ها را تماشا کردم.

– خوب، چطور بود؟

– خوب بود، سرگرم کننده بود و متنوع. از سامانتاشو، قمرخانم ودردسر عروسی خیلی خوشم آمد، ولی شب ۸۵۱ زیاد خوب نبود. نکته مهمی که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که من از تلویزیون ملی ایران گله‌مند هستم سالهاست که با تلویزیون ملی ایران همکاری نزدیکی دارم، حتی یك مدتی هم اگر حمل بر خودستائی نباشد ستاره تلویزیون بودم برای اینکه هر هفته هرکس که تلویزیون را باز میکرد مرا روی صفحه تلویزیون می‌دید. از این رو من واقعا انتظار داشتم که تهیه کنندگان برنامه های تلویزیون درباره انتخاب برنامه‌هایشان دقت بیشتری به خرج دهند. در این مدت هروقت که تلویزیون از من اجرای برنامه‌ئی را خواسته است من آماده بوده‌ام و سعی کرده‌ام برنامه هایم را بنحو احسن اجراکنم تا مردم بیشتر راضی باشند، ولی متاسفانه تابحال ( روز سوم فروردین ) هیچیك از برنامه هایی را که از من برای نوروز ضبط کرده‌اند پخش نشده است.

ما این‌همه خواننده خوب در این مملکت داریم. چرا هروقت که تلویزیون را باز می‌کنیم فقط یك یا دو چهره بخصوص را می بینیم و چند تصنیف تکراری را می‌شنویم. آیا خواننده های دیگر علاقه‌مند ندارند و بکلی فراموش شده‌اند؟ اصلا چرا تلویزیون چسبیده باین دوچهره بخصوص؟ به خاطر این که این روزها اینها خیلی مثل بمب‌ترکیده‌اند و بخاطر آن دونفر بقیه را باید سرکوفت بزنند؟ ماهم خواننده هستیم، ماهم هنر داریم، ماهم علاقه مندانی داریم. این گلایه دوستانه‌ای است که دلم می‌خواست از تلویزیون ملی بکنم؟

### سوسن : من متشکرم

پرسیدم : خانم از برنامه های نوروزتلویزیون
ای خودتان راضی بودید ؟
صد در صد من اعتراف می‌کنم که شهرت و
ون رادیو و تلویزیون هستم . بهترین دلیلی
ما دارم این است که هروقت در تلویزیون
ی‌کنم در همان روز ها تعداد نامه هایی که
سد چندین برابر می‌شود . این واقعیت‌دارد .
همیشه خواسته‌ام که به‌عنوان هنرمند مردم
قی بمانم و واقعا کدام وسیله جز تلویزیون
ه مرا هنگامی که در تهران پخش می‌شد در
ران شهرستانهای مختلف نیز بگذارد ؟ این
به‌خاطر آن من همیشه از تلویزیون‌سپاسگزار

### ایوالله تلویزیون . . . ایوالله

اغاسی با دستمال معروفش جنجالی به‌پاکرده
ی که تمام می‌شد باران پول خرد و گل میخك و
گمه سردست و اشیاءدیگر صحنه را میگرفت.
رنامه پشت سن صحنه او را گیر آوردم .
رتان را درباره برنامه های نوروزی تلویزیون

الله ، خوش‌آمدید ، به محفل فقرا .
، برنامه ها چطور بود و درباره کار خودتان
نظری دارید ؟
د که باید فوری بروم ، ولی ایوالله .. بمن
در تلویزیون شو اجرا کنم . برای من مایه
پس از پیام های اعلیحضرتین و والاحضرت
آقای نخست‌وزیر ، نخستین برنامه شاد
ختصاص داشت . من خودم شهرستانی هستم
رستانی ها چقدر خوشحال شده‌اند که برنامه
ی آنها هم پخش شده است .
ه ، ببخشید ، این موضوع پول خرد ریختن
شما چیست ؟
ردم هم شنیده‌ام که برای من‌حرف درآورده‌اند
جمع می‌کنم . اشکالی ندارد . من نمی‌خواهم
با این پولها چه می‌کنم چون اعتقاد ندارم که
د جار زد و اعلام کرد . چطور ممکن است
بودی جیبش را که مقداری پول خرد است
» روی سرمن بریزد ، و من نسبت به این
سانه بی تفاوت باشم ؟ من این پول خرد ها را
بکنم و برروی چشمم میگذارم . و بمصداقانم
ا خیلی ایوالله !

---

"گزارش متصدی تلفـــــــن ۸۹۰۰۰۰ "

در تعطیلات نـــــــــوروز

* ـ آقای عزیز؟ این بی انصافی نیست کـــه برنامه های خوبتان رامی‌گذارید آخرشب؟ مردم چرا باید تابوق سگ بیدار بنشینند تابتوانند تاترارحام صدر راتماشاکنند ؟

* ـ تلویزیون ؟ . . . آقاایوالله . تابحال هر وقت برنامه‌های تلویزیون باجدول روزنامه ـ هامطابقت نمی کرد می گفتیم روزنامـــه نگارهااشتباه کرده‌اند . حالاتلویزیون آمده است و مجله‌تماشارامنتشرکرده . اینقدر هماهنگی بین دو بخش این سازمان وجود ندارد که وقتی برنامه‌ای درمجله اعلام مـی شودعینا" از تلویزیون پخش شـود ؟

* ـ جانا سخن از زبان مامی گویـــــی . تماشا .

* ـ الو . . . . آقای ۸۹۰۰۰۰ ؟ این همفی بوگارت تافته جدابافته است که اینقـــدر فیلمهای او رانمایش می دهید ؟

* ـ آقا ، به تهیه کنندگان فیلم "شب ۸۵۱ " بگوئید ماکه چیزی نفهمیدیم .

* ـ الو تلویزیون ؟ ببینید آقا من با هنرنمائی آغاسی در برنامه های نوروزی موافـــق هستم ولی هروقت پیچ تلویزیون رابازکردم ایشان روی پرده بودند . ماخواننده دیگری توی این مملکت نداریم ؟

* ـ شما که می توانید برنامه های جالبی مثـــل تاترارحام صدرو سریال آدم ها تهیه کنید این تاترملیحه چیست که به خورد مردم می دهید ؟

* ـ آقا خواهش می کنم بگویید عده زیادی ـ تقاضاکرده اند که قسمت آخرفیلم پیتـــون دوباره پخش شـــود .

"فریـــده"

* ـ واقعا" خسته نشدید خانم ؟

---

۱۳۵۰ ، سال کوروش بزرگ

بقیه از صفحه ۲

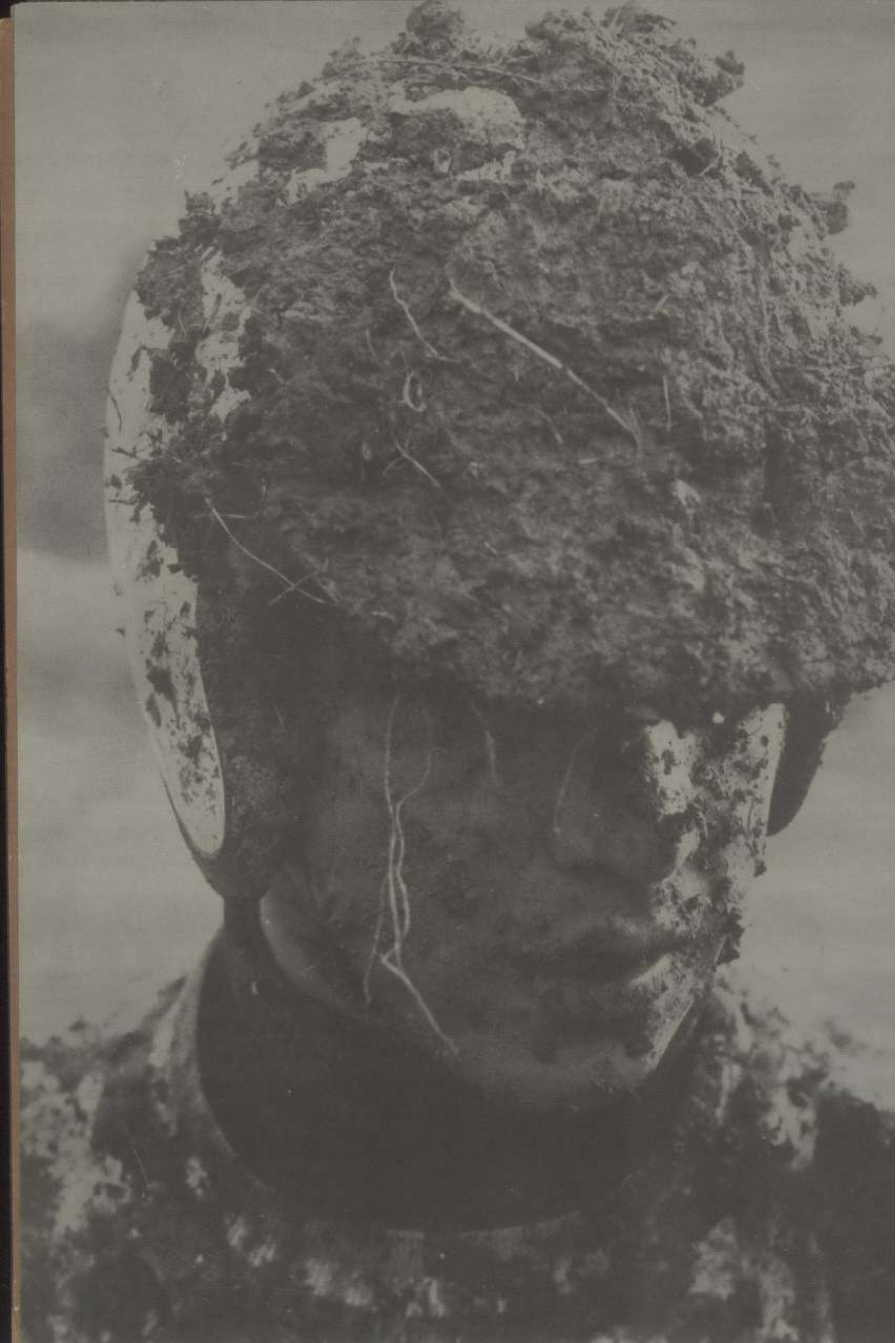
وسیع وبا مفهوم واقعی آن عملی گردید . در امور تعاونی ، که باید آنرا اساس جامعه نوین ایران بشمار آورد ودر امر انقلاب آموزشی که جامعه فردای‌ایران بر آن بنیاد نهاده شده‌است پیشرفت هائی کاملا رضایت بخش حاصل شد . امور مربوط به ساختمان سدها و توسعه شبکه برق و شبکه های ارتباطات دور و نزدیك بطور نامنظم پیشرفت کرد . فعالیت های جاری در اجرای تمام شئون انقلاب بخوبی نشان میدهد که در سال کنونی و سال های بعد انقلاب ایران روزبروز همچنان شکوفان‌تر و ثمربخش‌تر خواهد شد .

لازم بتذکر نیست که در سال گذشته در صحنه بین‌المللی پیروزیهائی بکلی بیسابقه و حتی باور نکردنی نصیب ما گردید . در امر استیفای حقوق ملت ایران از بابت نفت . ما با ایفای نقشی قاطع که از یکطرف برواقع بینی و منطق واز طرف دیگر بر تصمیم تزلزل ناپذیر به حفظ منافع حقه وقانونی ملت ایران متکی بود ، توانستیم نه تنها بر عواید مالی کشور خود وکلیه کشورهای عضو سازمان اوپك از بابت نفت بیفزائیم ، بلکه این پیروزی ما اساس تحول ودگرگونی عمیقی در روابط اقتصادی بین‌المللی گردید که آثار آن در وضع آینده سراسر جامعه بشری محسوس خواهد شد . از طرف دیگر در سال گذشته سازمان ملل متحد باتصویب پیشنهاد ما درمورد تاسیس لژیون خدمتگذاران بشر ، برابتکار ما در ایجاد یکی از بزرگترین نیروها وسازمان‌های معنوی تاریخ جهان صحه نهاد و ما بدین ترتیب توانستیم بر اساس مواریث معنوی و فرهنگی دیرینه ملت ایران گام تازه‌ای در خدمت بعالم بشریت برداریم .

سالی که اکنون آغاز شده است بیگمان در تاریخ دو هزارو پانصد ساله شاهنشاهی ایران مقامی خاص خواهد داشت ، زیرا این سال براساس امید واعتماد کامل شروع میشود . ملت ایران اکنون بیش از هروقت دیگر به شخصیت ملی و جهانی خویش ، به ارزشهای جاودانی تمدن و فرهنگ ایرانی ، به‌اصالت هدف های روشن و بزرگی که برای خود برگزیده‌است و به اهمیت رسالتی که تاریخ از آغاز بعهده این ملت قرار داده است ، ایمان دارد و ما همه احساس میکنیم که همچنانکه نوروز سنت جاوید ملت ایران است ، روح نوروز یعنی تجدید حیات و فروغ معنوی و نیرو و سازندگی نیز مایه جاودانی ملیت و موجودیت ماست .

دراین آغازسال‌نو ، خداوند متعال‌راکه عنایات کامله‌اش همواره شامل حال کشور و ملت ما بوده است سپاس بگذاریم و بایکدیگر پیمان ببندیم که روح اتحاد و پیوستگی را که در هر موقع بزرگترین ضامن پیروزیهای ملی ما بوده است بیش از پیش تقویت کنیم و مصمم‌تر و کوشاتر از همیشه تلاش خویش‌را برای تحقق کامل انقلاب مادی و معنوی همه‌جانبه‌ای که میباید ملت مارا بصورت یکی از پیشرفته‌ترین و مرفه‌ترین ملت های جهان در آورده ادامه دهیم و در عین حال ایفای وظیفه خویش را در صحنه بین‌المللی بنفع تامین سعادت و پیشرفت واقعی جامعه بشری از یاد نبریم .

خداوند بزرگ دراین راه . یار و نگاهبان همه شما باد .



**Nivada ORANUS**

## نیوادا ـ اُرانوس ساعت عصر فضا



نیوادا کرنومتردار

نیوادا تقویم‌دار

نیوادا زنگ‌دار

ضدضربه. واترپروف

## تنها ساعتی که ۱۰ سال ضمانت شده است